

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228865

UNIVERSAL
LIBRARY

عبدالله

بِسْمِ اللَّهِ الْعَالَمِ الْبَسِجِ الْأَمِينِ سَلَامٌ

العالم
محب

حضرت
 یزدان مقصود الممان کہ
 موفق و نمود این استخوان ابلع فانی
 بطبع نخست کتاب مقدس عن القاسم الذی
 سُمی باسم الغیبیہ المدنیہ کہ الحق جهان
 بدنیست بحر لیت بیابان عالم انسانیت را
 اقبابیت در حستان علی بد اقل عباد
 الرحمن الحاج محمد حسین الحکیم البهائی
 حرره منیر محمد علی شیرازی
 در ندر بیست و نهم

شهر
الاول
سنه
۱۲۹۹

در مطبعه مشهوره حسنی زپور اختتام پذیرفت

سازمان
 ۱۹۱۵۵۵۵۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بدايع حمد و ثنا و جوامع شكر و سپاس در گاه احديت پرور بران سر است
 كه از بين كانه حقايق كوئيه حقيقت انسانيه را بدانش و هوش كه نيرين
 اعظمين عالم كون و امکان است مفتخر و ممتاز فرمود و از نتايج و
 آثار ان موهبت عظمي در هر عصر و قرني مرآت كائنات را بصورت
 بديعه و نقوش جديده مرتسم و منطبع نمود چه اگر بديده پاك در عالم
 وجود نكري مشهود گردد كه از فيوضات فكر و دانش هيكل عالم در هر
 دورى بجلوه و طورى مزين و بلطائف بخشايش جديدي متباهى
 منقح است و اين آيه كبرى خداوند بى همتا در آفرينش و شرف بر
 جمله ممكنات سبقت و پيشي داشته و حديث اول ما خلق الله للعقل
 شايد اين مطلب و در صدر ايجاد در هيكل انساني من حيث الطور
 مشخص گرديد پاك و منزه است خداوندى كه با شرافات انوار

این لطیفه ربانیه عالم ظلما نیز عظیمه عالم نورانی فرمود و اشرفت الارض نبو
 ربها متعالی و مقدس است پروردگار یک فطرت انسانیه را مطلق
 این فیض نامتناهی فرمود الرحمن علیه القرآن خلق الانسان علمه البینا
 حال ای پو شمندان بشکرانه این فضل عظیم باید دست نیاز بهارگاه رب بی
 انباز بر افراخت و تضرع و ابتهال نمود که موفق بران گردیم که در این عهد و
 عصر سوخات رحمانیه از وجدان نفوس انسانیه طالع و لایح گردانما این نار
 موقده ربانیه که مودوع در افنده بشریه است محمود نماید بیده بصیرت
 ملاحظه نمایند که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و
 بدایع مختلفه متوجه کل از فیوضات عقل و دانش است بر طایفه و قبیله
 که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبایل و ملل بیشتر مغز
 و سعادت بر ملتی در انست که از افق معارف چون شمس مشرق کردند
 هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و شرافت و منفعت
 انسان در ان است که بین ملأ امکان نشاء چیزی گردد در عالم وجود
 آیا نعمتی عظیم از ان منظور است که انسان چون در خود نکند مشابه کند
 بتوفیقات البینه سلب آسایش و راحت و سعادت و منفعت بیاید
 بشریه است لا والله بلکه لذت و سعادت حق اتم و اکبر ازین نه تا یکی بر
 نفس و هوای پرواز نمایم و تا یکی در اسفل جهنم شکست گیری چون امم مشرک

بسبر بریم پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدن
 و انسانیت است بان تشبث نمایم و کوشش احسان شده تا کلمات حکیمانه
 عقلا و دانیان را استماع نموده و نپذیرفته گزیده کمره باجری تحقیقات آن
 بر بندیم حواس و قوای باطنیه اعطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت ضرر
 ننمایم و بعقل و در بین بن اجناس و انواع موجودات متمایز شده و دائماً
 مستمراً در امور کلیه و جزئیة و عممه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن
 دانی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان سببه سعادت بشریه احساس
 جدیدی تا بس وضع بدیعی ایجاد و ترویج نمایم چه قدر انسان شریف
 و عزیز است اگر با آنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر در ذیل و ذلیل است
 اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده و در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیّه و
 عمر کرانمایه را بگذرانند اعظم سعادت سعادت انسانیه اوست مدت
 حقایق انانیّه و انفسیه اگر سبب بهمت بهمتا در میدان عدل و انانیت
 جولان دید سزایم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم و اگر شقاوت
 شقاوت بشریت اگر کابل و محمود و مجتهد و منهدک در شهوات
 نفسانیه ماند و در رکات سفل و وحش و نادانی از حیوانات مضرة پستتر
 اقتد اولئك كالانعام بل هم اضل ان شر الدواب عند الله لضم
 اليك الذين لا يعقلون باری باید دامن بهمت بگر غیرت زدواز

هر چه با سبب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع
 و عزت و شرف و غلو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود تا از لال
 نیت خالصه و سلسال جبد و کوشش اراضی قابلیات انسانیه بر زمین
 فضایل ذاتیه و شقایق حقایق خصایل حمیده سرسبز و خرم کشته رشک
 گلستان معارف اسلاف کرد و این قطعه مبارکه که ایرتیه مرکز سنج
 محلات انسانیه در جمیع مراتب کشته آینه جهان نامی جان نیت شود
 و جوهر ذکر و نام مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عسرت طاہره اش را
 لایق و سزا است که از اسفحه ساطعه حکمت بالغه و معارف کلیه اش
 سگان متوحشه اقلیم یشرب و بطحا حارق العاده در اندک زمانی از حنیض
 جل و نادانی با علی درجه علم و دانائی عروج و صعود نمودند به منتهی که در فخر
 امکان چون نجوم سعادت و تدنیت بدرخشیدند و مرکز فنون و معارف
 و علوم و خصایص انسانیه گشتند) بر اوله الابصار معلوم و واضح
 بوده که چون درین ایام رای جهان آرای پادشاهی بر تمدن و ترقی
 و آسایش و راحت ابالی ایران و جمهوریت و آبادی بلدان قرار
 یافته و بصرافت طبع یدیمین رعیت پروری و عدالت گستری را
 از استین بهمت کامله و غیرت تامه بر آورده تا با نوار عدل آفاق
 ایران را محمود و مالک شرق و غرب فرماید و نشاء اولامی اعصار اولیم

نمائزده ایران در عروق و شریان اهل ملی و موطنین این دیار سرمان نماید لکن
 این عبد لازم دانسته که بشکر آنه این بهت کلمه مختصری در بعضی مواد
 لازمه لوجه الله مرقوم نماید) و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح
 و مبهم نگردد که مقصدی جز خیر کل نداشته و نذارم بلکه چون دلالت بر خیر
 عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند کلمه لفظیته انبای وطن خویش را چون
 ناصح این لوجه الله متذکر نمایم و رب حبیب شاه و کواه است
 که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه تجتهد الله تعالی
 افتاده که دست بختین و تریف و تصدیق و تکذیب کل کوتاه است
 اِنَّمَا نَطَعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ وَمَا نَزِيدُ مِنْكُمْ جُرَاءً وَلَا شُكُورًا دست پنهان
 و قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپید اسوار ای اهل ایران قدری
 در ریاض تواریخ اعضاء سالفه سیر نمایند و سر بحیب تفکر فرور برده
 به صبر عبرت ملاحظه کنید که نماشای عظمی است در ازمنه سابقه
 حاکمیت ایران بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین کجمن آفاق
 منور بود عنت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع
 و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع
 اواره جهان گیری تا جداران ایران حتی بسمع مجاورین دایره قطبیه
 رسیده و صیفت سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را

عاضد و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای عظم عالم را متحیر ساخته و قوای
سیاستیه اش و سوار العمل کل ملوک قطعات اربعه عالم گذشته ملت ایران
با بین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت محدود و حده تمدن و معارف
سرافراز و رفطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع
عظیمه و معدن فضایل و خصایل حمیده انسانیه دانش و هوش افراد
این ملت با بهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و وفطانت و ذکاوت
عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته از آنچه در تواریخ فائده
منذبح و مند محست در اسفار تورات که الیوم تکمل ملل اروپا من دون
تحریف کتاب مقدس مسلم است مذکور (که در زمان کورش)
در کتب فارسیه به بهمن ابن اسفندیار موسوم حکومت ایران
از حدود داخلیه هندوچین تا اقصی بلادین و حبشه که نفتم بیصد
و شصت اقلیم بود حکمرانی نمیدود و در تواریخ زمان مذکور که این پادشاه
غیور بالشکر بیابان بنیان حکومت رومان را که بجهانگیری مشهور بود
با خاک یکسان نموده زلزله در جمیع ارکان حکومت عالم انداخت
و نظر تاریخ ابدی الفدا که از تواریخ معجزه عربی است اقلیم سبعه
عالم را در قبضه تصرف آورد و همچنین در ان تاریخ و غیره مذکور که
از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه بحالات ذاتیه و حکم و معارف

نصف قطعات
ازین جهت
که در سابق
از یکجا مجبور بوده
۱۲

کلیه وقوحات متعدده متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم
 سبعة را باین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهور
 مشهور و مشهورست که نخستین حکومتی که در عالم تاسیس شده و اعظم سلطنتی
 که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جانبانی ایرانست
 حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هوا بهوش آمده و از غفلت و کابلی
 بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت و همت انسان قائل بر آن
 میشود که چنین خطه مبارکه که نشاء تمدن عالم و مبداء عزت و سعادت
 بنی آدم بوده و بمنحوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال
 محل تاسف کل قبایل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر
 عدم تدقیقش تا ابد الا با و در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه ملتش است
 ملل بوده حال باین احوال اسف شمال قناعت نماید و مع آنکه قلمش
 مرغوب ترین کل اقالیم بوده حال بکبریت عدم سعی و کوشش و نا
 دانی بی معارف ترین کشور بای عالم شمرده گردد آیا اهل ایران
 در قرون پیشین سرد و دانه و عنوان نشود دانش و بهوش نبودند
 و از افق عرفان بفضول رحمن چون بزرگم طالوع و مشرق نه حال چگونه
 بدین حال بر طلال اکتفا نموده در هوا می نفسانی خود حرکت مینماییم و از
 آنچه سعادت کبری و مرضی در گاه احدیت حضرت کبریاست

چشم پوشید کل باغ ارض شخصیه و منافع ذلیله ذامیه خود گرفتار شدیم این
 خطه طیبه چون سراج و باج بانوار عرفان و صنایع علوم و فنون و علو منزلت
 و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود حال را کساست
 و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت با
 پر تو اقبالش کدر و ظلمانی کشته بکت السموات السبع و الارضون
 السبع علی اعز نازل همچو کمان زود که اهل ایران در ذکا خلقی و فطرت
 و دیبا جلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نبی و دانش و استعداد طبیعی از
 ما دون دون و پستند استغفرت الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبائل
 طوایف داشته و دارند و همین حاکمیت ایران بحسب اعتدال و مواقع
 طبیعی و محاسن جغرافیا و قوه انبایه منتهی درجه کتبین را داشته و لاکن تفکر و
 تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت
 کامله و غیرت تامه واجب) الان بین قطعات حمنه عالم بحسب
 نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و
 معارف و حکمت طبیعیّه قطعاً اروپا و اکثر مواقع امریکت شهرت
 یافته) و حال آنکه در ازمنه قدیمه متوحشترین طوایف عالم و جاهل و
 کالترین قبائل و امم بودند حتی ملقب بر ابره که بمعنی وحشی صرف باشد
 ملقب بوده اند و ازین گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر

که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول ملل اروپا و قسماً ^{بعظمتهم}
 و امور مغایره شدید و حرکات منحوسه و حوادث مدیسه بشالی
 وقوع یافته که اهل اروپا آن قرون عشره را در الحقیقه اعصار خوش
 میثمدند بناء علی ذلک الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات
 و ترقی در اروپا از قرن خامس عشر میلاد تا شمس شده و جمیع تمدن
 مشهور و مشوق و تحریص خردمندان و توسیع دایره معارف و بذل
 سعی و اظهار غیرت و اقدام و بهمت حاصل و میر گشته) حال بفضل
 الهی و بهمت روحانیه منظر نبوت کلیه پادشاه معدلت پناه ایران
 سدادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح نیات خالصه شهریاری
 از مشرق بهم خیریه جهانبانی دمیده و اراده فرموده که درین مملکت
 عظیم المنقبت تا سیمس اساس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف
 و مدنیّت فرماید و جمیع وسایل مابیه الترقی را از خیر قوه بمقام فعل آرد
 تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد) و تا بحال چون ملاحظه
 نمیشد که سروری که زمام کل امور در کف کفایت اوست و اصلاح
 حال جمهور منوط بهمت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر هرمان
 در تربیت و مدنیت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت سعی
 بلینج را مجری فرماید و بر وجه مطلوب آثار رعیت پروری واضح و بمر

کرد و لذت‌انده و امثال این بند ساکت بودند) و لکن حال چون مشهود
 ابصار اولی البصار گشته که ذات خمر و آنه بصرافت طبع اراده فرمود
 که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان رفی عموم تبعه فرمایند
 نیت صادق و دلالت بر این اذکار نمود) و عجب در این است
 بجای آنکه کل شکرانه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزیز است
 قیام ننمایند و بجناب ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی
 پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند که یو تا اینو ما این تمنا
 خیریه شهر یاری مزدا کرد) بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان
 بعلل اغراض ذابته مختل و روشنائی رای و تصور ایشان بغبار خود پرستی
 و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و کدر همشان مصروف شتوات
 نفسیه و غیرتشان مجنون بر وسائل بایسته علم معاریت برافراخته اغراض
 سکاوت نموده اند و حال آنکه تا بحال تشکی بودند که چرا پادشاه بنفس
 خود در فکر خیر عموم و تجریمی راحت و آسایش جمهور نپردازد حال که این
 همت کبری قیام فرموده اغراض دیگر کنند بعضی گویند که این افکار
 جدیده حاکم بعیده است و منافی مقتضیات عالییه و اطوار
 قدیمه ایران و برخی بجایگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان
 شرع بسین تجرید و قوه امتیازیه نذارند جمع نموده گویند که این

قوانین بلاد کفریه است و معیار اصول مرعیه شرعیه و مرتبتی بقوم
 فهو منهم قومی برانند که باید اینگونه امور اصلاحیه را بتانی شیئاً فیئنا
 اجر نمود و تجیل جایزند (و حزب بر آنند که باید تثبیت بوسا ئلی نمود که
 اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومی
 و مدنیّت تا ته کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوائف نه باری
 هر گروهی بهوائی پرواز نمایند) ای اهل ایران سرگردانی تا یکی و
 چیزی تا چند و اختلاف اراد و تضاد دست بیفایده و بی فکری
 و بخرمی تا چه زمان باقی اختیار بیدار و با خواب غفلت گرفتار جمیع
 ملل در اصلاح احوال عمومی خود میکوشند و ما بر یکت در دام هوا
 و هوس خود مبتلا (و بسدم با پسته دام نویم) و خداوند عالیمان
 شاهد و گواه این عباد است که در بسط این مضامین مقصود ما اینست و
 جلب قلوب و چشم بمکافات خیریه و از جهتی نداشته و ندارم بلکه
 ابتغاء لمرضات الله میکویم نظر از عالم و عالیمان بسته بصون حمایت
 حضرت احدیت البتّه نموده لا اسئلم علیه اجر آن اجری الا علی الله
 باری اشخاصیکه گویند این افکار جدیده موافق حال طوائف سارّه است
 و بمقتضیات عالییه و روش احوال ایرانه مناسبتی ندارد فی کجمله
 ملاحظه نمی نمایند که محالک سارّه نیز در قرون سابقه بر همینوال

بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدینه سبب زرفی آن ممالک
 و اقالیم گشته (ایا اهل اروپا از این تشبثات ضرری مشاهده نمودند)
 و یا خود بالعکس بحال علوم مترتلت جسمانیه نائل گشتند) و یا آنکه چند
 قرن است که بهیت عمومیته ایران بروش معلوم حرکت نموده و
 بر اصول معتاده مشی کرده چه فواید و زرفی مشهود و حاصل شد و اگر این
 امور تا بحال بحک تجزیه برسیده بود و محتمل که محل توهم بعضی نفوس کامله
 کرد یعنی اشخاصی که مشغله نورانی عقل هیولائی در زجاجه فطریشان
 محمود است حال نخبان است بلکه خریات این کیفیات تمدینه در
 ممالک سازه مراراً و کراراً تجزیه گشته و فوایدش درجه و ضوح
 یافته که بهر اعمی غنی ادراک نموده) حال چشم اعتساف را به نظر
 عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین
 و بنیان حصن برین مباین مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه
 سیاسیه ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیته جمهوریت
 آیا توسیع دایره معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافع ترویج
 صنایع کامله از امور مضرة است زیرا که افراد بهیت اجماعیه را از
 خیر سفل جل با علی اتق دانش و فضل متصاعد میفرماید یا خود تا سبب قوامین
 عاد که موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق الهیه

عمومیه را در حکمت صیانت قویّه محفوظ داشته
 این حریت حقوق عمومیه افراد اهالی مباین و مغایر فلاح و نجات است
 و یا خود بعقل دور بین از قرائن احوال عالیّه و نتایج افکار عمومیه عالم
 و قوعا است از مننه استقبالیه را که در خیر قوه است بالفعل ادراک
 نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانانه
 و یا خود تشبث بوسایل اتحاد با احم مجاوره و عقد معاہدت قویّه با
 دول عظیمه و محافظه علاقات و دادیّه با دول متحابه و توسیع دایره
 تجارت با اعم شرق و غرب و تکثیر دفعات طبیعیّه مملکت در تنبیه
 ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و راهی مستقیم و منحرف از پنج
 قومیت و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را از حریت مطلقه
 سیاستیه (بصرف کیفیّات) باز داشته بقانون حقانیت
 میقد و اجزادات فصاحیه چون قتل و حبس و امثالها منوط به تنبیه
 از دربار معدلت مدار و در مجالس عدلیّه مقرر بر سلطنت بعد از
 تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحات جانی و
 اجزای مایستحق مشروط بصدور فرمان عالی نمودن محزب اساس
 رعیت پرور است و یا خود سدا بواب رشوت و بر طیل که الیوم
 بتعبیر بلج مشکیش و تعارف معتبر سبب تدبیر میان معدلت است

و یا خود بهیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدایان دولت و ملت اند و
 جانشان در کل جیان در معرض تلف از ذلت کبری و مسکنت
 عظمی نجات داده و در ترتیب تا کل و مشاربشان و تنظیم البسه و مساکنشان
 کوشیده و در تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه و در تدارک
 احوال قهات آلات و ادوات ناریه کمال سعی و اهتمام را مبذول
 داشتن از افکار سقیمه است) و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکور
 چنانچه باید و شاید از خبریه جو دنیایه اگر انصاف و به این تصور از نیاج
 عدم اتحاد آراء عمومیّه و ملت بهمت و غیرت تنفذان و بزرگان
 مملکت صدور یافته این بسی مبزین و واضح است که تا جمهور با تالی بهیئت
 نشوند و افکار عمومیّه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت
 افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شایسته اطوار غیر مرضیه
 پاک و مطهر نگردد امور بر محور لایق دوران ننماید و انتظام احوال و
 ضبط و ربط اطوار تا بدرجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جدمبذول نماید
 خود را عاجز یابد از اینکه مقدار را اس شعری از مسلک حقانیت تجاوز
 نماید اصلاح مامول نام رخ نماید و از این گذشته هر امر جزئی که
 وسیله عظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است و حسن و سوء
 استعمال بسته درجات مختلفه افکار و استعداد و دیانت و

و حقانیت و علو همت و تموعیرت تمیز از منفذ آن ابالی است و
 فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود از اجاری و ساری فرمود
 حال انجام امور و مصالح عباد و در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس
 افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال همه
 را با شیامی نالایقه نیالایند البته تأییدات الهیه آن نفوس را مبداء
 خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس
 جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیه آن نفوس
 تابنده را بنور کرد و بشارت اینکه اشعه آن نور جمیع عالم را احاطه نماید
 لیس هذا الله بعزیز (و الا الله ساجد غیر مقبوله مشهود شود و چنانچه
 در بعضی مدن از ممالک اجنبیه بر آبی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل
 مجالس آن جمیع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات خیریه سبب
 احداثات مضره شد تشکیل مجالس و تاسیس محافل مشورت اساس
 متین و بیان رزین عالم سیاست است و لکن از لوازم این احسان
 امور چند است (اول آنکه باید اعضای مجتهد متدین و منظر خشیت
 و بلند همت و عقیف النفس باشند تا نیایا آنکه مطلع بر وقایع او امر الهیه
 و واقف بر اصول مستحسنة معتنه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط
 همام و اخلیه و روابط و علاقات خارجیّه و منفعت در رفون نافع

مدینه و قانع بمداخل ملکی خود باشند) و همچو حکمان بزود که وجود چنین اعضایی
 شکل و ممنوع است بغنیایات حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب
 غیرت هر مشکلی آسان است و بر حسب تصبعی ایون از لحظات اعین
 و انظار و اما اگر اعضای مجالس برعکس این قضیه دون و نادان و بیخبران
 قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی
 غیرت جابل و کابل و طالب منافع دایمه خود باشند مگره و فوائدی بر تاسیس
 مجالس مترتب نشود مگر آنکه زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و
 تحصیل حقوق خود بچشم واحد هدیه تقدیم مینمود بعد باید کل اعضای مجلس را
 راضی کند و الا احقاق حقوقش متصور گردد و چون نظر دقیق نمایند مشهور
 و معلوم گردد که علت عظامی جور و قور و عدم عدل و حقانیت و تنظیم
 امور از قلت تدبیر حقیقی و عدم معارف جمهور است
 مثلاً اگر ابالی متدین و در قرائت و کتابت ما بر و متفنین باشند
 اگر شکلی رخ نماید اولاً بحکومت محلیه شکایت نمایند اگر امری مغایر
 عدل و انصاف بیند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای
 باری و مغایر عدلت شهبازی مشاهده کنند داورى خود را بچشم
 عالیه رسانند و انحراف حکومت محلیه را از مسلك مستقیم شرح مین
 بیان کنند) و بعد مجالس عالیه صورت استنطاق را از محل معلوم بطلبند

البته شخص مشمول الطاف عدل و داد گرد و دلاکین حال کثر ابالی از قلت
 معارف زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویش نمایند (ندارند)
 و همچنین نفوسی که در اطراف و کناف از وجوه و اکابر ابالی معدودند
 چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم ترقی
 در درجات عالیه معارف هنوز لذت حقانیت پروری و حلاوت
 معدلت کسری انجشیده و از معین عذب فرات صدق طوبیت
 و خلوص نیت نوشیده و کجا بوحقه ادراک نموده که اعظم شرف انسان
 و سعادت کلیه عالم امکان عزت نفس و بهمت بلند و مقاصد اجمیده
 و عصمت نظریه و عفت خلیقه است بلکه بلند آخری و بزرگوار پیرا در
 جمع زخارف و بیویه بانی نوحکان دانسته) حال قدری انصاف
 لازم است که انسان بجهت فکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضیل و
 موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت لقد خلقنا الانسان
 فی احسن تقویم سرافراز داشته و تجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق
 نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در فخر ابداع به
 انوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده حال چگونه این رداء
 مطهر را کمالات اغراض نفسانیه بیالاید و این عزت جاوید را
 بذل شدید تبدیل نماید اقرع انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم

الاکبر و اگر مقصود مختصراً و مراعات صد مقصد اصلی نبود مجلی از سایر
 الهیه در بیان حقیقت انسانیته و علوم منزلت و سمو منقبت بشریه مرقوم
 میشد این زمان بگذار تا وقت ذکر در قطب امکان شان عظیم و مقام اکبر
 ارفع الفخیم ظاهراً و باطناً اولاً و اخراً انبیای الهی است و حال آنکه اکثر
 شان بحسب ظاهر خیر صرف نداشتند و کذاک عنایت کلیه او ایما
 حق و مقربان در گاه احدیت را مختص و حال آنکه ابداء در فکر غنای ظاهر
 خود نبودند و همچنین ملوک معدلت سلوک که صیبت جهان بانی
 و عدالت آسمانی شان افاق کائنات را فرا گرفته و اوازه حقوق پروردگار
 و بزرگواری شان اقالیم سبعة الاحاطه نموده در فکر توانگری و غنای
 فاحش ذاتی خود نموده بلکه غنای جمهور را عیار عین غنای خود شمرده و
 ثروت و وسعت عموم افراد ابالی را معموریت خزاین سلطنت
 دانسته افتخار شان بدنبیب و فضیله نموده بلکه روشنائی را ای و
 بلندی همت جهان را ای بوده و همچنین وزراء مکرم و دکامای مفضی که
 رضای حق را بر رضای خود مقدم داشته در فنون سیاستیه علم مهارت
 کلیه را بر اتمال حکمت حکومتیه برافراشته در اینچنین دانش چون
 مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولت
 خواهر واضح و نتایج معموریت پروردگار لایح بوظیفه ذمیده خود قناعت

نموده روز و شب مشغول بتمشیت مهام امور و احداث و ایجاد مسائل
 رفی جمهور بودند و بفرق ناقب و رای ضائب دولت متبوعه خود را
 مطالع دول عالم و مقرر بر سلطنت را مرکز ترقی و فوق عظیم امور علل
 و اهم فرموده بوصول اعلی مراتب منجرت ذایت و ستمی امعاج عیثیت
 فطریه متبای کشتند) و کذاک مشابیر علمای بخاری که افضال علیته
 و خصایل حمیده موصوف و بعروة الوثاقی ترقی مشبث و بذیل بی بی
 متوسل و متمسک و مراتب تحیلان شان بصور معانی کلیه در رسم و حایره
 تصور نشان از شمس معارف عمومی مقبلس و در ایام و لیالی تدقیق
 و تحقیق علوم نافع مشغول و تربیت و تعلیم النفس متعده متعلمه بالوف
 البته در مرق عرفان شان کنج باد آور حسروان بقطره ازلال معارف
 و بیان برابری کند و فناطیر مقلطه و نهب و فضا با حل مسئله مسائل
 عامضه مقابل نماید لدا نذا امور خارجه را چون بلاعب صبیان انگار
 و کلفت ذخارف زامده را لایق دونان و جابلان شمرند چون طیور
 شکور نجوب چندی قناعت نموده نغامت حکمت و معارف شان حیرت
 بخش مدارک و شعور اجله فضلامی ام آفاق گردد) و همچنین
 سروران خردمندان از ابالی و متخیران متفقدان ولایات و نواحی که
 ارکان حکومت اند علونزلت و ستمو شان و سعادت شان در خیر خواهی

عموم و تفقد و تجسّس رسایل عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است
 مثلاً ملاحظه نماید اگر شخصی از اکابر و لایبی غیور و هو شمند و پاک دل و
 دانشمند و بظانست فطریه موصوف و نذکاو در اینست خلیفه معروض
 و از ارکان بیست و لایست باشد عال عنت کلیت و سعادت مزیدیه
 و شان و شرف و نبوی و اخرویش در چه چیز است آیا در ملازمت
 صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری و ابتغاء مرضات الهی
 و بستجاب حسن نظر خسروی و استرضای خاطر جمهور ابالی است
 و یا خود بجهت آنکه در شام عیش و مینا و سفره تنهایی حاضر سازد و روز
 تخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در
 درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور
 ابالی بدنام و ذلیل نماید (فوائد عظام بالیه در قبور از چنین بفسن و
 امثال او بهتر است چه فایده که از مواعد سماویه حضایل انسانیه
 پخشیده و از چشمه صفای موهبت عوالم بشریه نوشیده اند و این معلوم
 است که مقصد از تجسّس این مجالس عدل و حقانیت است مجال الحارّه و لکن
 باید بیست ارکان و اعضای منجبه چه بظهور رساند اگر به نیت خالصه
 موفق شوند البته نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد و
 الا الله عمل و معوق ماند و امور بکلی محفل شود اری العنان لا یعوق

به آدم که کیف بیان خلقه الف یادم (بار می آید تا صیقلی که بیان شد مقصود
 این بود که افلا معلوم کرد که عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و
 لذت و راحت انسان در ثروت ذاتی خود نبوده بلکه در غلظت و
 سمومیت و وسعت معلومات و حل مشکلات است) فَمَعْمَا قَالِ
 عَلَي نِيَابٍ لَوْ يَبَاعُ جَمِيعُهَا بَفَلْسٍ لَكَانَ الْفَلْسُ مَمْنَنًا أَكْثَرًا وَفِيهِمْ نَفْسٌ
 لَوْ يُقَاسُ بِهَا نَفُوسُ الْوَدِيِّ كَأَنَّ أَجَلَ الْوَاكِبِ وَنَبْطَرِ بْنِ عَبْدِ جِنَانٍ
 مَيَّادٍ كَمَا أَنَّ تَخَابُ أَعْضَاءَ مَوْقِفَةٍ فِي مَجَالِسِ مَلَائِكَةٍ مَحْرُوسَةٍ مَنُوطَةٍ بِرَضَائِهِ
 وَاتِّخَابِ جَمْهُورٍ بِأَحْسَنِهَا (چه که اعضای نخبه ازین جهت قدر
 و امور عدل و داد را مراعات نمایند که مبادا اصیت و شهرتشان
 مذموم گردد) و از درجه حسن توجه ابالی ساقط شوند و همچو ظن و گمان برود
 که مقصود ازین کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا
 فتهای محدودیت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت
 و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل کرد و در امور خیریه صرف
 شود و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و تدبیر شتت بوسالی نماید که جمهور
 ابالی ثروت و غنای کلی بر بند مبتی عظم ازین نه و عند الله اکبر ثوابت
 بوده و هست چه که این بلند همت سبب آسایش و راحت و سد
 احتیاجات جمع عظیمی از عباد حق گردد) ثروت و غنا بسیار محدود

اگر طبیعت جمعیت ملت غنی باشد و لاکن اگر اشخاص محدود و غنای
 فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود
 این غنا از برای آن غنی خندان همین است ولی اگر در ترویج معارف و
 تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس صنایع و تربیت ایام و مساکین
 خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عند الحق و الخلق بزرگوارتر
 سگان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب (و اما جزئی که بر اندان
 اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل معایر در صانع
 پروردگار و منافی او امر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین
 سیرت حبیب سب العالمین است قدری تدبیر نماید که این مخالفت
 از جهت است آیات معایریش از جهت اقتباس از ملل سابقه است
 که باین واسطه وجه مشابهت حاصل و من تشبه بقوم فهو منهم دارد
 اولاً این امور ظاهراً جسمانیه اسباب تمدنیّه و وسایل معارف و فنون
 حکمت طبیعیّه و تشبثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیّه و ضبط و ضبط
 هم امور محکمت بوده و خلقی باسبب مسائل کلیّیه الهیّه و غوامض حقایق
 عقیده دینیّه ندارد) و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جایز نه
 این قول دلیل بر جعل و نادانی قائل است آیا حدیث مشهور (اطلبوا
 لعلهم ولوب الصّین را فراموش نموده اند و این معلوم است که اهل

صین در درگاه احدیت از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام
 و غافل از عبودیت جنبر علام بوده اند و اهل اروپا قلاً از اهل کتاب
 و مفر و معترف بعزیز و بایند و در آیه مبارکه وَلِجَدِّانِ اقْرَبِهِمْ مَوَدَّةٌ
 لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَضَارِیْ مَصْرَحِیْ پس طلب علم و معارف
 از حاکم امت بچین جایز و موافقه است حال چگونگی تعلم از عبده ادما
 بمقول عبده الله و تعلم از اهل کتاب منغوض در گاه کبریاست) و همچنین
 در غزوه احراب ابوسفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه پیور با
 خود متفق نموده با کافه طوایف قریش بر اطفاء سراج الهی که در مشکات
 شرب بر افروخته بود قیام نمودند و چون در آن زمان ارباب امتحان افتاد
 از هر جهت بقوه شدید در مهبوب بود بقوله تعالی اَلَمْ اَحْسِبِ النَّاسَ
 اَنْ یَتْرُکُوْا اَنْ یَقُوْلُوْا اٰمَنَّا وَهُمْ لَا یَفْتَنُوْنَ و مؤمنین قلیل و اعدایه
 هجوم عمومی بر خاسته خواستند که اقباب مشرق حقیقه را بغبار ظلم و
 جور تیره گردانند حضرت سلمان بجنور مطلع وحی الهی و مهبط تجلیات و فیض
 ماتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرستیه بجهت محافظت از هجوم یعنی
 بسیار موافق و مفید آیا ان منبع عقل کل و معدن حکمت و علم الهی
 فرمودند که این از عادات ممالک شرکته کفریه مجبور است و اهل توحید
 را اتباع جایز نه و یا انکه جمیع موحدین را سرعاً بخر خندق امر فرمودند

* و هیانت خود را
 اعدا با طرف مملکت
 حاضر خندق بنایند
 و این بجهت محافظت
 از هجوم

حتی بنفس مبارک الت حضرت ابرو داشته بمعاونت اصحاب و اجاب قیام
 فرمودند) و این گذشته در کتب کافه فرق سلامیه از تواریخ و غیره
 که علمای عظام و مورخین فحاح تصنیف نموده اند مذکور که بعد از طلوع نیر
 افاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش بهیت عمومیه امکان
 مستنیر و تعیین و تبدیل کل در ارکان عالم نزول شریعت جدیده الهیه
 و تائیس مسابی حکم ربانیه پیداشد شریعت مقدسه سمایه در بعضی احکام
 مطابق عادات مالوفه اهل جاهلیه نازلشد از جمله حرمت و رعایت
 اش حرام و حرمت الکرم خنزیر و اعتبار شهور قمریه و اسمائشان غیر از این
 امور کثیره نیست که بعینه و بعبارة آن کتب نقل شود و کانت الجاهلیه
 یفعل اشیاء جانت شریعه الاسلام بها فکانوا الاینکون
 الاممات و البنات و کان افح شیئی عندهم الجمع بین الاختین
 و کانوا یعینون لزوج با مرأة ثلبه و یتیمونه الصیرن و کانوا
 یحجون البيت و یعمرون و یحرمون و یطوفون و یسعون و یقیون
 المواقع کلها و یومون الحجاز و کانوا یکسون فی ثلثه اعوام
 شهرا و یغتسلون من الجنابة و کانوا یدامون علی الممضه
 و الاستنشق و فرق الراس و السواک و تقلم الاظفار و تنف
 الابط و کانوا یقطعون ید السارق الینی) حال لغو و باسد

توان بخاطر آورد که چون در بعضی از احکام شریعت عبادات اهل
 جاهلیت که مطرود جمیع طوائف اند و بر مشابست دارد نقضی اردست
 و یا خود تصور می توان کرد که استغفر الله حق غمی مطلق اتباع آراء کفریه فرموده
 حکمت بالغه الهیه بسیار یا از قدرت حق بعید و متمنع بود که شریعت
 مبارکه را من دون مشابست عادتی از عادات اعم جاهلیت نازل فرماید
 بلکه مقصود ازین حکمت کلیت این بود که عباد از قیود تعصبات جاهلیت
 زاده شوند و این اقوالی را که الیوم وسیله تحذیش از زبان و تشویش وجدان
 بچارگان نموده بر زبان برانند و لکن بعضی از نفوس که از حقایق کتب
 الهیه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیه کماهی اطلاع ندارند

خوانند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل
 علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیت باقی و برقرار بود و در لول
 آیه مبارکه که اتبع مله ابراهیم حنیفاً) لکن در جمیع کتب و صحف فرق
 اسلامیة این مسلم و مذکور است که احرام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمریه
 و قطع مبین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست و از این
 گذشته الان کتاب تورات موجود و شریعت حضرت ابراهیم
 او مذکور و اجعت کنند یقیناً خوانند گفت تورات نیز محرفست زیرا
 در آیه مبارکه که وارد یحییون الکلم عن مواضعه) و حال آنکه تحریف در

مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور که به دلیل تفصیل این مسئله برودیم
 این مقصود اصلی بالیف این رساله ما زمانم لهذا اختصار اولی
 بود دیگر آنکه در بعضی روایات مذکور در حین اخلاق حسنه و شیم مرضیه از روشن
 اقباس کنید و عبرت گیرید پس چون تعلم اخلاق از حیوان صامت
 جایز بوجه اولی از طبل اجنبیه که اقلا از نوع انسان و نفس ناطقه و قوه
 متمیزه ممتاز اکتساب و اقباس فنون جسمانیه جایز و اگر ملاحظه شود که
 در حیوانات این صفات ممد و حه خلقیت این اصول و اساس مدقت
 و علوم و حکمت طبیعی در ممالک ساره بجه برهان میتوان گفت که غیر
 خلقی است هل من خالق عبد الله قل سبحان الله (و همچنین جمیع
 فاضل علمای معینین و اکابر فقهایی کالمین در بعضی فنونیکه مبداء و مبدع
 آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تطبیح نموده اند و اقباس
 معارف حکیمه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را از کتب یونانیه
 سبب فوز و فلاح مسموده اند چنانچه فن منطق را کل علمای قطع و تدبیر
 نمایند و حال آنکه مئوسس از ارضابین شمیرند و اکثر تصریح نموده که اگر
 عالم تحریری در فنون شتی مهارت کامله داشته لاکن در فن منطق
 مطیع تام نیافته اعتماد کلی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط مسائل کلیه
 او نه پس باین دلایل و اصحه و براهن متقنه ظاهر و مبرهن گشت که

کلام کتب
 کلام کتب

تبع

کتاب اصول قوانین مدنیه و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه مختصراً
 منتفع به العموم از محالک سارّه جائز تا انکار عموم متوجه این امور نافعه
 گردد و بحال بقمت بر کتاب و اجراء آن قیام نموده تا بعون الهی
 در اندک مدتی این اقلیم پاکت سرور اقلیم سارّه گردد (ای حرد
 سدا را بعین عقل و تدبیر ملاحظه نمایند آیا ممکن است که تفنگ و توپ
 عادی با تفنگ بیزی مارتی و توپ کروپ متعابلی نماید حال اگر
 نفسی بگوید که ما را همین آلات ناریه قدیمه موافقت لزوم به تحصیل
 سلیحه و آلاتی که در محالک اجنبیه ایجاد شده) آیا این قول را بیچ طفلی
 بسمع قبول استماع نماید) و یا آنکه تا بحال احوال و امتعه و اجناس تجارته
 را از مملکتی به مملکتی بواسطه حیوانات نقل میکنیم محتاج بحال سکه آتشی نبوده
 و نیستیم چه ضرور مشابهت با هم سارّه بجوییم آیا این کلام قرین از عاقلان
 بیچ بوسیاری گردد لا والله مگر آنکه نظریه بعضی اغراض که در قلوب
 خود گمان نموده امور بدیهیه را انکار نمایم محالک اجنبیه با آنکه در فنون
 و معارف و صنایع عمومیّه بحال چهارتر انا مل مع ذلک از یکدیگر
 اقتباس میکنند محالک ایرانیه که منتهی درجه احتیاج را داشته چگونه
 جائز است که مصل و معطل بماند) و علمای بزرگواری که سالک بر
 خط مشقّم و منبج فویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه و مطلع بر حقایق کتب

مقدسه ربانیه هستند و قلوب مبارکشان بکلیه نفعی مستحاج و وجوه نظره شان به
 انوار هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر بر مقتضیات
 زمانیه هستند البته کمال جد تشویقی و تخریص تمدن و معارف بنیامین
 هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَهَلْ يَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
 وَالنُّورُ علما سراج هدایتند بین ملا عالم و بنجوم سعادت مشرق و لایح از
 افق طوائف و امم سلجیل حیاتند نفس میده چهل و نود الی را و معین صافی
 محالاند تشنگان بادیه نقص و کمزیری را مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقایق
 قرآن مجید طبیب صادق اند جسم معلول عالم را و تریاق فاروق عظمند بهیاست
 سموم مبینی آدم را حصن حصین اند مدینه عالم انسانیت را و کف منبعند
 مضطربین و مضطربین جبال را العلم یورد یقذفه الله فی قلب
 مریشاء و لاکن پروردگار عالمیان از برای بر شیبی علایم و اشاری
 خلق فرموده و محکمات و امتحانی مقرر داشته عالم ربانی را بحالات
 معنویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق
 نیت و فطانت و ذکاء و فراست و نبی و عقل و حجتی و زهد و تقوی
 حقیقی و خشیته الله فلانی و الا لاشع به نور بر چند بلند و قطور باشد حکم عجا
 نخل خاویه و خشب مسنده داشته نازار و نبی بیاید همچو رود
 چون نداری کرد بد خوئی کرد زشت باشد روی ما زیبا و ناز (

تحت باشد چشم نایبیا و درود) در روایت صحیح وارد و اما من کان من
 لعلماء صاننا لنفسه حافظا لدینه و مخالفا لهوائه و مطيعا لآ
 مولاه فللعوام ان یقلدوه (و چون این کلمات مشرقه جامع جمیع
 شرایط علمیه است لهذا شرح محلی در ترجمه این روایت مبارک که بیان شود
 و بر کس که داند این شئون رحمانیه و منظر مدلول این روایت صحیح
 بنوده نسبت علم از منقطع و منسلب و مطاعیت توحیدین را این
 و نیز او را نه اول کلمه این شرایط مقدسه صاننا لنفسه است و این معلوم
 که مقصد حفظ نفس از بلا یا و محن جسمانیه بنوده زیرا انبیا و اولیا کلا و طرا
 معرض اعظم شاید عالم و هدف سهام بلیات و اذیات ملل و امم گشته
 بحسبت چیز جمهور اتفاق جان نموده بشمند فدا بجان و دل شناسند
 و بحالات معنویه و صوریه مهیت عالم را برداء جدید فضائل ذاتیه و
 شیم رضیه اکتسابیه مزین فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از
 نقایص باطنیه و ظاهریه و انصاف باوصاف کمالیه معنویه و صوریه
 بوده اول صفت کمالیه علم و فضل است و جامعیت این مقام اعظم
 اقوام اکابری کماهی برخوا مض مسائل الهی و حقایق حکم سیاسیة شرعیة قرآ
 و مضامین سائر کتب سماوی و وقوف برضو ابطور و ابطر ترقی و
 تمدن ملت با بهره و اطلاع بر قوانین و اصول و رسوم و احوال اطوار

و فواء نمودی و ادبی عالم سیاسی ملل ساره و جامعیت فون نافعه علم
 و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و دول است چه اگر شخص عالم
 و قوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیه
 و علوم شرعیه و فون سیاسته و معارف عصریه و اطلاع بر وقایع
 عظیمه فرون سالفه ملل و دول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند
 و این منافی صفت جامعیت است مثلاً عالم ربانی اگر در محاوره
 با شخص مسیحی از الحان ظلیل انجیل بجز باشد آنچه از حقایق فرقیه بیان نماید
 ابداً مسموع و مقبول الشخص نفیقه و لاکن اگر آن شخص ملاحظه نماید که
 آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم بزرگوار افریقین است
 انجیل آگاه تر و بر حقایق کتب مقدسه مطلع و داناتر است) بالطبع
 آنچه بیان نماید قبول کند چه که جز اقرار مفری از برای او نه چنانچه
 رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلک عرفان و نیر اوج هدایت
 و ایقان حضرت رضا علیه السلام مشرف شد اگر در مسئله واجبیه آن
 معدن علم با دله و بر این مالوفه رأس الجالوت بیان نمیفرد و ندانند
 و اعتراف بر بزرگواری آنحضرت نمی نمود) و ازین گذشته عالم
 سیاسی را دو قوه عظیمه لازم قوه شرعییه و قوه تقنییه مرکز قوه
 تقنییه حکومت است و مرجع قوه شرعییه دانایان هو شمش

حال اگر این رکن کین و اساس مشین جامع و کامل نباشد چگونه فلاح و سنج
 از برای هیئت ملت تصور گردد و لاکن چون این اوان چنین نفوس
 کامله جامعه نادر الوجود است و حکومت و هیئت ملت با نظام
 حال در غایه درجه احتیاج لهذا تائیس هیئت علیه لازم که اعضای
 این مجلس بر چند نفس در فنی از فنون مذکوره ما بر باشند و با قدم و جهد
 بلوغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطه
 اعتدال و مرکز مستقیم مرکز نمایند) اولاً چون با مجال احکام شرعی
 در مراعات و محاکمات مدار معینی بوده زیرا هر یک از علماء نظر
 برای و اجتهاد خود نوعی حکم نمایند مثلاً در نفس مرافعه نمایند یکی از
 علماء حکم بدعی و دیگری بدعی علیه و بد بلکه حیثاً در ماده واحده
 دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان معلوم شده بود
 و حال چنین و شبهه نیست که این امور سبب تشویش کافه امور
 مهمه واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیئت اجتماعه طاری گردد
 چه که بیچسبک از بدعی و بدعی علیه مایوس از دعوی خود گذشته مدام
 العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف حکم اول شده جمیع عمر خود را بر لجاج
 میکشاند و از اینکه او فاست خود را بکلی متوجه معاهده و منازعه بین
 از مور نافع خیریه و اشغال خود باز مانند و فی الحقیقه این شخصین حکم هیئت

و حکومت و بیست اجتماعیه را دره هزرت توانستند و لکن اگر حکم قاطعی
در میان باشد دیگر محقق محکوم ابد امید استحصالی امر ثانی ندارد و لهذا
راحت و آسایش جنبه با شغال و خدمات خود و غیر مشغول کرده نظر
باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت ابالی و اکبر واسطه رفی جمهورا عالی و ادانی
این امر ابراهیم تم است لهذا باید علمای یکد و افتد بر مسائل شرعیة الهیه در این
مجلس کبیر اولایک منبر فویم و صراط مستقیمتیه بجنبه قطع دعاوی عموم بعین
و تالیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر کرد و در بموجب
آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازمست

و ثانی صفت کمالیه عدل و تقانیت است و آن عدم التفات الزام
منافع ذاتیه و فواید شخصیته خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات
بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی
مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تقدر از جمهو بکشتن
و جز عموم را نیز خود دانستن خلاصه بیست جمعیت را بمنزله شخص واحد
پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این بیست محبته نگاشتن
و الم و تاثر هر جزئی سبب تا لم کل اجراء بیست بالبدایته یقین نمودن
و ثالث صفت کمالیه بصدق طوئیت و خلوص غیت بر بیست جمهو
پرداخته در تعلیم معارف عمومی و تدیس علوم نافعه و تشویق بر برقیات

عصریه و تحریص بر توسیع دوا و صنایع و تجارت و ترغیب استخاد و سائل
 ثروت الهی مملکت بذل جبهه بلوغ و سعی مینماید نمودن است
 چه که عموم ناس ازین امور عظمه که علت فرزند نهیت اجتماعیه را بر
 نورست بخیرند که علمای پوشمند و دانایان خردمند خالصاً مخلصانه
 بود عطا و نصیحت عموم بر خیزند و با دیده ابالی ازین کجمنش معارف روشن
 بصیر کرده زیرا الیوم تاسی بطنون و او بام خود چنین تصور نموده اند که
 نفسی که موفرن باشد با آیات و رسل و کتب و شرایع الهیه و منظر خسته
 است باید معطل و معوق بماند و بطلالت و بطانت آیام بگذراند
 تا از نفوسی عند الله محسوب گردد که از دنیا باقیها گذشته دل بباله
 خرومی نشسته و از خلق بعید شده بحق تخریب بسته اند چون این بیان
 مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت لذا در این
 مقام ترک اولی (باری باقی صفات کمالیه خسته است و
 محته است در محته عباده و علم و سلون و صدق و سلوک و رحم و مرا
 و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جید و کوشش و کرم و
 یخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و بهت و بررگوری و عیون
 پروری و امثال ذلک بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانی تا نقص است
 و اگر حقایق هر یک ازین صفات را بیان نمایم فتوی تمهید من

(گانه شود) و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علیه حافظالدین است و این
 معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در استنباط احکام و مراعات
 عبادات اجتناب از کبایر و صنغایر و اجراء احکام شرعیه و باین وسایط
 محافظه دین اند نمودن بوده بلکه مهیت ملت را از کل جهت محافظه
 نمودن و در اعلا کلمه الله و تکثیر جمعیت دینیه و ترویج دین الهی و غلبه و
 استعلاش بر سایر ادیان از استیحاء جمیع مسائل و وسایط سعی بلینج را مبدا
 داشتن است و فی الحقیقه اگر علماء اسلامیة در این امور چنانچه باید و
 شاید اقدام ننمودند تا بحال جمیع ملل عالم در ظل کلمه هدایت داخل
 میشدند و شعله نورانیه بنظره علی الدین کله چون آفتاب در قطب امکان
 طالع و بر جمیع آفاق لایح میکشت در قرن خامس عشر میلادی و لوطی که اول
 یکی از اعضای اثنا عشریه مذنبیه کاتولیکت در مرکز حکومت پاپ
 بود و تو خرا محبت مذنب پرستان گشت در بعضی مسائل که
 عدم تجویز ترویج ربابین و تعظیم و تکریم صور حواریین و روسای سلف
 مسیحین و عادات در رسوم مذنبیه زاید بر احکام بچیلن بایب مخالف
 نمود) با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه بود که کل ملوک
 اروپا از سطوتش شرمززل و مقطرب و صیغ و ریط امور مهمه
 قطع او پ در عین نوت و قدرتش نمود و مع و مرتبط و لکن چنان

در این مسائل که جوار بز و کج روسای دینه و عدم وجود و تعظیم بر مثال و صورت
 معلقه در کناس و ابطال عادات رسمیه زائده بر مضامین اچهل بو طرح
 و محقق بود و بوسیله لازمه بز و کج تثبیت نمود در طرف این قرون ایجه
 و کسری اکثر ابالی اسریت و چهار جنس قطعه المان و انگلیس و بسیاری
 از ابالی نیجه خلاصه تقریباً دو سیت و پنجاه کرد را زنده امسبارزه
 نصار ادر مذنب پروتستان داخل گشتند و هنوز روسای این مذنب
 بکال بهمت در ترویکند و حال در مواعیل شرقیه افریک بظاهر حریت
 و آزادی سودان و زنگیان را وسیله نموده مکاتب و مدارس تأسیس
 کرده تعلیم و تدریس و تمدن طوایف متوجه صرفه افریک مشغولند
 و در باطن مقصد اصلی شان آنکه بعضی طوایف اسلامیته زنگیان را
 داخل در مذنب پروتستان نمایند (هر طایفه در ارتفاع ملت
 خود مشغول و ما در خواب غفلت مدبوش ملاحظه نمایند که این شخص با
 وجود آنکه معلوم بود بچه هوایی پرواز میکنند و بچه مقصدی متحرک
 متحرک بهمت و غیرت روسای مذنبش چه قدر بز و کج شد حال اگر
 ملت با بره حق که مظهر نائیدات الهیه و مطلع توفیقات بانیه است
 اگر بهمت نامنه و غیرت کامله متوسلاً الاله و منقطعاً عما سواه تثبیت
 بوسائل بز و کج نمایند و بدل سعی و اقدام کنند البته انوار حق مستین بر

بر کل افاق ساطع گردد و بعضی نفوس که بر تهایق امور اطلاق می نمایند و منین عالم
 در دشمنان نه و ندانند که علت فرزند لطلان را چه فاروق عظیم حق لازم
 بهیچ کمان میکنند که تروج بسیف منوط است و سجدیث انابنی بسیف
 استدلال نمایند و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند نشود
 گردد که در این عصر بسیف واسطه تروج نه بلکه سبب وحشت و دشت
 و آشنی از قلوب و نفوس گردد و در شریعت مبارکه عز اهل کتاب
 بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جایز نه و حال آنکه دلالت و هدایت
 فریضه زمت بر مؤمن موجد است (و حدیث انابنی بسیف
 و کذا لک حیث امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله در
 حق مشرکین جا علیه که از کثرت فوحش و نادانی از درجه بشریت ساقط
 بودند و او چه که ایمانیکه بضر بسیف حاصل گردد بسیار بی
 اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر و ضلال شود چنانکه قبایل و
 طوایف اطراف مدینه منوره بعد از عروج اقیاب اوج نوبت معراج
 فی مقعد صدق عند ملیک مقدر دوباره بدین جا علیه برگشته
 مرد شدند و همچنین ملاحظه نمایند زمانیکه نفحات قدسیه
 روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را
 معطر ساخته و الحان جلیل آنچنین بمسامع روحانیان درآمده در آن زمان

کل قبائل و طوایف آسیا و اروپا و آفریقا و امریک و اوقیانوس
 که جزایر بحر محیط است محسوس و بیت پرست و غافل از خطاب بوم
 الست بودند مقهور حد اعیانیت و الوهیت خیر ملت موسوی بودند
 بعد از بعثت انفس طیبیه طاهره روح بخش آنحضرت در مدت
 سه سال حیات جاودانی بر اهالی اندیاز میزد و داشت بوحی الهی اش
 اساس شریعت علیویه که در آن معجون برد ساعتی بیت معلوله
 بشریه بود تا سپس شد اگر چه در زمان آنحضرت انفس قلبیه مقبل
 اندگشته بلکه فی الحقیقه مؤمن موقن عمارت از دوازده نفر طالب
 حواریین و چندین از بودند یکی از حواریین که مستمی بود ای آنزوی
 بود نیز مرتد شده یازده نفر باقی ماندند (باری بعد از صعود آنحضرت
 باقی عزت این نفوس قلبیه با بخلق حسنه روحانیه و روش و حرکات
 مقدسه رحمانیه مبعوث شده بقوه الیه و نفس مسجانی بهدایت
 کل من علی الارض قیام نمودند و در آن زمان کل ملل ضامیه و ملت
 یهود بکمال قوت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در حاجه خطه ادره
 مشعل گشته بر خود ستند بریدون آن یطقوا و الله با فواهم و
 یابی الله الا ان تم نوره ولو کوه الکافرون) و بر یک ازین
 نفوس مبارکه به بدترین غدابی شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی بسا^{طوایف}

قصابی بزه ریزه نموده در کلنگها بسوختند بعضی اشاع و اشاع این
 اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک دفن نمودند
 وجود این عقوبات شدید و ابتداء تبلیغ امر الله فوری نمود و بدون سل
 سیف و خراشیدن روی یفنی بالاخره ملت عیسویه عالم را اطاع نموده
 نموده یفنی که در قطعه اروپ و امریکت از ادیان سازه اثری مانده
 نماند و در آسیا و آفریکت و جزائر بحر محیط جم غفیری از اهالی الیوم در
 ظل انجیل و اخلند) حال باین ادله و اسنحه لایحه ثابت و مبرهن گشت
 که ترویج دین الهی بکالات انسانیه و اخلاق حسنه و شیم مرضیه و روش
 و حرکت روحانیه است اگر یفنی بصرافت اقبال الی الله نماید مقبول
 درگاه احدیت بوده چه که این بعن از اغراض شخصیه و طمع منافع ذمیه
 تبه و بصون حمایت حق البتجا نموده بصفت امانت و صداقت
 و پرهیزکاری و حقوق پروری و دوهمت و وفا و دیانت و تقنی بین
 خلق نظا هر کرد) و مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه سمانیه
 که سعادت اخروی و تمدن دنیوی و تنذیب اخلاق باشد حاصل
 گردد و الا بصرب سیف بظا بر عقل و در باطن مغفل و مدبر گردند در
 این مقام حکمانی که سبب عبرت کل گردد ذکر نمایم در تواریخ عربیه
 مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه السلام نعمان بن منذر الحنسی که یکی از

ملوک عرب جاهلیه که متفرس بر سلطنتش مدینه حیره بود روزی از کثرت کحج
 اقداح بدام عقلش زانل و شعورش باطل گشت در عالم سکر و بهوشی تعقل خالد
 بن مضلل و عمر بن سعود کله که دو ندیم و اینس در محفل انس با پهلپیش بود
 فرمان داد و چون از عالم مستی و سکر بهوش آمد به پرسش حال دو ندیم پرداخت
 تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت مخزون و دل خون شد از حبت
 شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دو ندیم داشت در مقابرتان دو بنا
 های می نخریان ساخته و بسا دکار آن ندیم بوم بوس و یوم نعیم در هر سالی
 قرار داد و این دوروز معلوم به حشمت تمام آمده باین نخریان نشسته
 در یوم بوس نظرش بر بر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم
 بر وار و و افندی را منظر احسان و عنایت بهنایت ساختی و این
 قاعده در قانون مستمر و همین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی پادشاه
 ایسی محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور کوری به
 نظرش درآمد در عقب آن کور پادشاه اسب برانگخت و تاخت
 تا از خیل و حبش خود دور و وقت بیکاه شده با یوس گشت ناگاه
 سواد حیمه در بادیه پیدا شد عثمان مد ابحانب معطوف داشت
 تا بدخیمه رسید فرمود مهبان میطلبید خداوند حیمه خطله ابن ابی عضره
 طایه گفت بلی و استقبال نموده نغان را فرود آورده باز وجه خود گفت

در ناصیه این شخص تار بزرگ با هر قتیای ضیافتی کن و در همان نوازی همی و
 خجسته نمایان گفت کوسفندی داریم ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین
 روزی در ری آرد ذخیره نموده ام پس حنظل کوسفند را دو شیده قدحی شیر
 زرد نعمان برده آگاه کوسفند را ذبح نموده ماده ترتیب را دو انش را
 نعمان از محبت و الفت حنظل کمال خوشنودی و سرور بر برد و چون
 فجر طلوع شد نعمان غم غمیت فرمود بحنظل خطاب نمود که تو در ضیافت
 و همان نوازی نتهای جوامز دیر اشکار نمودی من نعمان بن منذر
 و قدوم تو را بکمال اشتیاق منتظرم (مدتی گذشت تا آنکه قحط و
 علاء عظیمی در دیار طی روی نموده حنظل با حیجاب شدید مبتلا شد بدین سبب
 بحضور پادشاه شناخت از غرایب اتفاقات یوم بوس در پیشگاه
 حضور نعمان حاضر گشته پادشاه بغایت از زده خاطر شده آغا عتاب
 نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شناختی که روز بوس بغیبتی است
 اگر امروز نظر بر بیکانه فرزندم فابوس افتد بجان امان نیابد اکنون
 حاجتی که داری بخواه حنظل گفت از یوم بوس بخیر بودم و نعمت دنیا
 بجهت حیات و بقا است و چون مرادین ساعت چشیدن
 کاس بلاک مقرر از خزاین ارض چه فایده متصور نعمان گفت ازین
 امر چاره نیست پس حنظل بوزبان رواند مرا چندان امان ده که بنزد

عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم
 یوس حاضر گردم نعمان ضامن می خواست که اگر در وعده مخالفت نماید
 ضامن را بقتل رساند حنظله مستحرازه به طرف نگرانیت تا آنکه نظرش بر
 شریک ابن عمرو بن مین شیبانی که یکی از خدام نعمان بود افتاد و این
 ابیات را بخواند یا شریک یا این عمره اهل من الموت محاله یا انا کل
 مصاب یا انا من لا انا له یا انا نعمان فیک ال یوم عن
 شیخ کفاله ابن شیبان کریم الغم الرحمن باله (شریک گفت
 ای برادر بجان جو نمودی نتوان نمود چاره مستحیر ماند پس شخصی که موم
 بقرا ابن اجدع کلبی بود برخواست و کفالت نمود مشروط باینکه اگر
 یوم یوس سنه ائیه حنظله را تسلیم نماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در
 حق او جاری کند پس نعمان با قصد شریک حنظله احسان نموده روانه سنا
 در سنه بعد روز یوس چون صبح صادق از افق مشرق سر بر آورد نعمان
 با حشمت بی پایان بر عادت مالوفه توجه محل غریبان نمود و قرار ابهر را
 آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد ارکان دولت شفاعت زبان
 کشوند و تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نماید و
 پادشاه را مقصد چنان بود که از جنبه پاس محبت حنظله را بقتل ضامن از
 هلاک نجات دهد باری چون قریب بغروب شد قرار بر بنه سنا

تا کردن بر نهند ما گاه از دور سواری پدید شد که بسرعت تمام میباحت
 نعمان بسیاق گفت منتظر چه هستی و تر گفتند شاید این سوار خنطله باشد
 چون زد یک شد خنطله طالی بود نعمان ز آمدن او موافق تقفا و گفت
 جابل احمق با وجود آنکه از چینه برک کر سختی بار دیگر بر او و بختی خنطله گفت
 و غای بعد زهر بلاهل هلاکت را در مزاق من شیرین و گوارا نمود

نعمان سوال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا پروری و مراعات عهد
 و پیمان چه امری بود خنطله گفت اقرارم بوجدانیت الهیه و ایمانم به
 بکتب منزله سماویه نعمان گفت بچه دین مثدینی جواب داد که بنفس مسیحا
 زنده و در سراط مستقیم روح الله پوینده ام نعمان گفت نفحات قدسیه
 روح الله بر مشام من عرضه کن خنطله ید بیضای هدایت را از جیب
 مجتهد بر آورد و انوار بچهل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود
 و چون خنطله چند آیات الهیه از ابجمل بالحن جلیل تلاوت نمود نعمان
 و جمیع وزرایش از بیت و بیت پرستی پزار و در دین الهی ثابت
 و راسخ گشته بزبان راندند که صد هزار انوس که تا بحال ازین حسرت
 بیایان غافل و محجوب و ازین غمام فضل حسن با یوس و محروم بودیم
 و فوراً غریبان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل
 و انصاف را استوار نمود (حال ملاحظه نمایند که شخصی

آرا بل باو در بحسب ظاهر کنام و بی مقام چون بصفتی از صفات مخلصین ظاهر شد
 چنین پادشاه غمور را باجم غفیری از ظلمت شام ضلالت نجات داده
 بصبح هدایت دلالت نمود و از بادیه بلاکت بت پرستی خلاص نمود
 بسا جل بحر وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال جنین عبادانی
 که فی الحقیقه افت جمعیت بشریت و مخرب بنیان مدنیت است
 گردید تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبر واجب است خلاصه قلب در
 منتهی درجه احزان و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم
 لایق و سزاوار است نمی بیند شمس حقیقت بر کل آفاق مشرق و ماز
 ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم از کل جهات متموج و ماز شکل
 سوخته و آفسوده و ناتوان موافق الهیه از سماء احدیت نازل و مادر
 مفازة فخط سرکشته و حیران (من میان گفت و گوی می تم
 و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب او یان سائره بدین بدن
 الهی کشته تعصب و حمیت جاهلیه است مثلاً ملاحظه فرمایید که
 خطاب الهی بحال نورانی و فلک رحمانی سرور اعلی عالم و جاد لهم بال
 بی احسن دارد و بعد از او ملائمت مامور چنانچه (ان شجرة مبارکه
 لا شرقیه و لا غربیه بیوت ظل الطواف بینهایت را بر سر عموم اهل
 عالم افکنده و بملاطفت کبری و خلق عظیم رفتار و حرکت میفرمودند

و همچنین حضرت موسی و حضرت بارون علیهم السلام در خطاب و عتاب
 بفرعون ذی الاوتاد بامر قولاً که قولاً لیتنا ما مور با وجود با وجود شهرت
 سیر خیر به انبیا و اولیای الهی که فی الحقیقه در جمیع مراتب عینت بشرت
 را تا قیام الساعة اسوه حسنه است مع ذلک بعضی از این تملقات
 و عطفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقایق کتب مقدسه الهیه
 محروم و مجور گشته از اهل سازادیان کمال اجتناب و احترام از اجری
 و ابد اتعارفات عادی را نیز باز نمیدانند با وجود عدم جوار الفت
 و معاشرت چگونه میتوان نفسی را هدایت نمود از ظلام فانی لا بصبح
 نورانی الا منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصعود اعلی اعلی فوق علم
 و بدی تشویق و تخریص نمود حال بعین الصافیه ملاحظه نماید که اگر
 خنطه با نعمان ابن منذر با کمال محبت و صداقت و مهربانی و همان
 پروری حرکت نمیکرد ان پادشاه و جم غفیر از مشرکین را بوجدانیت
 الهی چگونه مقروم و مقرف میکرد اند اجتناب و احترام و حسرت سبب
 اشمز از قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاحظت و مدارا و ملائمت
 سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود (اگر شخصی از مؤمنین جدید
 در حین ملاقات با نفسی از طل اجنبیه اظهار احترام نماید و کلمه موحشه
 عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راندان شخص

اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شوق غیر نریند اقبال محزون
 نماید و نمره حبت نساب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله
 بود از آن نهر شپان کشته بجلی از شاطی بحرا ایمان بیادیه غفلت و بطلان
 فرار نماید و چون بممالکت و وطن خود رسد در جمیع روزها مهادرج نماید
 که فلان ملت در شرایط انسانیت به نتهادرجه قصورند
 اگر قدری تفکر در آیات و بنیات قرآنیه و روایات ما توره از
 بخوم سما احدیت نمایم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی بصفات
 ایمانیه متصف و باخلاق روحانیه متحلی باشد منظر رحمت فیضه الهیه
 است برای کل ممکنات و مشرق الطاف رحمانیه است بجهت کل
 موجودات چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل و انصاف و برد
 باری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت
 و وفاداری و محبت و ملاحظت و غیرت و حمیت انسانیت است
 پس اگر نفسی بحقیقه پاک و مقدس باشد تثبیت بوسا ملی شود که طلب
 قلوب کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع عالم را بصراط مستقیم کشاند
 و از کور حیات ابدیه چنانند (حال تا از جمیع امور جزیه چشم
 پوشیده سعادت ابدیه جمهورر افدای منافع موقته خود نمایم و
 نقصب و حمیت جا طلبیه را وسیله عزت و اعتبار خویشین میسریم

باین قناعت نموده تکلیف و تدبیر یکدیگر میکوشیم (و چون خواهیم که خطار
 معرفت و دامال و زبرد و ورع و تقوی الهی نمایم بطعن و سب این
 و آن پردازیم که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبارت
 زید قلیل است و دیانت عمر و ضعف افکار فلان مشابه طوار فرنگ
 و اسرار فلان متوجه نام و نیک صف جماعت دوش پوخته نبود و
 آقدا ای شخص دیگر جایز و شایسته نه در این ماه شخص توان گری بجدالت باقیه
 شرافت و خیرات و مبرات در پیشگاه مرند چمنبری حاضر نکشت بنیان
 شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار بساط ایمان منطوی
 و اعلان ایقان مخفی گشت عالم بضالت افتاد و در در مضالم فتور و
 رخا دست حاصل شد روز با و ما بهما بسر آمد و عقار و ضیاع در دست
 مالک مال گذشته باقی ماند درین شهر مقاد حکومت مختلفه مرتب
 بود و حال روز بروز قلت یافته نسبت پنج حکومت یادگار ماند
 روزی دو بیت احکام متضاده و فتاوی مباینه از یک مصدر
 ظاهر و حال تجاوز از پناه نمی نماید جمیع غیر می از عباد الله سخته محاکمه
 سرگردان و حال در مانن راحت مسترج و در امان گیر و مدعی مغلوب
 و مدعی علیه غالب و روز دیگر مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب حال
 این مسلت منضم نیز متروک شد این چه دیانت کفریه است و این چه

ضلالت سرکيه و اوپلا و اشترتيا و ادنيا و امصبتيا ای برادران مسوین
 زمان بزمان اخراست در روز قیامت نزدیکت) باری بانگونه کلمات
 تحذیش اذبان بچارگان اهل عالمی و تشویش قلوب در ماندگان مساکینی میشود
 که از حقایق امور و اساس این اقوال خبر ندارند و مینداندند که صد هزار
 اغراض نفسانیه در تحت نفاق اقوال تعصبيه بعضی منسور) لند احمقان
 میکنند که فاعل را غیرت دینیه و خشیته اند بران داشته و حال آنکه
 فاعل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در
 بیابانی دیگران کوری خود را مشاهده نماید ماله و فغان آغاز کند لکن
 دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب منظر خشیته اند بود
 البته رایحه طیبه اش چون مشک جان عالم را محطر می نمود هیچ امری در
 عالم به مجرد قول تصدیق نشود (ورنه این جعدان در غل افزوختند
 بانک بازان سفند موختند بانک بدید کر یا موزد قطا راز
 بد بد کو و پیغام سبا) و علمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط
 معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان محیط
 الهام غیبی ربانیت البته تفوق ملت بضمای حق را بر جمیع ملل در
 مراتب کمال جد و جهد طالب و در نسبت و مسائل مابیه الترتی به
 قتهای سمیت ساعی و مجاهد و اگر نفسی ازین مقاصد خیریه غافل البته

بمقبول درگاه احدیت نبوده بلکه در کمال نقص بهیت تا آنکه ظاهر و دروغهای
 فخر بکلمه غنا ناطق (که ضریری کمتر است و نیز خشم گوشت پاره اش
 دان که او را نیست چشم از مقلدان محقق فرمایست کین چه داود
 است و دان دیگر صداست) علم دانش نامکی و زهد و ورع و
 آزادگی بهیت و لباس نبوده و نیست در زمان سیاحت
 کلمه مبارکه که از شخص بزرگوار می شناسم نمودم که تا بحال شبیری ان کلمه از
 کامم نرفته و ان این است (نه بر عمامه دلیل زهد و علم است و نه هر
 کلابی علت جهل و فسق) ای بسا کلاه که علم علم بر افراخت و ای
 بسا عمامه که حکم شرع بر انداخت و کلمه ثالث ازین کلمات متعده
 کلمه مخالفاً لهواه دارد چه قدر این عبارت شامل معانی جلیده است
 از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنع است اس اساس اخلاق محمد
 انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان عظیم اخلاق
 روحانیه نورانیه نبی آدم است معدل کل اخلاق و مسبب اعتدال
 حقیقی تمام شیم مرصینه انسانیت چه که هوای نفس انشی است که صد
 هزار خرمن وجود حکمای دانشمندان سوخته و دریای علوم و فنون
 این نار مشتعل را محمود نموده و چه بسیار واقع که نفسی بجمع صفات
 حسنه انسانیه آراسته و بزور عرفان پیرایسته لکن اتباع هوای شیم مرصینه

آن شخص را از هیئت اعتدال خارج نموده در خیر افراط انداخته غایت
 خالصه را به غایت فاسده تبدیل نمود (و همچنین اخلاق در مواضع لائقه
 ظاهر گشت بلکه بقوت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف بمنج غیر
 صحیح مضر منحرف گشت اخلاق حسنه عند الله و عند مقربین درگاهش و نزد اولی
 الالباب مقبول و محمود ترین امور لکن بشرط آنکه مرکز نشو و خش عقل و دانش
 و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد) و اگر حقایق این امور کما هو حقیقه
 بیان گردد کار به تطویل انجامد و موضوع و محمول از میان رود باری در این
 بحر باطل هوی کل طوایف اروپا با این همه تمدن و صینها بالکف و
 مستغرق و ازین جهت کل قضایای تمدینه شان ساقط النتیجه است بعضی از
 این کلمه تعجب نمایند و استیجابش نفرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی
 از بسط قوانین عظیم و وضع اصول و اساس اقوام جمیع شوون تمدن سعادت
 بشریه است و سعادت بشریه در تقرب درگاه کبریا و راحت و
 آسایش اعدا و اذن از افراد هیئت عمومیه است و وسائل عظیمه این
 دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است (و تمدن صورتی بی تمدن
 اخلاق حکم اضغاث احلام داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن
 کسراب بقیعة تحسب الطمان بقاء انکاشته کرد در زیر آنتیجه که رضایت
 باری و راحت و آسایش عمومیت از تمدن ظاهر صورتی بنامه

حاصل نشود و ابالی اروپ در درجات عالیه تمدن اخلاق ترقی نموده اند
 چنانچه از افکار و اطوار عمومیّه ملل اروپ واضح و آشکار است مثلاً ملّا
 نمایند که ایوم عظیم آمال دول و ملل اروپ در تغلب و اضمحلال یکدیگر است
 و در کمال کوره باطن باطنها رفتی درجه الفت و محبت و اتحاد مشغول و
 قضیّه مشهوره (پادشاه آشتی و آسایش پرورد در مدارکات مهمات
 عربیه و از ویاد قوه عسکریه بیشتر از ملوک جنک آور بدل جدید بلینج
 بنمایند چه که صلح و آشتی من دون قوه شدیده بیشتر نکرد و) در ظاهر
 نمود لیلانها را جمیعاً با عظیم جد و جهد در مدارکات حربیه میکوشند و ابالی
 مسکین آنچه بعرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند
 و چه قدر آلف از نفوس که ضایع نافعه را ترک نموده شب و روز
 بکمال همت در ایجاد الت مضره جدیده که بیشتر از بیشتر سبب تنفک
 دمار انبیا جنس است مشغولند و هر روز الت خرافه جدیده احدث
 و ایجاد میکنند و دول مجبور بر این گردند که آلات حربیه قدیم را
 ترک نموده در مدارکات آلات جدیده کوشند چه که آلات حربیه
 قدیم با آلات حربیه جدید مقادمت نماید چنانچه در این ایام که
 سنه هزار و دو بیست و نود و دو و بحر سیت در محالک المان
 صنعت تفنک جدیدی و در محالک آنچه ایجاد توپ سخامی تازه

نموده اند که از تفکک همزی مارتی و توپ کرویپ ایش با برودر
 بهم بنیان انسانی شدید تر و سریع التاثير تراست و این مصارف
 با هم نظر را باید که رعایای فلک زده تحمل نمایند (حال انصاف دید
 که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سلب آسایش و راحت
 عمومی و وسیله اجتناب مرصات الهی است و یا خود مجرب بنیان
 انسانیت و در مراد کان آسایش و سعادت است در سنه ۱۸۷۰
 هزار و شصت و هفتاد میلادی که محاربه بین المان و فرانس واقع شد
 از قرار مشهور شصت هزار نفس در میدان مهاجمه و مدافعه مایوس و مقهور
 گشته گشتند چه بسیار بنیان خاندانها که از اساس مهندم شدند چه
 بسیار مدن در شام در غنهای جمهوریست و با دوا عالیها سا فلها
 گشت چه قدر از اولاد صنعا که یتیم و بی پرستار ماندند و چه قدر
 پدران و مادران سالخورده شمره زنده گایشان جوانان نورسیده را
 در خاک و خون غلطان و مرده دیدند و چه قدر نساء که پر حال و
 دستگیر ماندند و همچنین کیفیات احراق کتاب خانها و بعضی انبیه
 جسمیه فرانس و ایش زدن دار الشفای عسکریه با جمیع عساکر مجروح
 مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشه طائفه کومون و حوادث
 همیشه اختلاف و تحریک جمعیات متضاده متقارنه در پاریس

و منازعه و عدوان با مین و سوسی دینه قاتولیک و حکومت المان و
 ظهور فتنها و فساد با و تدبیر بلا و او طان و خوریزی میان خرین
 جمهوریست و دون کارلوس در اسپانیا خلاصه از نیکونه و قایع که
 دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوائف اروپا مینماید بسیار
 و این عجب چون تنگ جبهی را مقصود داشته اند اینچنین کلمه
 نمود) حال واضح است که شخص عاقل بصیر و عارف جنیر تصدیق
 اینگونه امور نماید آیا طوایف و قبایلیکه معیار شیم حسنه عالم انسانه
 اینگونه امور موخسته در مین شان جاریست چگونه منرا و اراست
 که ادعای تمدن حقیقی کامل نام نمایند علی الخصوص که نتیجه ازین امور
 مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت حالی و چون نتیجه باقی و پایدار
 نه لند از داوله الالباب تقید و اهتمام را منرا و اراست در قرون
 سالفه مراد او که آرا حکومت المان غالب بر فرینا گشت و همچنین
 سلطنت فرسادهات عدیده بر اقلیم المان حکمرا نه نمود حال حاجیه
 که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتایج
 و منافع موقته صوریه کرد لا والله بلکه اطفال نیز اراکت مضرت
 اینگونه امور نمایند و لکن متابعت بوجاهه منرا و اراست
 بر دیده افکند و بصیرت هر دو نابینا کرد

چون غرض آمد بنبر پوشیده شد * صد حجاب از دل بسوی دیده شد
 بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که چند ملوک بزرگوار
 بلند همت اقباب درخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت
 و سعادت عموم بشر بفرمی ثابت و راستی را سخ قدم پیش نهاده مسئله
 صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و جمیع و سائل و وسایط
 تشبث نموده عقد ایجن دولت عالم نمایند و یک معاهده قویه و وثیق و
 شروط محکمه بانه تاسیس نمایند و اعلان نموده با اتفاق عموم هیت بشر
 موکد فرمایند این امر اتم اقوم را که در حقیقه سبب آسایش و فرشت
 کل کسان ارض مقدس نموده جمیع قوای عالم متوجه نبوت و بقای این
 عهد عظیم باشد و در این معاهده عمومیه تعیین و تحدید حدود و شعور هر
 دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی بشود و جمیع معاہدات
 و مناسبات دولتی و روابط و ضوابط با این هیت حکومتیه بشر
 مقرر و معین گردد و کذاک قوه حربیه هر حکومتی بحدی معلوم مختص
 شود چه اگر تدارکات محاربه و قوای عسکریه دولتی از دیاد یا بد سبب
 توهم دول سائره گردد (باری اصل بنامی این عهد فویم را بران قرار
 دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کل دول
 عالم بر اصمخال او قیام نمایند بلکه هیت بشریه بکمال قوت بر زمین

آن حکومت بر خیزد اگر جسم مرین عالم باین داری عظم موفق گردد البته
 اعتدال کلی کسب نموده بشغای باغی دانی فایز گردد ملاحظه فرمائید که اگر
 چنین نعمتی پیشتر بود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تهنه و مدارکات مهابت
 جنک و حرب نباشد و مضطر باصطناع آلات حربیه جدیده
 سببه معنویت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلبی که سبب تاین
 مملکت و مادیب ابل فساد و تفاوت و منع فنن داخلیه است
 محتاج و پس از این جهت (اولاً بنده کان الی عموم ابالی از تحمل
 افعال مصارف باهظه حربیه دول احت و مستخرج شوند)
 ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را در اصطناع آلات مضره
 که شواهد درندگی و خوشخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانیت
 صرف نمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی
 جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجاح نوع بشر گردند و عموم
 دول عالم بکمال عزت بر سر ریاست جدار می مستقر و کافه قبایل و امم در
 عهد آسایش و راحت ارمیده و مستخرج شوند و بعضی اشخاص که از بهم
 کلیه عالم انسان بخیرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممنوع شمرند
 پنجم آنست بلکه از فضل پروردگار و عنایات مفرین درگاه
 افریدگار و بهمت بی بهمای نفوس کامله مابره و افکار و اراء فرامد

فرزند زمانه هیچ امری در وجود متعین و محال نبوده و نیست (
 بهمت بهمت غیرت غیرت لازم است چه بسیار امور که در این
 سابقه از مقوله متعینات شمرده میشد که ابد اعقوبال تصور وقوع از آن
 حال ملاحظه نمایم که بسیار سهل آسان گشته و این امر اعظم اقوام که
 الحقیقه افتاب انور جهان مدنیت و سبب نور فلاح و راحت
 و سنجاق کل است از چه جنبه متعین و محال فرض شود و لا بد بر آن است که
 عاقبت شاید این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد چه که آلات
 و ادوات حربیه بر این مموال بدرجه رسد که حرب بدرجه مالا یطاق
 بنیت بشریه و اصل گردد از این تفصیل مشروح گذشته مبرهن است
 که شرف و بزرگواری انسان بخون خواری و تیز چنگی و ندبیر مداین
 و ممالک اجنبی و تدبیر و ابلاک جوش و ابالی بوده بلکه سبب بلند آرزوی
 و جوان نجیبی صیبت عدالت پروری و دلجوئی عموم رعایا از اعالی
 و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قراء حوالی و نواحی و ترفیه و تزویج
 بندگان الهی و وضع اس اساس اصول ترقی و توسع حال جمهور و تزیین شهرت
 و غنای عمومیست ملاحظه فرمائید که در امکان چه بسیار ملوک جبا که
 بر سر ریشورستانی مستقر گشتند از آن جمله ملاکون خان و امیر تیمور کورکان که
 فی الحقیقه قطعه عظیمه بسیار اور قبضه تصرف آوردند و اسکندریه

و ناپلیون اول که دست تطاول را بر سینه قطعه از قطعات حمسه عالم کشود
 ایاجه مژده از این فتوحات حمیه مرتب شد مملکتی معمور گشت و یا خود
 سعادت منظور آید سبب استقرار سلطنت شد و یا باعث انقراض
 حکومت از آن خاندان گردید بلاگو و چنگیز خنک انگیز از جهانگیرش مژده
 مشهود نشد چرا که قطعه بسیار ناز و عرو بات شده یدیه چون تل
 خاکستر گشت و امیر تیمور از کشور ستانی بغیر از شنت جمعیت عالم و تخریب
 بنیان بنی آدم نتیجه حاصل نگردد و اسکندر رومی از فتوحات عظیمه اش
 جز سقوط پسرش از سر ریاجداری و تغلب فیلقوس و بطلمیوس بر کل
 ممالکش فایده مشاهده نشد و ناپلیون اول از طغری بلوک اروپا الا
 تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه و استیلاء ترزل و اضطرار
 شدید در قطعه اروپا و اسیری نفس خود در انجام ایام فواید می
 نیافت این آثار بلوک جهانگیر () و لاکن قدری در فضائل حاصل
 حمیده و عظمت و بزرگواری شهریار عادل انوشیروان باذل تا مل
 نمایند که آنسرور داد پرورد روزمانی بر سریر جهانبانی مستقر شد که بنیان
 قوی الارکان سلطنت ایزاز از هر جهت خلل و فتور طاری شده بود
 بعقل عداد ادتایس عدل داد نموده بنیان ظلم و بیدادی را قلع و قمع و
 هیئت پریشان ایران را در ظل جناح سلطنتش جمع فرمود در تدنی قلیله

ممالک پرموده و بیان ایران به پر تو حیات بخش تو جهاتش زنده و برآزنده
 ترین ممالک معموره مسکونه گشت قوای متخلله حکومت را اگر ارا عا دود
 مزدا و وصیت عدل انصافش آفاق اقالیم سبعة را احاطه نمود جمهوراها
 اخصیض ذلت و فلاکت باوج عنایت و سعادت صعود نمودند با وجود
 آنکه از ملت محوس بود صد آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام
 مبارک انی ولدت فی زمن ملک عادل ناطق گشتند و اظهار لاد
 در زمان حکومت او فرمودند (حال آن بزرگوار یا بسیر مرضیه بن مقام
 بلند اعلی فا ز گشت یا خود بجهان گیری و خون ریزی ملاحظه فرمائید که در
 قطب ابداع بچه شانی منقح و قبا هی گشت که آوازه بزرگواریش در جهان
 فانی جاوید و باقی ماند و بحیات ابدیه موفق گردید و اگر به بیان زندگ
 دائمی بزرگواران به پردازیم کار این مختصر بطول انجامد و چون واضح و مبهره نیست
 که از قرآنت این کتاب تاثیر فوائد کلیده در افکار عمومی ابالی ایران حاصل گرد
 لهذا اختصار نمایم و بعضی مسائل را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم لاکن
 اگر از این مختصر تالیح حسنه مشهود گردد نشاء الله تعالی من بعد این اساس حکم
 الیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیده منفصله تحریر کردد باری در
 عالم وجود سطوت فابره جنود عدل قوای عظیم عالم مقابلی کند و بنیان
 مرصوص حصون حصینه مقاومت نماید چه که فتوحات این سیف قاطع را کل

سرت از

بر ایاط و غا و رضاء مغلوب گردند و در انهای عالم از هجوم این جنود با علی درجه
 معموریت و آبادی سراسر از شود (در روایت اعظم است که بر همنر
 هر جهان بینی سایه افکند و بمشابه نیر اعظم نوار سا طعه حکومتش بکمال سهولت
 در ارکان عالم نفوذ کند روایت اولیه عقل و روایت ثانیه عدل این دو
 قوه عظیمه را جبال آهنین مقاومت نتواند و سد سکندر بر امتحانست نمائند
 و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسایم صحیحی بر ب
 ثبات و در مرور در این صورت خوشا بزرگوار یک در سبیل رضایت باری
 صیت ممد وجه و ذکر چیزی باید گذارد (چه آنست رفتن کنز جان پاک
 چه بر تخت مردن چه بر روی خاک بی جهان کشان و کشورستانی ممد
 بلکه در بعضی اوقات جنک بنیان اعظم صلح است و تدبیر سبب تعبیر
 مثلا شهر یار بزرگوار می اگر در مقابل عدوی باغی طاعی صف جنک بیاید
 و یا آنکه بجهت جمع شمل بیثیت و عمالک مشتته را کنده همت را در میدان
 جلادت و شجاعت برانگیزد خلاصه محاربه اش منی بر نوایامی صالحه
 باشد فی الحقیقه این قرعین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنک بنیان
 اشی است ایوم شایسته طوک مقدر تا نفس صلح عمومیست زیرا
 فی الحقیقه آزادی جهانیان است (کلمه رابعه آن روایت
 بابر الهدایت مطیعالا مولا ه است این معلوم و مبرهن است که اعظم

منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزتش در
 متابعت او است و نوابی خداوند گیتی نورانیت امکان بدیانت است
 ذریعہ و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسہ الہیہ فی
 الجملہ ملاحظہ شود مشہود کرد کہ در عالم وجود ظاہراً و باطناً عظیم اساس متین
 رصین و اکبر بیاں قویم زمین کہ محیط برابر زمینش و کافل حالات معنویہ
 و صورتیہ و ضابط سعادت و بدیت بیئت عمومیہ بشریہ است دیانت
 است) اگرچہ بعضی سبکت مغزان کہ تعمق و تدبیر در اس اساس
 ادیان الہیہ نموده اند و روش بعضی مدعیان کاذبہ تدین را میزان قرار
 داده کل را بان قیاس نمایند از این جنبہ ادیان را مانع ترقی عموم انکا
 اند بلکہ مؤسس نزاع و جدال و سبب بغض و عداوت کلیہ بین اقوام
 بشریہ شمرده اند و انقدر ملاحظہ نموده اند کہ اساس ادیان الہی را از اعلا
 مدعیان دیانت اوراکت نتوان نمود چہ کہ امر خیریکہ در ابداع مشبہ
 آن متصور نہ قابل سوء استعمال است مثلاً اگر سراج نورانی در دست
 جلائی صبیان و نابینایان افتد خانہ نیفرزد و ظلمت متولینہ زایل
 نکردد بلکہ خانہ و خود را ہر دو بسوزاند در این صورت میتوان گفت سراج
 بدنام است لا و انقدر سراج بادی سپیل و نور دہندہ شخص بصیر است
 لکن ضرر برافتی است عظیم از جملہ منکران دیانت شخصی بوده و لیرنام

از اهل فرانسه و کتب عدیده در رد او بیان تصنیف نموده که مضامینش
 سزاوار بلعنه بسیار سحر و جادو است این شخص حرکات و سکنات پاپ را
 که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد و وسایع روحانیه
 ملت مسیحیه را میزان قرار داده بر روح اقدس زبان اعتراض کشوده و عقل
 سقیم ملت معارف حقیقه کتب مقدسه الهیه نگشته بر بعضی مضامین کتب
 منزله سماویة مخدورات و مشکلات بیان بیان کرده (و نیزل من القرآن
 ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً) خوش سان کرد
 ان حکیم غزنوی بهر مجربان مثال معنوی که زقران گرفته بنید غیر قال
 این عجب بود از اصحاب ضلال که شعاع آفتاب پر نور عین کرمی می
 نیاید چشم کور نیضل به کثیر او بیدی به کثیر او ما یضل به الا الفاسقین این
 معلوم و واضح است که عظم و سائل فوز و فلاح عباد و اکبر و سائل تمدن و
 سنجاح من فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است
 و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصور و متصور نگردد و در عالم
 اکمل و سائل الفت و اتحاد دیانت حقیقه الهیه است لو انفقنا
 فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بین قلوبهم
 چنانچه در بعثت انبیاء الهی قوه اتحاد حقیقی باطنی و ظاهری قایل و طوایف
 متضاده متقابل را در ظل کلمه واحده جمع نموده صد هزار جان حکم جان و

یافته و هزاران نفوس بهیبت شخص گایه مجتسم گشته (بر مثال موجها اعداد و شمار
 در عدد آورده باشد یا دشان) چونکه حق رش علیهم نوره (مفترق بر مرکز
 نگرود نور او) جان کرگان و سکان از هم جداست (متحد جانهای شیران
 خداست) تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السلام
 و اطوار و احوال و آثارشان حکما به حقه در تواریخ معتبره مفصلا مذکور نه
 بلکه در آیات قرآنیه و احادیث و تورات مجمل ذکر شده لکن چون
 از زمان حضرت موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحیه
 و تورات و تواریخ معتبره مندرج اند مختصرا بیان میشود تا بر این
 متقنه زد کل معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آیا دینت اس اصول
 اصلیه انسانیت و مدنیت است و یا خود چنانچه دلیر و امثال او
 کمان برده اند مخرب بنیان رفی و راحت و آسایش جمعیت بشرت
 است و ازین جهت که مجال انکار بجهت طایفه از طوائف عالم باقی
 نماند بهیتمی بیان میشود که مطابق تواریخ صحیحیه عموم ملل و مصدق کل اهل
 عالم است) در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت مصر از توالد و تامل
 تکر نموده در جمیع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قطبان فراغند مصر
 براغاز و قوت قوم خود قبطنی و ادلال و حقارت سبطی که غیب بشیرند
 برخو استند و مدت مدیدی اسرائیل مخلف و متفرق شده در تحت

ایادی ظلم و جور و بطیان سپرد در این کل نامس مفل و حقیر بودند بقسمیکه حقیر
 ترین فطری اذیت و چهار غریزترین سبطی مینمود تا آنکه اسارت و ذلت
 و منطو میست بدرجه نهایت رسید شب و روز بنی اسرائیل نه از جان
 در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون طلاء و
 پناهی نمایان طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل چون
 و شرابشان سرشک مشابه چون بنی اسرائیل در این حال پر طلال
 تا که جمال موسوی اشعه نار احمدیه را از شطر وادی امین بقعه مبارکه مشاهده
 فرمودند و ندای جان فرامی الهی را از مار موقده ربانیه در شجره لائیه
 و لاغریه استماع نمودند و نبوت کلیه مبعوث گشتند و چون سراج پدید
 در ایچمن سبطیان برافروختند و نور هدای آن کم کشکان ظلمات جهل را
 بر سپیل مستقیم علم و کمال دلالت فرمودند و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان
 را در ظل کلمه واحده جامعه توحد جمع فرموده علم اتحاد کامل را بر اتلال
 اتفاق و یگانگی برافروختند و در مدت قلیله آن نفوس جا بله تربیت
 الهیه تربیت گشته از بیگانگی بیگانگی حق گردیدند و از حقارت و ذلت
 و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده به منتهی درجه عزت
 و سعادت فایز گشتند) بعد از حاکمیت مصر رحلت نموده توجه بمو
 اول اسرائیل کرده بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواعل

نه از دن و ایریجارا فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را
 آفرینیکه و اودوم و عامون خلاصه در زمان یوشع محالکت سی و یک حکومت
 در تحت تصرف بنی اسرائیل آمد و اینطایفه در جمیع شئون و صفات
 و فضائل انسانیه از علم و معرفت و ثبات و تمت و جلالت و شجاعت
 و عزت و سخاوت بر کل قبایل و ملل عالم تفوق نمودند یک شخص اسرائیلی
 آن عصر که بن مجعی داخل میشد جمیع شیم مرصینه ممتاز بود حتی قبایل ساریه
 در مدح نفسی اگر زبان میکشودند نسبت اسرائیلی میپداوند
 و در تواریخ متعدده مذکور که فلاسفه یونان مثل فثیاغورث اکثر مسائل
 حکمت الهیه و طبیعییه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمود و سقراط
 سیاحت شافیه با بعضی از اقطه علمای ربانی اسرائیلی ملاقات نموده
 در اجبت یونان بیان اعتقاد و حدائیت الهیه و بقای ارواح انسانیه
 بعد از قطع لباس اجسام عنصریه را تائیس نموده عاقبت جمله یونان بران واقف
 اسرائیلت اعراض نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان را اباله
 مجبور ساخته در مجلس سقراط را پایاله ستم بچشانیدند (باری مختصر اینک
 بعد از آنکه ملت اسرائیلیه در جمیع مراتب مدتی زرف نمود و منتهی درجه
 سعادت فائز گشت قلیلاً قلیلاً اس اساس دیانت و شریعت موسوی
 را فراموش نموده عادات ریمیه و اطوار غیر مرصینه مشغول شد در زمان

رجوعاً به حضرت سلیمان در بنی اسرائیل اختلاف عظیمی واقع شد و یار بعام که از
 افراد اسرائیلیان بود در سلطنت برداشته و عبادت اصنام را بنا گذاشت
 چند قرن محاربه بین رجوعاً و یار بعام و سلاله شان واقع گشت و قبایل
 یهود مختلف و متفرق شدند بالاخص از اینکه معنی شریعت الهی را فراموش
 نموده تعصبات جاهلیه و خصایل غیر مرتبه یعنی وطنیان متصرف شدند
 و علماء و شان لوازم حقیقه انسانیه مندرجه در کتاب مقدس را بسیاراً
 انکار گشته در فکر منافع ذاتیه خود افتادند و ملت را به غمتهی درجه غفلت
 و جهالت مبتلا کردند از اثره اعمالشان آن عزت پدید آمدهی درجه دولت
 مبتدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلط بر ایشان گشته است
 استقلالشان سزگون شد و نادانی و نکبت و خود پرستی و وسای دینه
 و اجبارشان مجسم گشته بصورت بنحضر ملک بابل معوث شده بجلی
 بنیان اسرائیلیان را بر انداخت بعد از قتل عام و غارت و بدم بیهوش
 و قلع اشجار آنچه از بقیه السیوف باقی ماند اسیر کرده بابل برد بعد از مفاد
 سنه اولاد اسیری مرضی شده مراجعت به بیت المقدس نمودند
 خرقیا و عزیز علیهما السلام مجدد آنا سیس اساس کتاب مقدس را نمودند
 یونانیون ماطت اسرائیلیه برقی نموده صبح نوزاد اعصار اولیه لایح گشت
 بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع بهم علما

بود متوجه اغراض فتنانیه گشت و اصلاحات جاریه زبان عزیز بروش و
 احوال فاسده بتدیل شد کار بجای انجامید که عساکر طوکت و جمهوریت و
 مراد او اگر از ممالک اسرائیلیان رافع نمودند بالاخره طیطوس قهرمان که سر
 رومان بود بلاد متوطنه یهود را با خاک یکسان نمود پستی که جمیع رجال را
 قتل و نساء و اولاد را اسیر و بیوت را بدم و اشجاره اقطع و کتب احرف
 و اموال را غنیمت و بیت المقدس را چون تل خاکستر نمود و بعد از این
 مصیبت کبری شماره حکومت اسرائیلیان در مغرب پستی متواری شد
 و تا بحال بر این منوال این ملت مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده اند و حضرت
 علیهم السلام (و این مصیبت عظیمیست مختصر طیطوس در قرآن مجید
 و قضینا الی بنی اسرائیل فی الكتاب لتفسدن فی الارض مرتین و
 لتعلن علوا کبیرا فاذا اجاء عدو لیهما بقنا علیکم عبادنا الی با
 شدید فجاءوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا تا آنکه میفرماید
 فاذا اجاء وعدا لآخره لیسو و جو حکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه
 اول مرة و یتبروا اما علوا متبررا باری مقصود اینکه ملاحظه شود که باین
 حقیقه چگونه سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف
 و رفی طوائف ذلیلله اسیره حقیره جاہله میشود و چون بدست علماء
 جاہل تعصب افتد از سوء استعمال چنین نورانیت عظمی نطلبند و ہی

تبدیل شود) و چون دفعه ثانیه علامت و آثار تشریف و ذلت و غیبتی تمهید
 طایفه اسرائیلیان نمودار شد نفحات طیبه قدسیه روح القدس بر شواطمی
 هزاران و خطبه جلیل ساطع گشت و ابر رحمت بر خاست و بران دیار مطاباً
 روحانیت کبری مبدول داشت و از دستجات و طغیانات بجز عظیم تریه
 قدس بر یاجین معرقه الله معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجمن مسامح اهل
 صوامع ملکوت در آمد و بنفوس مسیحات نفوس عینه سر از قبر غفلت و جهالت
 برداشته بحیات ابدیه فائز گشتند در مدت سه سال آن نیز اوج کمال
 در دشت صحرائی اورشلیم و فلسطین حرکت نموده کل اصبح بدایت دلالت
 میفرمود و با خلاق روحانیه و صفات مرضیه تربیت می نمودند
 و اگر ملت اسرائیلیه بان جمال نورانی اقبال نموده که خدمت را طاعت
 می بستند بروایح جان بخش روح القدس روحی تازه و فتوحی بانه از نه مویده
 میکشند و لکن چه فایده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن معدن
 علم لدنی و جهبطوحی الهی برخو استند الا معدودی قلیل که متوجه الاله
 از شون ظلمانیه امکان مقدس شده قصد معارج لامکان نمودند خلاصه
 جمیع بلیات شده بران مشرق الطاف الهیه وارد به شتمیکه افاق
 و استقرار در قریه ممکن نبود با وجود این علم هدایت کبری مرتفع و اساس
 تمدن اخلاق انسانیته که اصول مدنیته جامع است موسس گشت در

و فضل خیم آیه سی و هفتم از بخیل منی یعنی تمسیر نماید که ترجمه اش این است در
 بدی و شرور و اذیت متقابلۀ بالمثل نمایند اگر نفسی بر طرف امین روی تو
 طبا پنجه زند طرف ایسر را بر گردان (و همچنین در آیه چهل و سیم میفرماید
 شنیده آید که گفته شده است قریب خود را دوست دار و دشمنان
 بعد اوت بیازار و اما من چنین میگویم دشمنان تا از دوست دارید و
 ذکر خیر کنید به گویان خود را و مبغضانان را احسان نمایند و نفوسیکه
 شمارا اذیت و طرد نماید ایشانرا دعا نماید تا بمنزله فرزند پروردگار
 آسمانی باشید چه که اقباب او بر کوه کار و نیکو کار برود مشرق و ابر رحمت
 او بر تمکار و ابرار برود و مظهر زیر او گردوستان خود را دوست دارید
 چه اجر و مزی از برای شماست آیا ما مورین اخذ اعشار غلال چنین نمایان
 و تعلیمات آن مطلع حکمت آئینه ازین قبیل بسیار فی الحقیقه نفوسی که باین
 صفات مقدسه منصف گردند جوهر وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند
 خلاصه آنحضرت شریعت مقدسه را بر روحانیت صرزه و اخلاق حسنه
 تاسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک خاصی که جوهر حیات عالم است
 تعیین فرمودند (چنانچه آن مظاہر بدی و لودر ظاہر با هم عظم نفقت و
 عقوبت ظالمین مینماید و لاکن فی الحقیقه از ظلمات خذلان بود
 نجات یافته در صبح ابداع با نور عزت سرمدیه مشرق و لایح گشته

آن ملت جسمیه بود معدوم و مضمحل شدند و لاکن این نفوس معدوم و چون نفل
 شجره مبارکه عیسویه شناختند، بحقیقه هیئت عمومی عالم را تبدیل نمودند
 در آن زمان جمیع ابالی اقالیم عالم در منتهی درجه تعصب و ناز ابالی و حیثیت
 جا بلید و شرک بود اینت الهیته بودند مدعی اعتقاد و وحدانیت جز
 سرزده قلیله بودند و آنان نیز یکی محذول و منکوب و این نفوس مبارکه
 بزویج امری پیام نمودند که مغایر و مضاد و ابر جمیع هیئت بشریه
 بود و کل ملوک چهار قطعه از قطعات جسمه عالم بر ضمه لالت عیسویه
 با تم غم برخواستند مع ذلک عاقبت اکثری بجان و دل در ترویج و
 الهی شناختند و کل ملل اروپ و بسیاری از طوایف آسیا و افریک
 و بعضی متکینین جزایر بحر محیط در ظل کلمه توحید جمع شدند (حال ملا
 نمایند آید در وجود از بر حبه اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود
 امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری وسیله محبت
 و الفت و اتحاد و یگانگی نام چون ایمان بفرزیه علام بود و یا خود اساس
 تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شراب و سماویه مشهور گشته صفاتیکه حکما
 در منتهی درجه فلسفه بان فایر و خصما لیکه در اعظم در رایج کمال بدان منصف
 بودند مومنین با بند در بدایت تصدیق و ایمان بنظر آن شیم مرضیه
 انسانیه میگردیدند (ملاحظه کنند نفوسیکه سلبیل بدایت را از یاد

الطاف روح الله نوشدند و در ظل ابنخل مستطیل گشته بچه درجه از اخلاق
 و اصل گشته که جالینوس حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت مسیحیه بود مع ذلک
 در ستایش مؤمنین بابتد که در شرح جوامع کتاب افلاطون در سیاست
 من تصنیف نموده مرقوم است که بعینه ترجمه آن این است

جمهور ما سباق اقوال بر بانیه را ادراک نتوانند و ازین جهت محتاج کلمات
 رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دواختر شد (و دلیل بر ثبوت
 این مطلب آنکه البوم مشاهده میکنیم قویرا که مسمی بضالاند و ثواب و عقاب
 آخرت معتقد و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور نماید مثل افعال
 نفسیکه فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ماعیان مشاهده مینمایم که از موت
 مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعد از انصاف بمقتضی
 حقیقی محسوس است کلام جالینوس و مقام فیلسوف در آن زمان و عقیده
 جالینوس مقامی بود که عظم از آن در ابداع تصور نمی نمود ملاحظه نماید که قوه
 نورانیه روحانیه او بیان الهیه جمهور متدینین را بدرجه از کمالات فایز
 میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود آنکه از افراد آن ملت بود چنین شهادت
 میدهد و از آثار این اخلاق حسنه اهل ابنخل در آن زمانه و اعصار نشئت
 بحیرات و اعمال صالحات نمودند و بیمارستان با و دار الشفا با و مواضع
 خیرات تیس شد چنانچه اول شخصیکه در ممالک زمان محلات عمومی

بجهت معالجه مساکین و محرومین بی پرستار میان نهادن ملک قسطنطنین است
 و این پادشاه عظیم اول ملکی است از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت
 روح الله قیام فرمود و کمال مهبت در ترویج اساس انجیل جان فدائی نمود
 و سلطنت رومان را که در تحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در
 نقطه عدل و اعتدال مستقر و مرکز گردانید و اسم مبارکش در فخر تواریخ چون
 ستاره سحری در می و درخشنده است و صیت بزرگواریش در جهان
 مدیثت و شان و در زبان جمیع فرق مسیحانی (خلاصه از برکت
 تربیت نفوس مقدسه که بر ترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس
 متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تائیس شد چه بسیار مکاتب و
 مدارس و بیمارستانها و محلات و کتبها بجهت تربیت اولاد ایام و فقرا
 تائیس شد و چه بسیار نفوس که منافع ذائمه خود را ترک نموده اتباعاً
 لرضات الله اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند و لاکن
 زمانیکه طلوع صبح نورانی جمال احمدی قریب شد زمام امور جمهور سحیین در
 دست قیسین جا بله افتاد بکلی آن نسایم رحمانیه از حسب عنایت منقطع
 شد و احکام انجیل جلیل که اس اساس مدیثت عالم بود از سرود استعمال و حرکت
 نفوسیکه نظایر آراسته و باطن کاسته بودند ساقط الینتجه گشت
 چنانچه جمیع مورخین مشهور از ابالی اروپا در بیان کیفیت احوال اطوار

و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون وسطی قرون
 جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدلیت قرن بیستم
 میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است ممالک اروپا در منتهی درجه
 خوش و عدم بدبختی از جمیع شئون بود و باعث اصلی آن آنکه باین که
 با اصطلاح ابالی اروپا روسای روحانی دینی بودند از عزت ابدیه
 اتباع او امر مقدسه و تعلیمات سماویة بخیل غافل گشته با ارکان حکومت
 دنیوی ارمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت پا
 یدار چشم پوشیده در منافع موقته فائده و اغراض نفسانیه بگردید که کمال
 سعی و کوشش را مجری میداشتند تا آنکه بالاخره امر بجائی رسید
 که عموم ابالی در دست این دو فریق بسیار صرف ماندند و این احوال
 و اطوار سبب بهم این اساس دیانت و انسانیت و بدبختی و
 سعادت ابالی اروپا گشت (چون رواج طیبه نجات و جان
 روح الله در آفاق امکان افکار ناشایسته و بیانات غیر لائقه رواسا
 زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود
 فجر امید مید و موسم ربیع الهی رسید بر رحمت بر خاست و نسایم
 جان بخش از غیب غنایت و زید شمس حقیقت از افق مجاز و شیرین
 در نقطه محمدیه شراق فرمود و بر آفاق حکمات انوار عزت سرمدیه میبند

داشت اراضی قابلیات تبدیل گشت و اشرفت الارض نور برهما تقییر شد
 جهان جهانی تازه و جسم میت امکان بروحی بی اندازه بازگشت میان مسلم
 و جل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند و متعالی گشت بگردنیت بجزو
 و انوار معارف بدخشید اقوام و طوائف متوحشه اقلیم حجاز قبل از اشتغال
 سراج و باج نبوت کبری در زجاجه بطحی جا بلین قبایل و متوحشترین طوائف
 بودند و سیرند موثمه و عواید موثمه و خون خواری و اختلاف و معادات
 آن اقوام در کل کتب و صحایف تاریخیه مذکور حتی طوائف متمده عالم در آن
 زمان قبایل اعراب شرب و بطجار از نوع بشر نمیگردند (لاکن بعد از طلوع
 نیرافاق در آن خطه و دیار از تربیت آن معدن کمال و مهبط وحی ذوالجلال
 و بوضوئات شریعت مقدسه الهیه در مدت قلیل در ظل کلمه وحدانیت
 جمع شده این جمهور شخاص متوحشه در جمیع مراتب انسانیه و کمالات
 بشریه چنان رفی نمودند که کل مملکت در آن عصر مهبوت و متحیر گشتند
 طوائف و قبایل و مملکت عالم که دائمی اعراب را سخریه و اسیران می نمودند
 جنس تفصیل میگردند بجان شتیاق بوطن و ممالک غرب آمدن تحصیل
 فضائل انسانیه و اقتباس علوم سیاسیة و انساب معارف و مدنیت
 و تعلم فنون و صنایع می نمودند آثار تربیت مرتبی حقیقی را در امور محسوسه
 ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت وحش و نادانی در زمان جاهلیه و حیران

هفت ساله خود را زده زیر خاک نمودند و چنین امری را که از انسان گذشته
 طبیعت حیوان نیز از آن منفر و مستبری از شدت جهالت منتی و به حمت
 و غیرت بپزند (این چنین شخاص نادان از فوضات تربیت ظاہر
 آن بزرگوار بدرجه رسیدند که ممالک مصر و سران و شام و کلدان و عراق
 و ایران را فتح نموده جمیع ممالک امور چهار عظیم عالم را منفر و اداره نمودند خلاصه
 طایفه عرب در جمیع فنون و علوم و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق
 و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند و فی الحقیقه بلوغ چنین طایفه
 موخره حیره در مدت قلیله به منتی درجه کمالات بشریه عظیم بر بان
 تحقیق و بنوت سرور کائنات است) در اعصار اولیه اسلام جمیع
 طوایف اروپا کتب فضایل و معارف مدغیت را از اسلام و
 ساکنین ممالک اندلس منبوند و اگر در کتب تواریخیه از جمیع وقت
 مبرهن و واضح گردد که اکثر تمدن اروپا مقتبس از اسلام است چنانچه
 جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاء اسلامی را قلیلاً قلیلاً
 در اروپا جمع و بحال وقت در جمیع و محافل علوم مطالعه و مذاکره
 نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الان کتب فضلاء اسلام که در
 ممالک اسلام نابود است در کتابخانههای ممالک اروپا نسخید
 اش موجود و قوانین و اصولی که در کل ممالک اروپا جاریست اکثر

بلکه کلیه مسائلش مقتبس از کتب فقهیه و فتاوی علمای اسلامی است (و اگر خواست
 از نظویل بود مسائل مقتبسه فردا فردا سمت تحریر مییافت مبداء تمدن اروپا
 در قرن سابع هجری واقع و بفضل آن قضیه آنکه در او اخر قرن خامس هجری پاپ
 رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری چون بیت المقدس
 و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیته افتاده ناله و فریاد آغاز
 نمود و جمهور ملوک و ابالی اروپا را توتوی و تخریب نمود و با اعتقاد خود بخبر
 دینی و بهاد دلالالت کرد و بضمی فریاد و جنین و شنش بلند شد که کل ممالک
 اروپا قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر شپا از خلیج قسطنطنیه گذشته
 توجه بقطعه آسیا نمودند (و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی
 ممالک عرب حکمرازی می نمودند و در اکثر اوقات ملوک تورستان یعنی
 سلجوقیه بر تیه اشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند باری ملوک
 اروپا با سپاه شپا بر تیه اشام و مصر نمودند و مدت دولیت و
 سه سال مشتمل با بین ملوک بر تیه اشام و ملوک اروپا محاربه واقع و دائماً
 از اروپا مدد می رسید بر قلعه از قلاع سوریه را بگرات و مرات ملوک
 فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ بجات دادند
 تا اینکه صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه شصت و نود و سه هجری
 بجلی ملوک و عساکر اروپا را از ممالک و سواحل بر تیه اشام و مصر اخراج

نموده مایوس و منکوب بمالکت اروپا مراجعت نمودند (و درین مجازات
که بحرب صلیبیون مشهور کرد و باز نفوس تلف شد خلاصه از ابتدای
تاریخ چهار صد و نود و هجری تا سنه شصت و نود و سه هجری متصل از
اروپا ملوک و سرداران و سرداران بی شام و مصر زد و می نمودند و چون
عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت دو بیست سال و کسری پنجاه از
سیاست و مدنیّت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم
مختصه مالک اسلامیّه مشاهد کردند بعد المراجعه در اروپا نماندند
بعد تمدن اروپا از آن زمان است) ای اهل ایران تکامل و برتری
تا کی شویع و ملایع کل افق بودید حال چگونه از غر فبول باز مانده در زاویه جمو
خریده اید فشاء معارف و بعد تمدن جهانیان بودید اکنون چگونه
و محمود و پر مرده گشته اید سبب نوزائنت افق بوده اید حال چگونه
در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده اید چشم بصیرت را باز و احتیاج
حالیّه خود را در آن نمایند کم همت و غیرت بر بندید و در تدارک
و مایط معارف و مدنیّت بکوشید آیا سزاوار است که طوایف
و قبایل اجانب فضایل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد
شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و ارشد محروم بمانید آیا این پسندیده
که همسایگان و مجاوران لیلا و نهار او در شبست و مسائل رفی و عزت و

و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیت بمضاودت و منازعه
 و هوی و هوس خود مشغول گردید و آیا این مدوح و محمود است که این ذکاء
 فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت و بطالت صرف
 و ضایع نماید. باز آن عقیده دور افتادیم (باری جمیع هو شمنان و ^{مطلعتین})
 بر خفایق احوال مارنجیه از مننه سالف از ابالی اروپ که بصدر و انصاف
 متصف اند مقرو و مقررند که اساس جمیع شئون تمدنیته شان مقتبس از اسلام
 چنانچه مؤلف محقق مشهور درمی بار از ابالی فرانسه که در نزد جمیع مفسرین
 و دانیان اروپا اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است در کتاب
 مسمی ترجمه امم در ادبیات که از تالیفات مشهوره اوست درین باب
 یعنی کتاب ملل اروپا قوانین مدنیست و قواعد تمدنی و سعادت
 از اسلام شرح مبوطی بیان نموده و چون بسیار مفصل است (لکن از حجه
 و وجوهش در این رساله سبب تطویل بلکه خروج از حدود است و اگر بعضی
 در آنچه گفته شد قانع نه بر اجبت بان کتاب نماید مختصر این است که
 جمیع تمدن اروپا از قوانین و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم
 و عادات و رسوم مستحسنه و ادبیات و صنایع و انتظام و ترتیب
 و روش و اخلاق حتی بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را این
 عربست بیان نموده و فردا فردا به تفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن

داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند) و همچنین بعضی از
 عرب در بلاد غرب که امروز مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله
 مدینت کابل را در آن ممالک بچه نخوتامیس نموده اند و سیاست مدن و
 معارفشان در چه درجه کمال بود و تا نسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون
 و حکمت و صنایعشان بجهت مسامت و انتظام بود و سروری و بزرگویشانی
 در جهان مدینت بچه درجه رسید و از ممالک اروپا چه بسیار اطفال
 بزرگان که بعد از قرطبه و غرناطه و شبلیه و طولید و آندة تعلم معارف و
 فنون و الکتاب مدینت می نمودند حتی ذکر نموده که یکی از بابلی اروپا که
 موسوم بکربت بود بمملکت عرب آمده و در مدرسه کورد و وفا که از ممالک
 عرب بود داخل شده بحضیل معارف و علوم نموده در مراجعت با اروپا
 بقتی شهرت یافت که عاقبت بر سر ریاست دبئیة کاتولیک
 استقرار یافته پاپ گشت مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح
 کرد (که ادیان الهی موسس حقیقی کمالات معنویة و ظاهریة انسان
 و مشرق اقتباس مدینت و معارف نافعہ عمومیة بشریة است و اگر نظر
 انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیة در مدلول این چند کلمه مبارکه
 داخل قولہ تعالیٰ و یا مروون بالمعروف و ینہون عن المنکر و یسارعون
 فی الخیرات و اولئک مر الصالحین) و همچنین میفرماید (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ

و یحییٰ من یمیت و لکن ینکر انما یدعون الی الخیر و یا مروون بالمعروف
 و ینہون عن المنکر و اولئک هم الصالحون

بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَهْتَمُّ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ وَيُعْطِمُ لِعَلْمِكَ
 تَذَكُّرُونَ وَدَرْتَمَنْ اِطْلَاقِ مِيفَرَايِدِ خَذَا الْعَفْوِ وَامْرًا بِالْعُرْفِ وَ
 اِعْرَاضِ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَبِهَجْتِنِ مِيفَرَايِدِ الْكَاطِمِينَ الْعَيْظِ وَالْعَامِينَ
 عَنِ النَّاسِ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَبِهَجْتِنِ مِيفَرَايِدِ لَيْسَ الْبِرَّ اِنْ تَوَلَّوْا
 وِجْوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنْ الْبِرُّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوُو
 الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ فِي الْوَقْتِ
 وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا وَ
 الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ اُولَٰئِكَ لَ الَّذِينَ
 صَدَقُوا وَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقِينَ وَبِهَجْتِنِ مِيفَرَايِدِ وَيُؤْتُونَ عَلَى
 اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَتْ بِهِمْ حَصَاةٌ مَّا لَاحَظَهُ فَرَايِدُ كِهْ دَر اِيْنِ چِنْدَايِه
 مَبَارَكِهْ شَهْتِي دَر اِيْجِ حَقَائِقِ مَدْنِيْتِ وَجَوَامِعِ لَوَاعِجِ شِيمِ مَسْتَحْسَنَةِ اَنْسَابِ
 نَذَكُورِ فَوَاللهِ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ كِهْ خَبْرِيَّاتِ تَمَدُّنِهْ عَالَمِ نِيْزَارِ الطَّائِفِ
 اَنْبِيَايِ الْهِي حَاصِلِ كَشْتِهْ اِيَاچِهْ اَمْرًا فَعِي دَر وِجُودِ مَوْجُودِ شَدِهْ كِهْ دَر كِتَبِ
 مَقْدَسِهْ الْبَيْتِهْ وَاضْحَاوِ اَيْتَلُو سِيَّامًا نَذَكُورِنِهْ وَلَكِنْ چِهْ فَائِدِهْ چُونِ سِلَاحِ وَالْاَشْ
 حَرَبِيَهْ دَر دَسْتِ جَبَانِ بَاشْدِ جَانِ وَبِالِ مَحْفُوظِ نَمَانْدِ بَلَكِهْ بِالْعَكْسِ سَبَبِ
 قُوْتِ وَاقْدَارِ سَارِقِ كَرْدِ وَبِهَجْتِنِ زَنَامِ اَمُورِ چُونِ بَدَسْتِ عِلْمَايِ

غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون حجاب عظیم حاصل کردند از اساس دست
 علوم است یعنی شخص متدین باید که از اغراض شخصیته خود گذشته بآبی وجه گام
 در خیریت جمهور بگوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذایمه خود چشم پوشند
 و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین حقیقی چه که در طبیعت انسانیه
 محبت ذایمه خود محذور ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
 جمیل از فریاد موقته جمانیه خود بگذرد (ولاکن شخص موقن بالله و مؤمن بالله
 او چون موعود متیقن مثنوبات کلیه اخرویه است و جمیع نعم دنیویه در منافع
 و سعادت درجات اخرویه کان لم یکن انگاشته کرد و لذت راحت و مسکن
 خود را ابتغاء لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان مینهد
 دارد و من الناس من بشری نفسه ابتغاء لمرضات الله و بعض
 نفوس خبان گمان کنند که ناموس طبعی انسان مانع از تکاب اعمال خیریه و
 ضابطه کمالات مهوریه و صوریه است یعنی شخصی که منتصف بجز طبعی و غیرت
 فطریه و محبت ذایمه است بدون ملاحظه عقوبات شدید مرتبه بر اعمال
 شریه و مثنوبات عظیمه افعال خیریه برسی از انفراد عباد و عریض بر اعمال خیریه
 است) اولاً آنکه در تدریج عمومیه وقت نمایم واضح و مبهمین شود که
 ناموس طبعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه نمایم که از
 اطفال در صغر سن آثار تقدی و سبحان و ظاهر و اگر از تربیت مرتبه محروم ماند

انا فانا شیم غیر رضیه اش برآید یا بدین معلوم شد که ظهور ناموس طبعی نیز از نتایج تعلیم
 است و ثانیاً آنکه بر فرض تصور اینکه خرد طبعی ناموس نظری مانع شود دل بر
 خیر است این معلوم و واضح است که همچو نفوس چون اگیر عظیم است چه
 که این ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه امری در وجود جمهور را بر
 نیات حسنه و اعمال صالحه بلجا و مضطر نماید (و از این گذشته آن
 شخصیکه مصدر ناموس طبعی است اگر منظر خشیه الله کرد البته در نوایا
 خیرایش ثابت تر و واضح تر کرد و خلاصه فواید کثیره از فیوضات ادیان الیه
 حاصل زیرا اندر نیلین حقیقی را بر صدق طوبیت و حسن نیت و عفت و عصمت
 کبری و رافت و رحمت عظمی و وفای عهد و میثاق و حریت حقوق و انفا
 و عدالت در جمیع مشون و مراتب و سخاوت و شجاعت و سعی اقام
 در نفع جمهور بندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیه انسانیه که شمع روشن جهان
 مدینت است دلالت نماید و اگر لفظی فی الحقیقه بین صفات محدود متصف
 نه البته سببی ازیم عذب ذرات که بجاری کلمات تعلیمی کتب مقدسه الیه
 متموج است زبیده و نغمه از روایح قدسیه بارض الیه استشمام نموده چه
 که هیچ امری در وجود بقول تمام نشود هر معایر اروش و علامتی و بر شانی را
 نشان و اشارتی (بحکم مقصود از این بیانات آنکه واضح و تدلل شود که
 ادیان الیه و شرایع مقدسه برآینه و تقالیم مساویه عظیم اساس سعادت

بشری است و از برای کل اهل عالم شجاع و فلاح حقیقی بدون این زبان قدرتی
 عظیم ممکن نیست و لکن بشری است که در دست حکیم دانای حادث باشد و الا اکثر جمیع
 ادویه بر دست ساعده که خداوند عالمیان بجهت شفای الام و استعظام ادبمان خلق
 فرموده بدست طبیعت غیبی حادثی است و عاقبت تیسر کرد و بلکه با
 سبب ابلاک نفوس نجارگان و اذیت قلوب در ماندگان کرد و مثلاً
 منبع حکمت الهیه و منظر نبوت کلمه در ز غیب و تخریص کتاب معارف
 و اقتباس فنون و فوائد سعی فی قضی بلا و چین امر میفرماید و لکن طیبیان غیر
 حادثی منع و سینه نمایند و کسند لال میکنند مرتبته بقوم فهو بنام
 و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک ننموده و میداند که شرایع مقدسه
 الهیه جمهور است را بر نمیدانند اصوات متابعه و اقتباس فنون و
 معارف از احم سازه تشویق و دلالت نمایند و هر نفسیکه غیر از این گوید
 از سلب علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض نفسانیه سرگردان
 و حیران حال دیده انصاف ملاحظه نمایند این اصلاحات جدیده
 بالقوه و بالفعل کدام یک مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر امر تائیس
 مجالس مشورت است اینکه در رضایه مبارکه است که میفرماید امرهم
 شوری بینام و همچنین خطاباً بمطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضایل کلمه
 معنویه و صوریه میفرماید و شاورهم فی الامر در این صورت چگونه امر

مشورت معارف و این بشریعت مقدسه است و بدلائل عقلیه نیز فضیلت
 مشورت ثابت و مبرهن و محترّب و یا خود قصاصاً قتل نفس نفوس را
 منوط تحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی و نقل
 فرمان پادشاهی نمودن معارف شرایع الهیه است (آنچه در زمان حکومت
 سابقه مجری بود موافق احکام قرآن مبین بود چنانچه متواتراً مسموع
 گشت که حاکم کلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا افاسی بیرون
 سوال و جواب و استیذان از جنتی سیزده نفر چارگان که خدایان قرار
 کلپایگان را که از سلاله طاهره بودند من دون جرم در یک ساعت
 در نهایت مظلومیت کردن بریده ابالی ملک ایران در زمانی بمجا
 از صد کرور بودند بسبب بعضی صریحات داخله و اکثر بجهت عدم قوانین
 سیاستیه و مطلق العنان و الاراده بودن ولایت و حکام تلف شد
 کم کم برور ایام خمس ابالی باقی مانده چه که حکام بار داده خود بر نفس مجری را
 خواستند بانش قهر و شکنجه بگردانند و یا خود قاتل ثبوت شرعی شخاص
 عدیده را بجهت اغراض ذابیه نخواستند هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود
 چه حاکم بتصرف کیفیت باشد بود آیا میتوان گفت این امور موافق
 عدل و انصاف و مطابق احکام شرعی است و یا خود تشویق
 و تحریص بر تعلم فنون مفیده و انساب معارف عمومیّه و اطلاع بر

برحقایق حکم طبیعیه نافع و توسیع دائره صنایع و تربید مواد تجاوت
 و کثیر و سایل ثروت ملت منافی اصول دینست الهیه است و یا خود
 آنکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال و احوی و قرا و تعمیر طرق و سبل و تمهید
 راه کالسکه آتشی و تسهیل و سایل نقلیه و حرکت و ترفیه عموم ابالی مضاد و
 عبودیت درگاه حضرت احدیت است و یا خود اشغال معادن مبروک که
 که اعظم و سایل ثروت دولت و ملت است و ایجاد معادن و کارخانه
 که منبع آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریک
 و تحریک صنایع جدید و تشویق رقابت و طمینه معاری و امر و تواد
 رت بالبریه است (قسم بذات پاک ذوالجلال که متحیرم چگونه پرده
 بر ابصار افشاده که امور بدین بدیهی دراک نمیشود و چون اینگونه بر این
 و ادله محکمه بیان شود شبهه نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در
 جواب خواهند گفت که در یوم محشر بنیاد الله از معارف و مدنیت
 کامله انسان سوال نمیکند بلکه اعمال صالحه را جویند اولاً آنکه سلمنا سوال
 از معارف و مدنیت نمیکند آیا در یوم محشر اگر در دیوان الهی مواخذه
 نمی نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت را چه سبب شدید که از
 اوج عزت قدیمه تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت بازماند
 با وجود اینکه مقتدر بودید که بوسایل طبیی تثبیت که سبب عزت نموده

بزرگوار

ملت شوید این را ننموده که سهل است بلکه ملت را از فرمانداریه نیز باز
 داشتید) اما این قوم در سماء سعادت چون بچم زاپسیه بنوزند حکومت
 باعث شدید که در این ظلمت و بهاء افتادند و با خود مقدر بر ایجاد
 سراج عنایت در این ملت بودید چو کجانب کوشیدید و یا آنکه چون سراج نورانی
 بتوفیقات الهی روشن شد بزجاجه همت او را از ارباب مخالف حفظ نمود
 از چه جهت بکمال قوت بر اطمینان قیام نمودید و کل انسان الزمان
 طاره غنقه و نخرج له یوم القیامه کتاباً یلقاه مشوراً و ثانیاً آنکه چه
 اعمال صالحه در وجود عظیم از نفع عموم است آیا مومنی در عالم عظیم این
 متصور که انسان سبب تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگانش
 الهی شود لا و الله اکبر شوبات این است که نفوس مبارکه دست بخارگان
 را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و به نیت خالصه
 تذکره همت را بر خدمت جمهور اباله بر بندند و خرد نیوی خویشان را
 فراموش نموده بجهت نفع عموم کوشند و یوثرون علی انفسهم ولو کان
 بهم خصاصه خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر
 الناس سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ نفسی عین
 استماع قول اذقت و فرست نماید که مقصود قائل ازین قول چه بود
 نقاب احوال چه عرض نضانی پنهان نموده مثلاً ملاحظه میفرمائید که شخصی

بجهت منافع خیریه خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهت گردش بسیار
 خود مزارع و کشتزار جم غفیر را نشنه و خراب میکند و بجهت مطاعت
 خود امانت ناس را بر تعصب جاهلیت که مخرب بنیان مدنیت است ^{است}
 میکند حال این شخص با وجود آنکه علی را مرتکب که مردود در گاه کبریا و نهج
 کل انبیا و اولیای الهی است اگر به بنید نفسی بعد از طعام دست خود را به
 صبا بون که موجدش عبد الله بونی و از اسلام است بشوید چون این
 بچاره دست خود را بدامن و محاسن خود ننمایید نه شخص فریاد برآرد که
 بنیان شریعت بر هم خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت ابد
 سوء اعمال خود را نظر نماید لکن سبب لطافت و پاکیزگی را اجل و فسق
 (شمارد) ای اهل ایران چشم را بکشاید و کوش را با بکنید و از تقلید
 نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان
 مقدس گشته به حقیقت امور پی برید و در اتحاد تثبت و وسائل
 حیات و سعادت و بزرگواری و عزت خود بین ملل و طوائف
 عالم بکشید نسایم بر بیع حقیقی میوزد چون اشجار بوستان شکوفه و
 از بار مزین گردید و ابر بهاری در فیضان چون روضه غلد سر سبز
 و خرم شوید ستاره صبحگاه درخشید در مسلك مستقیم در آید بجزعت
 در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشتابید معین حیات طیبه در جوش

در باوه تشکی بر پرده نیاساید بهمت را بلند کنید و مقاصد را از جنید
 کسالت تاکی و غفلت تا چند ازین پروری جز نوبیدی در این نیاید
 و از تعصب عالی و استماع اقوال بجز فکران و بجز دران بجز کسبت و ذلت
 نیست توفیقات الیه مؤید شما و تائیدات براینه موفقی از چه بجان
 نخواستید و بتن کوشید) و از جمله اموریکه محتاج اصلاحات تامه کلامه
 است طریق تعلم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون است چه که
 از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرق گشته و فنون موحده که در این
 بر تطویلش نه بغایت مطول شده به تمسکه باید متعلمین مدت دیده
 از بان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصور صرفت و بهیچوجه
 تحقیقی ندارد چه که معنی در اقوال و افکار است که اگر بیده بصیرت ملاحظه
 شود واضح و ثبوت گردد که این نکات بعد از وقوع نیز چیزی نیست
 بلکه صرف او بام و تالیع تصورات بیفایده و توالی ملاحظات بیفایده است
 و شبهه نیست که اشتغال با نگونه او بام و تدقیق و سبقت زاید در این
 گونه اقوال سبب تضییع اوقات و اتلاف اعمار است بلکه انسان را
 از تحصیل معارف و فنونیکه از لوازم ما بحتاج الیه است بشریه است
 ممنوع و محروم بنماید انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید
 که فواید این فن چه چیز است و چه نمره و تالیعی از او حاصل اگر از علوم

مفیده یعنی جمعیت را فوائد کلی از او حاصل البته بجان در تحصیلش کوشند و
 الا اگر عبارات از مباحث بیفایده صرف و لغزورات متابعه متوالیه
 بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمرة از او حاصل نه بچه جهت
 انسان حیات خود را در منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف
 نماید و چون این مطلب بسیار محتاج بتفصیل و محاکمه محکمه است تا آنکه
 ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم الیوم ایتما می در آن نه تنها محیث
 را داشته (و همچنین واضح و تدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه محتاج
 بتفصیل بعضی فنون زائده بوده لهذا در جلد ثانی این کتاب شاء الله
 بتفصیل ذکر میشود و امیدوارم که از مطالعه این جلد اول تا ثیرات کلیه
 در اطوار هیئت عمومی حاصل گردد چه که نیت خالصه شد بر تالیف
 آن دلالت نمود اگر چه در عالم نفوسی که اعتبار بین افکار صادق و
 اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمدند و لاکن امیدواری این عبد
 بالطف بنهایت رب احدیت است) بر سر اصل مطلب رویم
 و اما خبریکه برانند در اجراء اصلاحات لازم باید صبیر و شانی نموده
 شینا قشیا بحری داشت آیا مقصودشان ازین بیانات چه اگر
 مرادشان از تالی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است
 این فکر بسیار مقبول و بموقع چه که البته همام امور بهتعالی انجام پذیرد

بلکه عجله سبب فتور میگردد و مثل عالم سیاسی مثل انسان است که اول نطفه
 پس تدریج در مراتب علقه و مصغه و عظام و اگساده لحم و انشاء خلق آخر بار بر تن
 احسن الخالقین و اصل گردد همچنانکه این از لوازم خلقت و نبی بر حکمت کلید
 همچنین عالم سیاسی دفعه و اعمده از حیض فتور با وج کمال و سداد فرسد بلکه
 نفوس کامله لیلأ و نهاراً بوسائل مایه الترقی تثبث نموده تا دولت و ملت
 یومانیو تا بلکه اثنا فائز ترقی و نمود در جمیع مراتب نماید سه چیز چون در عالم
 کون بغایت الهیه موجود شد این عالم خاک بجیات تازه و لطافت
 و زینت باندازه فائز گردد اول ایراج لوانح بهاری و مانی فیضان و
 گرم ابر نیسانی ثالث حرارت آفتاب نورانی چون این سه از فضل بی
 پایان الهی جهان شد باذن الله اشجار و اعضاء پر مرده کم کم سر سبز
 و خرم گشته با نواع شکوفه و از بار و اثمار مزین گردند و همچنین نبات خالصه
 و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای اموز و بهمت
 و غیرت ابالی چون جمع شود روز بروز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عرب
 و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد (و لاکن اگر مقصود از ترقی
 این باشد که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد
 این عین رخاوت و کسالت است و بر این عنوان بیچو جرثومه حاصل
 نکرد و جز تکرار اقوال بی فایده اگر عجله منفر است رخاوت و بطالت

باعث

صد هزار درجه مضرش مشیر است بلکه توسط حال محدود چنانچه فرموده اند علیکم
 بالحنه بین استین که حد افراط و حد تفریط باشد لا تجعل یدک مغلوله
 الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فانتع بین ذلک سبیلا الیزم امور و
 اقدام تشبثات لازمه توسیع دایره معارف است و از هیچ ملتی کجاح
 و فلاح بدون ترقی این امر اهم اقوم متصور نه چنانچه ^{بخطم} نزل و تزلزل
 ملل جعل و نادانی است و الان اکثر ابالی از امور عادیه اطلاع ندارند تا
 چه رسد بوقوف حقایق امور کلیه و دقائق لوازم عصریه (لهمذا لازم است
 که رسایل دکتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم بایحتاج الیه ملت
 و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن بر این فاطمه سا
 شود و ان رسایل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود
 تا اقلا خواص افراد ملت قدری حشیم و کوششان باز شده در آنچه سبب
 عزت مقدسه ایشان است بکوشند نشر افکار عالیه قوه محرکه در شریان
 امکان بلکه جان جهانیاں است افکار چون بجز به پایان و آثار و اطوار
 وجود چون بقیئسات و حدود امواج تا بحر بکرت نیاید امواج بر تخیر
 و لسانی حکمت بر شاطی وجود نیفتانند ای برادر تو همه اندیشه باقی تو
 استخوان و ریشه) باید افکار عمومی را متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار
 نمود و این ممکن نه الا به بیان کافی و اقامه دلیل واضح مبرهن و آنی چه که

چهارگان ابالی از عالم و خود بخیرند و شبهه نیست که سعادت خود را طالب
 و اصل و لاکن حجابات جهل عاقل و عاجز گذشته ملاحظه فرماید که قلت معارف
 بچه مشابه باعث ذلت و حقارت ملت میشود البوم عظیم طوایف و ملل
 عالم از جهت کثرت نفوس ملت چین است که ششصد کرو و کسری نفوس
 ابالی است و ازین جهت باید که دولتش سیرافرازترین ذوالملتش مشهور
 ترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بگفته عدم معارف تمدن ادبی و مادی
 ضعیف و بی پاترین ملل و دول ضعیفه است (چنانچه مدت قبله
 قبل از این عساکر قلیلی از انگلیس با او محاربه نموده بقتی دولت چین شکست خورد
 که پامی نخست را که مسمی سلیم است فتح نمودند حال اگر دولت و ملت چین
 در درجات عالیه معارف عصریه متصاعد و نفیون تمدن متفلسف بودند
 اگر کل دول عالم بر او هجوم میبردند البته عاجز گذشته خابا خائس را مراجعت مینمودند
 و از این حکایت عجبتر آنکه حکومت ژوپان در وصل تابع و در تحت
 حمایت حکومت چین بود چند سال است که هشتم باز کرده تثبیت به
 و مسائل ترقی و تمدنات عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومی نموده
 بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومی
 متوجه اصلاح گذشته بحال حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس
 آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر ابالی حکومت چین است

در این ایام با دولت چین مغایلی نموده بالاخره حکومت چین مجبور بمصالحه
 گشت وقت نمایند که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت
 و حریت و آزادی حکومت دولت میشود و همچنین لازم است که در جمیع
 بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متحد و گشوده و اهالی را از هر
 جهت تشویق و تخریص بر تعلیم قرانت و کتابت اطفال شوند حتی عند اللزوم
 با جبار گردند تا عروق و اعصاب ملت بجرکت نیاید کل تشبثات بی فایده
 است چه که ملت بنابه جسم و غیرت و همت مانند جان جسم جان حرکت
 کند حال این قوه عظمی در طبیعت ابالی ایران در رفتی درجه موجود محرکش توسیع
 دایره معارف است) و اما خبریکه برانند این اصول بدینیه و اساس بر
 مراتب عالیله سعادت بشریه در عوام ملکیت و قوانین و اصلاحات کامله
 و استماع دو آئینیت مائمه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه
 لایق و سزاوار چنان است که حکومت و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود
 ایجاد امور مابه الترقی نمایند البته اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیه فرا
 ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد طبع
 اصحاب درایت و کفایت که مطمح بر قوانین عظیم عالم سیاسی
 هستند جمع شود و بکمال جهد و اقدام در جزئیات و کلیات مورد تیر
 و تفکر نموده بندابیر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیه یابد

و لکن در اکثر امور مجبور بر تنبلی است چنانچه که قرونهای عدیده که در روزگار نفوس
 عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا اینکه آن امور اصلاحیه تجربه وجود آمده
 حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت بخود بیکر اسباب
 فراهم آید که ترقی مأمول حاصل گردد (اولاً آنکه اعصار کثیره بگذرد و مطلقاً
 میسر نشود مثلاً ملاحظه نمایند که در حالکات سائر مدتی مدیده کوشیده
 تا آنکه قوت تجار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور در اشغال
 مشکله را که مافوق طاقت انسان بود مهمل و آسان نمودند حال استعمال این
 قوه را ترک نموده سعی و کوشش شود تا آنکه قوه مشابه این قوه کشف
 و ایجاد شود قرون کثیره لازم است پس بهتر است که در استعمال این
 قوه فصولی نشود و لکن دائماً متفکر در آن باشند که بلکه قوه عظیم از آن
 بدست آید) و همچنین قیاس نماید سائر فنون و معارف و صنایع
 و قضیات بنوع الفواید عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده مکرراً
 تجربه شده و بجهت عظمت و عظمت دولت و آسایش و ترقی ملت
 منافع و فواید و محسنات کلیه اش ثابت و مبرهن گشته حال آنرا بدو
 سبب و داعی ترک نموده بوضع دیگر در صد اصلاحات کوشیده شود
 تا آن اصلاحات از خیر قوه بوجود آید و فواید منافعش ثابت و مبرهن گردد
 سالها بگذرد و عمر باسبر آید و ما هنوز اندر خم یکت کوه ایم شرف و یدنیت

اخلاف بر اسلاف در این است که اموریکه در زمان سابق بجهت بجز برسد
 و فوائد عظیمه اش ثابت گشته اخلاف از اسلاف اقتباس نمایند و
 تاسی با ایشان کنند) و از آن گذشته قضایای دیگر خود کشف کرده آن را
 بر ضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد که معلومات و تجربیات
 اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است و لاکن کشفیات خاصه اخلا
 ف محمول اسلاف و لاکن بشرط آنکه اخلاف ذابله کمالات باشند و الا چه
 بسیار اخلاف که قطره از بحر بیابان معارف اسلاف نصیب نبرده اند
 قدری ملاحظه نماید که فرض کنیم نفوس بقدرت الهیه در زمین خلق شدند
 آن نفوس بجهت عزت و سعادت و آسایش و راحت خود البته محتاج
 با امور کثیره هستند حال آن امور را اگر از سایر مخلوقات موجوده اقتباس
 نمایند هون است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد امری از امور
 لازمه تعیش بشر نمایند و اگر گفته شود که قوانین و اصول اساسی در
 درجات عالیه مدنیّت کامله که در محالکت سائره جاریست این موافق
 حال مقتضیات مالوفه اهللی ایران نیست) ازین جهت لازم است
 که در خود ایران مدبران مملکت جدید بیع نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند
 که موافق حال این بلاد باشد اول بیان کنند که مضرت از چه جهت است
 با عمار محالک و تعمیر مسالک و توسل بوسائل تقویت ضغفاء و اجیاء

هفراء و ترغیب اسباب زرقی جمهور و تکثیر مواد ثروت عموم و توسیع در
 معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض
 و ناموس منغایر حال اهل ایرانست و آنچه غیر از امثال این امور است
 مندرش در هر مملکت واضح و هویداست اختصاص بمکانی دون مکان
 باری جمیع این اوایات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صد
 یابد بلکه اکثر معارضین و مسامحین بحقیقه اغراض شخصیه خود را در نقاب
 اقوال بیفایده مستر نموده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق با آنچه منضم
 است ندارد عقول بیچارگان اهل رامشوش نمایند (ای اهل ایران
 قلب که و دیعه ربانیه است اورا از الایش خود پرستی پاک و تمهید
 نموده با کلیل نوایامی خالصه فرین نمایند تا عزت مقدسه و عظمت سر
 مدیه این ملت با بره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لایح کرده
 این چند روز ایام حیات و نبویه که چون طل زائل است عنقریب بسپهر
 جهد نمایند تا مشمول الطاف و عنایت رب احدیت گردید و
 اثر خیر می و ذکر خوشی از خود در قلوب و اسن اخلاف بگذارید و
 اجعل لے لسان صدق فی الاخرین ایخوشا حال نفسی که خیر ذالی
 خود را فراموش نموده چون خاصان در کاه حق کوی بهت را در میدان
 منفعت جمهور افکنند تا بغایات الهیه و تائیدات صمدانیه مؤید

بران کرد که این ملت عظیمه را با وج عزت قدیمه رساند و این تسلیم
 پرموده را بحیات طیبه تازه و زنده نماید و چون بهار
 روحانی اشجار نفوس انسانی را بکلیه اوراق
 و از بار و اثمار سعادت مقدسه سر

سبز و خرم نماید تم

المجلد الاول من

هذا الكتاب

۱۲

نام خداوند یکتا

ستایش مبینده پاینده دانسته است که شبی از در بای نخستش خود
 آسمان هستی را بلند نمود و بستار بای داناتی نیار است و مردما را بسادگان
 بلند پیش و دانش راه داد و این شنیم که نخستین گفتار کردگار است کلامی
 بآب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان مادانی را آتیب دنامی
 زنده نماید و هنگامی بردستانی نخستین و این روشنی که از افتاب دانش
 هویدا گشت چون نباید جنبش نخستین نمود و او آشکار شد و این نمود از
 آن نخستین دنامی گنایا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست مالک و مالک

از بر گفته و شنیده بیانی و دانائی گفتار و کردار دست از دامن شناسا
او کو ماه هستی و آنچه از او بود این گفتار را گواه بس دانسته شدن
بخشش کرد کار گفتار است و پانده و پذیرنده او خرد و او بست
دانائی نخستین در دستان جهان و اوست نمودار یزدان آنچه بود
از پر تو بیانی اوست و هر چه اشکار نمودار دانائی او همه نامها نام او
و آغاز و انجام کار با او نامه شما در زندان باین زندانی روز کار رسید
خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود سپاس
دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و
شنیدیم امید جهان است که آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و
کردش روز کار یاد او را از دل نبرد و از آنچه گشته شد گناه دوستی
بروید و در آن سخن روزگار بس و خرم و پانده بهماند اینکه از ناچهای
آسمان پیش رفته بود رکت جهان در دست پزشک داناست
در درامی بنید و بدانائی در مان میکند هر روز را از نیست و هر سر را
اوازی در و امروز را در مانی و فردا در مان دیگر امروز را نکران
باشید و سخن از امروز بر ایند دیده میشود کیتی را در دمای بیکران
فرا گرفته و او را بر بستر نا کامی انداخته مردمانیکه از باده خود بینی سر
مست شده اند پزشک دانار از او باز داشته اند این است که خود

و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه در میدانند نه در مان میباشند
 راست را گرفتار نگاشته اند و دوست را دشمن نموده اند بشنود
 آواز این زندانی را بایستید و بگویند شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند
 بگوای مردگان دست بخشش بزدان آب زندگانی میدهد بشنود
 و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز
 زندگانی نیابد در باره زبان نوشته بودید تازی و پارسی هر دو نیکو است
 چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار گوینده است و این
 از بر دو میآید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران اسکار
 و بویید است هر چه این زبان راستایش نماید نیز او راست است ای
 دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان
 آسمانی آوازا شناسیدند و بان گرویدند و گروهی چون کردار بر زبان
 با گفتاریکی ندیدند از پر تو آفتاب دانانی دور ماندند بگوای پسین
 خاک بزدان پاک میفرماید آنچه در این روز پیروز شمار از آلاش
 پاک نماید و با سایش رساند همان راه راست و راه من است
 باکی از آلاش باکی از چیز بایست که زیان آرد و از بزرگی مردمان
 بکاهد و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک
 باشد و آسایش بنگامی دست دهد که آدمی خود را نیک خواه همه

روی زمین نماید آنکه او آگاه این گفتار را گوید که اگر همه مردمان زمین
 بگفته شناسائی بپسندند هرگز از دریای بخشش بزدانی بپسندند
 آسمان راستی را روشن تر از این ستاره نبوده و نیست نخستین گفتار
 و آنانکه ای سپهران خاک از تاریکی بگمانی بروشنی خورشید
 بگمانی روی نمایند این است آن چیزیکه مردمان جهان را بیشتر از
 همه چیز با بکار آید ای دوست درخت گفتار را خوشتر از
 این برکنه و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود
 ای سپهران دانش چشم سمر ایلک بان نازکی از دیدن
 جهان و آنچه در اوست بپسندد و بپسندد و بپسندد و بپسندد
 فرو آید چه خواهد نمود بگو ای مردمان تاریکی از ورشکست روشنائی
 جان را بپوشاند چنانکه بر روشنائی آفتاب را اگر کسی بپوش
 بپوش این گفتار بشود پر از آذوی بر آرد و با آسانی در آسمان دانا
 پرواز نماید چون جهان را تاریکی فرا گرفت در بپوشش بپوش آید
 و روشنائی بود کشت تا کردار بادیده شود و این جهان روشنائی
 نیست که در فامهای آسمان بان مرده داده شده اگر
 کرد کار بخواهد دلنمای مردمان روزگار را گفتار نیکت پاکت و
 پاکیزه کند و خورشید بگمانی بر جانها تابد و جهان را تازه نماید ای

کے تحت میں ہیں (مثلاً عجبہ و مجبوس وغیرہ) بصورت
 میں ہر ایک اپنی مقدار کے موافق امن و آزادی کا
 مستحق ہو اسکا نشانہ ہونا ضروری ہے ورنہ کلمی خاص
 ذات کی وسطی اور زیادتی اور ون کے لیے ظلم ہوگی

تیسری اصل

انسانوں کی ذاتی قابلیت کے بیامین

ہر ایک شخص کے افعال و احوال پر نظر کر کے اُسکے
 موافق اُنکا مرتبہ و غیرہ معتبر کرین کیونکہ انسانوں
 افراد کے مدارج تین قسم پر منقسم ہیں ایک وہ کہ بطبع
 نیک ہوں اور اُنکی نیکی اور ون تک پہنچے
 یہ لوگ فضل و شرف زانہ ہیں ان کو حکم الے میں

غلام

غلام

ذخیل و شریک کرین تاکہ بخوبے خیر پونہ چائین
 دوسرے وہ کہ نہ بطبع نیک ہوں اور نہ بدیہہ لوگ
 مامون و محفوظ ہیں انکو آزاد رکھین تاکہ حسب قابلیت
 اپنے کمال پر فائز ہو جائیں تیسرے وہ کہ بطبع شریر
 ہوں اور انکے شرارت اور ون تک پہنچے
 یہہ لوگ شریر و رذالہ ہیں انسے رذالت چھوڑا
 یا انسے ملک پاک کرین تاکہ انکے شر سے اور محفوظ
 رہیں مگر جرم کی مقدار و مراتب کی لحاظ سے سزا
 معین فرمائیں یعنی پہلے مرتبہ جرم کی ارتکاب
 قید و بید کی سزا تہنیہ و تہدیدے واسطے اور دوسرے
 مرتبہ جرم کے ارتکاب پر جلا وطنی و عین تراشی

مخفی ناماد

که لباس خاتم پوشید و جام انجام نوشید کتاب مطاب

اسرار الغیبیة لاسباب المدینه بسعی و مقابله و اهتمام زبده اهل

عرفان سرور اهل صفا و جوهر اصحاب وفا انکه چون او ندیده

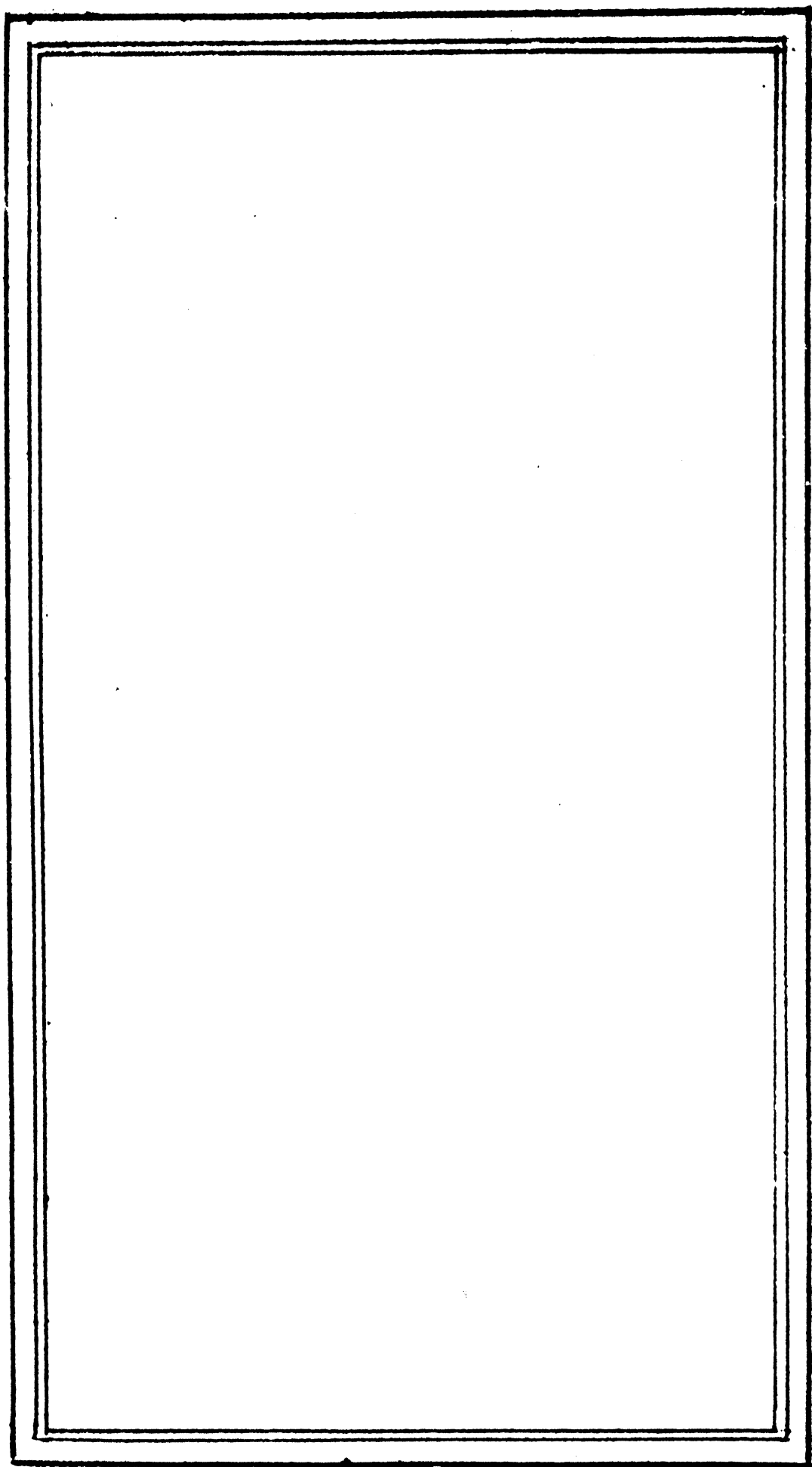
چشم جهان در محبت بملک بندستان المودید من

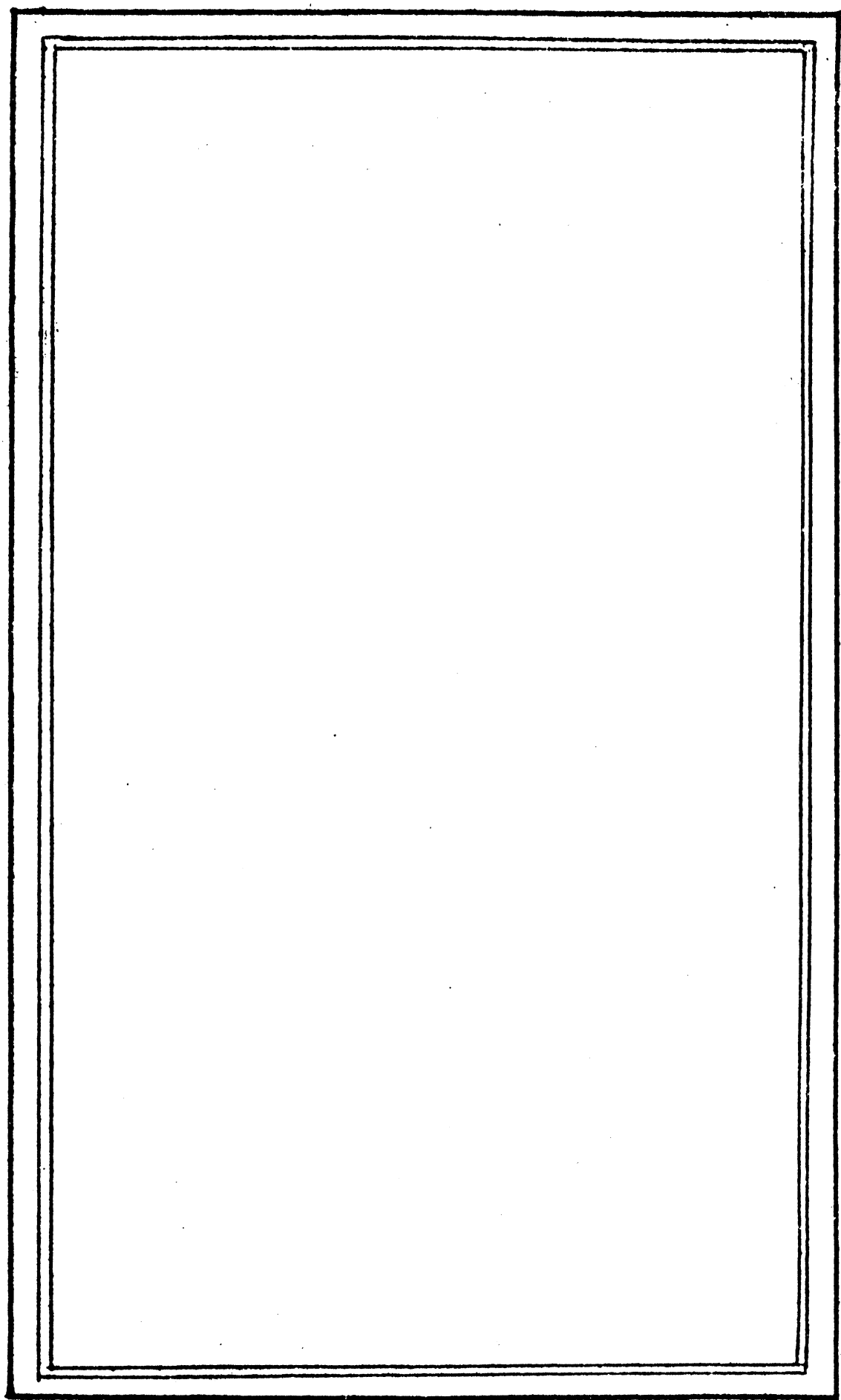
الملك المنان عالیشان خرد نشان میرزا محمد صاحب سیرا^{شک}

الملقب بملک الکتاب فی بندر المعمورة لبمبئی فی محله

امرکاری مکان نمبر ۱۲۸ اللکھنؤ دفعه یوم ۱۸ بیج اولاد

۱۲۹۹ حرره میرزا محمد علی کاشکول





حکیم نے صلاح دے کہ اُنکے خیالات متفرق کر دو
 تاکہ اُن کا معاملہ اسپین ہو جائے تم اُنسے محفوظ رہو
 اسی بنا پر سکندر نے ہر ایک کو جدا جدا ملک کے
 حکومت عطا کی اُس روز سے اردشیر بابکان کے
 عہد تک عجمیوں کو باہمی تنازع سے فرخت نہونے
 پائی مگر تاہم سلطنت کی امورات میں جنگ کا پیش آنا
 ضروریات سے ہے اگر لڑے تو بادشاہوں کی
 معاونت اور ملک کی مشارکت سے لڑے مگر جب ہے
 بذات خود جنگ کا شریک نہو کیونکہ اگر فتح ہوگی تو
 کسر شان کا بدلہ ناممکن ہے اور جو شکست ہوئی تو
 شرکت کی حالت میں تدارک کرنا مشکل ہوگا جیسا کہ

بِعَوْنِ اللَّهِ الْمُسْتَعَاة

سَائِلُكُمْ حِكْمَتِ عَمَلِ

موسومہ
۱۲۹۲
ارمعنان

مؤلفہ

حکیم محمد اکرام الدین خان صاحب

دہلوی

بہ تمام کستہرین آفاق میسرہ عبد الزرق

در مطبع انصار دہلی طبع و بیعت

نقل تقریظ جناب مستطاب مستغنی الاقاب صاحب عالم بلیغ
 میر محمد سلیمان شاہ بہاگورگانی ادا م اللہ قبلاہم از د اللہ علیہم
 اس مجموعہ میں حکمت عملی کی تینوں قسموں یعنی تہذیب اخلاق
 تدبیر منزل سیاست مدن کا بیان ہے شایستہ سلوب
 سنجیدہ ترتیب عمدہ عنوان ہے اکثر حصہ میں متقدمین کے
 تصنیفات کا انتخاب ہے مباحث مفیدہ کا لب لباب کے
 مسائل غامضہ سی اغماض کیا ہے اطناب محل و ایجاز محل سے
 احراز کیا ہے بعض باتیں ایسے بہ نظر سے
 گذرین جو اسل فن کے مصنفات میں نہیں دیکھیں
 اس کتاب کی مضمون کے ستائش اس فن شریف کے
 تعریف ہی اور وہ زائد الوصف و مستغنی التوصیف ہے

اسی طرح اُسکے کارآمد ہونے کا ذکر اس علم کے
 طرف ہتھیاج کا بیان ہے اور وہ اہل دانش پر
 روز روشن کی طرح عیان ہے رہی زبان مان
 نوا حسن و بھصا کی تحریر ہے اہل علم و فضل کی تقریر،
 عامیانه مقال نہیں اونے طبقہ کے بول چال نہیں فقط

محمد سلیمان شاہ

گورگانی

+

نقل تقریظ

منشی محمد ذکار اللہ صاحب پروفیسر مسویر کالج الہ آباد

اس ارمغان میں ان باتوں کا بیان ہے جو انسان کو

رذائل سے پاک اور فضائل سی آراستہ کرتے ہیں۔

علم اخلاق کے اعلیٰ درجہ کے کتابوں سے جو مضامین

بدقت سمجھے جاتے ہیں وہ اس کتاب سی باسانے ذہن

میں آتے ہیں۔ ترتیب مضامین خوش اسلوبی کے ساتھ

ہے۔ طرز بیان عام فہم و خاص پسند ہے۔ خلاصہ یہ ہے

کہ مشرقی خیالات جو تہذیب اخلاق کے باب میں ہیں

اوسکا یہ انتخاب اور لب لباب کے بعض مضامین میں

مغربی خیالات کے ہے روشنی اپنے جہک اس طرح

دکھا رہے ہے کہ وہ کتاب کے حوصلے اور لطف کو اور
 عیان کرتے ہے۔ ملک اور جان اور مال کے حفاظت
 اور سپاہ کے باب میں وہ باتیں لکھے ہیں جن پر اچکل
 مغربے ممالک کا عمل ہے۔ مجھے یقین ہے کہ اہل علم جنکو
 مشتر خیالات سے مذاق ہے وہ اس کتاب کے
 داد دینگے اور مصنف کو ہمیشہ بہلائے سے یاد رکھیں گے

ذکار اللہ پر و فیہ رمیور

کالج الہ آباد

نخطہ

تیسویں ماہ ۱۹۸۱ء اسیویے *

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

اور نہیں پند پذیر ہوتے مگر صاحبان عقل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خطب

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ
 عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝

اما بعد اکرام الدین دہلوی خلف حکیم ضیاء الدین احمد بن
 مرحوم ارباب فضل و کمال کی خدمت میں ملتیں سے کہ حکمت آگاہ
 عدالت پناہ شجاع طبع عقیف زمان حافظ ناموس حق حاکم
 طریق الصدق صہبہ الدنیا والدین معین المسلمین

خطبہ مبارک حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی نے فرمایا ہے

امیر الامر صدر محترم وزیر عظمیٰ نائب سلطنت نظام
نواب شجاع الدولہ مختار الملک میر تراز علیخان سہ سالہ اخیر
جی۔ سی۔ ایس۔ آئی۔ اوام بہد اقبالہم
جو ہر شناسی قدر دانی کا آوازہ جو کہ شہرہ آفاق پایا اور کثرت
اپنی شرف کی اظہار میں حکومت کا محتاج دیکھا بنا بران یہ سب
سن بارہ سو بانوین ہجری میں تالیف کر کے نواب صاحب کی نذر گزارا
اسی کا نام اسکا تا بیخ نام از معائنہ رکھا المنتہ سد کہ حضرت
صدارت پناہ لے ارمان حقیر قبول منظور فرمایا اسکے
صلہ میں مولف کو خلعت فاخرہ سی اعزاز بخشا اگر باقتضائے
بشریت ہمیں کوئی غلطی ہو گئی ہو تو بقتلم مکتومت
احسان صلح فرمائیں اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ

احسان صلح فرمائیں
مولا علی محمد صاحب
نواب شجاع الدولہ مختار الملک

مقدمہ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
 انسان کے احوال کے اصلاح کے واسطے اسکے ارادے
 حرکات اور اختیاری افعال کے مصلحتوں کا مکمل حق
 جاننا حکمت عملی ہے اسکے تین قسمین ہیں ایک کہ مشرق
 مستلزم ہی اسکو تہذیب اخلاق کہتے ہیں دوسری وہ کہ
 مسکن کے جماعت سے متعلق ہے اسکو تدبیر منزل کہتے ہیں
 تیسرے وہ کہ تمام اقوام پر مستوجب ہے اسکو سیاست کہتے ہیں
 انکے ترتیب کی واسطے تین طریقے پر قواعد مبنی ہیں ایک
 کہ اگر تہذیب اخلاق و تدبیر مسکن سیاست میں کسی
 نبی نے خدا کی حکم کے بموجب اعدائے کفر میں تو وہ شہرِ سعادت ہے

۴
 یہاں پر مذکورہ بالا تمام باتوں کا خلاصہ ہے

دوسرے یہ کہ اگر حکیم نے حکمت کے طریقہ کے مطابق
 قواعد وضع کیے ہیں تو وہ عتے قانون ہے
 تیسرے یہ کہ اگر رواج سے صرف عادت اور حلین کے
 موافق قواعد جاری ہوئی ہیں تو وہ رسم انہین
 اقسام کی روشی ہمہنی اس رسالہ کی تین مقالہ تریڈے
 پہلے مقالہ موسومہ کتاب المعاشرت میں اخلاقی تہذیب
 دوئم مقالہ موسومہ کتاب البیتوت میں خانگے تدبیر
 تیسرے مقالہ موسومہ کتاب الیاست میں ملکی سیاست لکھے
 خاتمہ میں محبت کی فضائل درج کئی مجموعہ کا نام ارمنغان
 رکھا جو کہ اس مختصر میں جگہ مسائل اکثر تحریر ہوئی ہیں اسوا
 انکی مبادی نظریات میں ہیں بشرط ضرورت وہاں مطالعہ کرن

فہرست مضامین کتاب

پہلا مقالہ موسوکت الی المعاشرت اخلاق کے تہذیب کے مبین مشتمل فصلوں پر

۱۔ فصل نفس ناطقہ کی تکمیل کے بیان میں

۲۔ فصل نفس ناطقہ کے تکمیل کے غرض کے بیان میں

۳۔ فصل تہذیب اخلاق کے بیان میں

۴۔ فصل فضائل اربعہ کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ نفوس اخلاقی کے اعراض کی شرح میں

۵۔ فصل فضائل اربعہ کی تحتانی انواع کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ نفسانی ملکات کی احسن کی شرح میں

۶۔ فصل ذائل شہ گانہ کے بیان میں

۷۔ فصل فضائل کی مشابہات کی بیان میں

۸۔ فصل نفسانی صحت کے محافظت کے بیانیہ مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ مضرات کی موجبات کی شرح میں

۹۔ فصل نفسی امراض اور انکی معالجہ کے بیانیہ مشتمل تین فائدہ پر

فائدہ جہل مرکب کے شرح میں

فائدہ خوف کی شرح میں

فائدہ حزن کی شرح میں

دوسرا مقالہ موسوم کتاب البیتوت بیئرل کے بیانیہ مشتمل فضیل پر

۱۔ فصل تدبیر منزل اور اسکی ضرورت کی بیان میں

۲۔ فصل مال کی حفاظت کے بیان میں

۳۔ فصل شرح کی انتظام کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ کفایت و مقدار کی شرح میں

۴- فصل سکونت کے مکان کے بیان میں

۵- فصل آمدنی کے طریقوں کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ پیشوں کے اقسام کی شرح میں مشتمل ایک انتباہ

انتباہ روزی کے اکتساب کی تاکید میں

۶- فصل ازدواج کے ضروری بیامین مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ بیہوش اور بی بی کی حقوق کی شرح میں مشتمل ایک انتباہ

انتباہ طلاق و جلع کے : جہ میں

۷- فصل اولاد کی پرورش کے بیامین مشتمل انضباط و قواعد تربیت و تعلیم پر

انضباط و قواعد بچوں کی ذر و شب کے بسر میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ تعطیلے ایام کے مشاغل کی شرح میں

تربیت بچوں کی شایستگی کی تدبیر میں مشتمل پانچ دبات

دائِبِ حَرِکَتِ وَ سَکُونِ

دائِبِ کَلَامِ مُشْتَمِلِ اِیْکِ فَائِدَہِ پَرِ

فائدہ کم گوئی کی فضیلت میں

دائِبِ طَعَامِ مُشْتَمِلِ اِیْکِ فَائِدَہِ پَرِ

فائدہ اشتہا و غذا کے تشریح میں

دائِبِ بَیَّاسِ

دائِبِ سَلَّاطِیْنِ

تعلیم بچوں کے علوم کی تحصیل کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ بچوں کو مال کی اکتساب کے تاکید میں مشتمل ایک انتباہ پر

انتباہ اولاد کی عاقبت کی ضرورت میں

۸۔ فصل والدین کی حقوق کی باغین میں ایک فائدہ پر

فائدہ استاد کے حقوق کے ترجیح میں

۹۔ فصل خدام کے تدبیر کے بیان میں

تیسرا مقالہ موسومہ کتاب استیلائے سیما کی بیان میں مشتمل فضیل کے

۱۔ فصل تمدن کی ضرورت کے بیان میں

۲۔ فصل مداین کی ماہیت کی بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ خیرات مشترک کی شرح میں

۳۔ فصل محنت کی تقسیم و تالیف کی بیانیہ مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ کلون اور انجن کی منفعت میں

۴۔ فصل سلطنت کی ضرورت کے بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ رئیس کے لیاقت کی شرح میں

۵۔ فصل سلطنت کی ماہیت و اقسام کے بیان میں

۶۔ فصل رعیت کی نگرانی کے بیان میں

۷۔ فصل سیا کی ماہیت کی بیان میں مشتمل حاصیل پر

حصہ قانون کی ماہیت میں

حصہ امن و آزادی کے توضیح میں

حصہ انسانی قابلیت کی تشریح میں

حصہ حقیقت کی حفاظت میں

۸۔ فصل جنگ کے کلیات کی بیان میں مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ لڑائی کے اسباب کی شرح میں

۹۔ فصل دینی عسکر کی ضرورت کی بیانیہ مشتمل ایک فائدہ پر

فائدہ قواعد جنگ و وسائل معاش کے تعلیم کے اثر کی خوبی

خاتمہ محبت کی فضائل کی بیان میں۔

چھلاتے اور سوکتے کتاب المعاشرت لفظوں کے تہذیب کے بیان میں +

پہلی فصل

نفس ناطقہ کی تکمیل کے بیان میں

تمام محسوسات آپس میں جسمی حیثیت سے مساوی ہیں کوئی

ایک دوسری پر فضیلت نہیں کہتا کیونکہ جسم کی تعریف

سب پر صادق ہی اور جسم کی جسمی صورت تمام پر برابر

لاحق مگر ان میں شرف و فضیلت کا سبب خاص انکی نوعی

قوی کا کمال ہوتا ہے چنانچہ حالت تانبے اور سولنی کے

جماد میں کیاس اور کھجور کی نبات میں چپیل اور بازی

حیوان میں وحشی اور حکیم کی انسان میں مستند الیہ ہے جو کہ

انسان قوت لظوق سے مخصوص اور غضبے و شہوی قوی میں

۲۱
اجسام

۲۲
وجان

۲۳
اقطاع

حیوان سے مشارک ثابت ہوا اس صورت میں انسان کے
 نفس کا اہمال قوت ناطقہ کی تکمیل ہے حتیٰ کہ اشتراکی قومی اسکا
 ایسا اتباع کریں کہ انہیں مخالفت باقی نہ رہے وہ تینوں
 موافقت کی سبب سے ایک معلوم ہوں ورنہ مطیع قومی کے
 خود سری سے ایسی کشمکش واقع ہوگی کہ انسان وقت میں پڑے گا

دوسری فصل

نفس ناطقہ کی تکمیل کے غرض کے بیان میں

ہر ایک کام کی کرنے سے کوئے غرض مطلب نظر ہوتا ہے ورنہ

وہ فعل عبث ہی ہے صورت میں انسان کی نفسانی تکمیل کے لئے ہے

کوئی غرض ہونی چاہی اور اسکی غرض نفس قومی کا اعتدال

قابل کرنا ہی واضح ہو اعتدال عدل سے اور عدل عدالت سے مشتق

ہی عدالت کا لفظ مساوات پر دلالت کرتا ہی مساوات کا
 دریافت کرنا بغیر وحدت کی نسبت کے محال نہ وحدت شرف کا باعث
 بلکہ موجودات کی ثبات و قوام کا موجب اور کثرت خست کا
 سبب بلکہ مخلوقات کی فساد و بطلان کا باعث ہی جیسا
 کہ وحدت شرف و کمال کی اعلیٰ مرتبہ سی مخصوص و ممتاز ہے
 ویسا ہی جو کوئی وحدت سی نزدیک یا دور ہی اس کا وجود
 ہی اشرف ہی اسی سبب نسبتوں میں کوئی کا کمتر نسبت
 مساوات سی نہیں چنانچہ علم موسیقی میں یہ بات معین ہے
 اور فضیلتوں میں کوئی شریف تر فضیلت عدالت سے
 نہیں جیسا کہ علم اخلاق میں یہ امر مقرر ہی کیونکہ حقیقی ^{سط}
 عدالت ہی مساوی عدالت کی نسبت اطراف عدالت کا

۴۰

محاصل و نتیجہ اعتدال کہ وحدت کا پر توہ ہے جو قلت و نقصان
 اور کثرت و فساد ہی انسان کی قومی کو پاک کر کے انسانی کمال
 (یعنی فضائل اربعہ) اور نفسانی حیات (یعنی علم عرفان) تک
 پہنچا دیتا ہی اعتدال خیر مطلق ہے اور اس کا علم انسان کے
 نسبت خیر اضافی اسپر فائز ہونا انسان کی سعادت ہے

تیسرے فصل

تہذیب اخلاق کی بیان میں

تہذیب رستی کو اور خلق ملکہ کو کہتے ہیں ملکہ ایک نفسانی
 کیفیت ہی جسکی سبب آسان و بی تاامل نفس سے افعال صادر ہوتے
 ہیں لاکن جو نفسانی کیفیت سریع الزوال ہی وہ حال
 اور جو بطی الزوال ہی وہ ملکہ کہلاتی ہی ملکہ کے جو کما

۱۰
 علیہ السلام

۱۰
 علیہ السلام

سبب دو چیزیں ہیں ایک طبیعت دوسری عادت طبیعت
 مزاجی کیفیت سی اور عادت کسبہ کیفیت سی مراد ہی مزاج
 کیفیت کا حقیقی زوال ناممکن مگر عادت کی کثرت سی مبدل
 بہ عادت بلکہ کالعدم اور عادت کی کیفیت کا حصول عادت
 کی تکمیل سی مزاجی کیفیت کی مانند ہو جاتا ہی اسی قاعدہ پر
 مزاجی کیفیات کی اصلاح کی جاتی ہے نفسانی کیفیات کے
 اصلاح ہی تہذیب اخلاق ہی اور اخلاق کی ذاتی و عارضی
 ہونی کی حقیقت یہ ہی کہ نفس انسانی کی ماہیت بسیط ہونی کے
 سبب انسان کی کل افراد میں واحد پائی جاتی ہی اس بنا پر تمام
 افراد کی نفساً ملکات ایک ہونی چاہئیں حالانکہ اسکے خلاف
 معائنہ و مشاہدہ ہے پس نفس حقیقت میں ملکات سی معزز

جیسے عوارضات اُسکو پیش آتے ہیں ویسے ہی ملکات
 نفس میں منطبع ہوتے ہیں جو اخلاق بسبب داخل یعنی
 مزاج کے اعتدال کی بنا پر عارض ہوتے ہیں وہ مزاج
 اور جو باعث خارج (یعنی ارادہ یا اتفاقات کی جو
 سے) لاحق ہوتے ہیں وہ کبھی کہلاتے ہیں۔

چوتھی فصل

فنائل اربعہ کی بیان میں

انسان میں تین متبائن قومی پائی جاتے ہیں جنکے اعتباراً
 سے افعال و آثار باشتراک ارادہ و مختلف پیدا ہوتے ہیں
 ایک قوت ناطقہ سبکو نفس انسانی کہتے ہیں جو فکر و تخیل کا
 مبداء اور حقائق ہشیار کے ادراک کا شائق ہے

عارضہ

جواب

تاریخ

تاریخ

دوسرے قوت دفع جسکو نفس سبعی کہتی ہیں جو غضب و
 دلیری کا مصدر اور بزرگی و افتخار کا طالب ہی تیسرے
 قوت جذب جسکو نفس ہیہی کہتی ہیں جو شہوت کا منبع اور لذت کا
 خواہنگار ہی ان قوی کے اعتدال سے فضائل حاصل ہوتے
 ہیں قوت لظوق کے اعتدال سے حکمت کی فضیلت تو
 غضب کے اعتدال سے شجاعت کی فضیلت قوت شہوت
 کے اعتدال سے عفت کی فضیلت تینوں فضیلتوں کے
 اعتدالی اشتراک سے عدالت کی فضیلت حاصل ہوتی ہے
 ہر ایک قوت کو اسکے حد و اندازہ پر اسکے موقع میں
 نگاہ رکھنا انکا اعتدال ہے یعنی غضب و شہوتی قوت
 جو اصل میں نفس ناطقہ کے خادم ہیں اسکی مطیع کیجائیں

حکمت کی فضیلت

شجاعت کی فضیلت

اور نفس ناطقہ کو ہشیار کے حقائق سے ماہر فرمائیں
 حکمائے قونے کے مثال میں یہ لکھا ہے کہ ایک
 آدمی قوی حیوان پر سوار شکاری درندہ ہمراہ لیکر
 شکار کو گیا اگر حیوانات اس کے مطیع ہیں تو انسان
 فائز المرام ہوگا ورنہ حیوانات کے خود سری انواع انواع
 تکالیف کا باعث بلکہ ہلاکت مقاصد محرومی کا سبب ہوگی

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰

دوسرا عنوان

انسان کے نفس میں دو قوتیں پائے جاتے ہیں ایک
 اوراک بالذات دوسرے تحریک بالآلات
 ان دونوں قوتوں کے دو شاخیں ہیں قوت
 اوراک کی قوت نظری و قوت عملی اور قوت

تحریک کی قوت دفع و قوت جذب اس عہت با
 سے چار قوتیں ہوئیں جب ان میں سے ہر ایک کا
 تصرف اپنی مقامات میں اعتدال کے طور پر جیسا
 چاہیے اور جس قدر کہ لائق ہے بلا اشراط و تفریط
 ہوگا تب ایک ایک فضیلت پیدا ہو جائے گی پس
 فضائل بھی چار ہوئے ایک قوت نظری کی تہذیب
 سے وہ حکمت ہی دوسرے قوت عملی کے تہذیب
 سے وہ عدالت ہی تیسرے قوت دفع کی تہذیب سے
 وہ شجاعت ہے چوتھے قوت جذب کی تہذیب سے
 وہ عفت ہی علم اخلاق میں ہے چار فضائل میں
 انسانی انسان کے نفس کی تکمیل ہوتے ہے۔

۲۵

۲۵

فائدہ

حکمت و عدالت کی غرض سے نفس ناطقہ اور نفس ہیمنہ کی تندیہ
 تاویب کی ضرورت سے نفس سبعی اور بقای نوع و حفظ بدن
 کی حاجت سے نفس ہیمنہ انسان کو عطا ہوئے ہیں۔

پانچویں فصل

فسمائل اربعہ کی تحتانی انواع کی بیانیں

فسمائل اربعہ کی ہر ایک جنس کے تحت میں انواع کثرت سے
 ہیں لاکن اس مقام میں ہر ایک جنس کے صرف معروف
 انواع لکھے جائینگے و خ ہو حکمت کی تحت میں پانچ
 متعارف انواع ہیں منجہ اُنکے ایک صفائی ذہن یہ وہ
 ملکہ ہے جس سے نفس ابی تشویش لازم سے ملزوم کی

طرف پہنچتا ہے دوسرے ذکا یہ وہ ملک ہے جس سے
 نفس جلد و آسان نتیجہ نکالتا ہے تیسرے سہولت بقلم
 یہ وہ ملک ہے جس سے نفس ہل اندیشوں کی بغیر مطلقاً
 کی طرف کامل توجہ کرتا ہے چوتھے حسن تعقل یہ وہ ملک ہے
 جس سے نفس بحث و تحقیق میں اسکا کارواندازہ ملحوظ
 رکھتا ہے پانچویں تحفظ یہ وہ ملک ہے جس سے نفس
 صورتِ مطیع کی حفاظت کرتا ہے عدالت کی تحت میں
 سات مشہر انواع میں منجملہ انکے ایک صداقت یہ وہ
 ملک ہے جس سے نفس دوستوں کو راحت پہنچاتا ہی دوسرے وفا
 یہ وہ ملک ہے جس سے نفس انحراف کی بغیر مواسات کا
 التزام کرتا ہے تیسرے مکافات یہ وہ ملک ہی جس سے

نفس انصاف سی کیغیر کردا دیتا ہے چوتھے حسن قضایہ وہ ملک
 ہے جس سی نفس احسان و ندمت کے بغیر حقوق ادا کرتا،
 پانچویں تسلیم یہ وہ ملک ہے جس سے نفس ناگوار و لا علاج
 امور پر بد مزگی کے بغیر رضی رہتا ہے چھٹے توکل یہ وہ
 ملک ہے جس سی نفس بی قبضہ امور میں خدا پر بھروسا
 کرتا ہے ساتویں عبادت یہ وہ ملک ہے جس سی نفس خدا
 اور اسکے مقربان بارگاہ کے بدل تعظیم کرتا ہے شجاعت
 کے تحت میں آہٹ معروف انواع ہیں منجملہ اونکے ایک
 حلم یہ وہ ملک ہے جس سی نفس اپنی خلاف پر بموقع فرو
 نہیں ہوتا دوسرے کبر یہ وہ ملک ہے جس سی نفس فضائل کے
 اتحصال میں ملائم و ناملائم کا اندیشہ نہیں کرتا تیسرے

بلند ہمتی یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس ذکر جمیل کے طلب میں
 لذات فانیہ کی طرف ملتفت نہیں ہوتا چوتھے ثبات یہ وہ
 ملکہ ہے جس سے نفس حسنت کی الکتاب میں تکلیف پہ
 تحمل کرتا ہے پانچویں شہامت یہ وہ ملکہ ہے جس سے
 نفس نیک کاموں کا حریص ہوتا ہے چھٹے توضع یہ وہ
 ملکہ ہے جس سے نفس اپنی سے کم مرتبہ پر ترجیح نہیں کرتا
 ساتویں حمیت یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس احترام و سلام
 کے حفاظت کرتا ہے آٹھویں رقت یہ وہ ملکہ ہے جس سے
 نفس اضطراب و تشویش کے بغیر اور رون کے درد سے
 موثر ہوتا ہے حفت کے تحت میں نو مشہور انواع
 میں نحمدہ ان کے ایک جیا یہ وہ ملکہ ہے

جس سے نفس متبیح امور کے ارتکاب سے خوف کرتا ہے
 دو سر حسن جلدیہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس تحصیل کمال کے
 رغبت کی واسطے پسندیدہ حیلے کرتا ہے تیسری مسامت
 یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس تنازعات میں نیک راہی
 دیتا ہی چوتھے قناعت یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس اشیا
 موجودہ سے راضی رہتا ہے پانچویں صبر یہ وہ ملکہ ہے
 جس سے نفس ذرایل کی اجتناب میں اپنی احتیاج
 یا اشتغال کا ضبط کرتا ہے چھٹے وقار یہ وہ ملکہ ہے
 جس سے نفس مقاصد کی طلب میں بیجا جلدی نہیں کرتا
 ساتویں روع یہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس بلا فتور نیک
 افعال اپنی پر لازم کرتا ہی آٹھویں حریت یہ وہ ملکہ ہے

۲۱
۱۱

۲۲
۱۱

جس سے نفس نیک وجہ سے مال حاصل کرتا ہے نوین سخا
یہہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس آسانی سے بدل کرتا ہے
لاکن سخا ایک ایسی نوع ہی جسکی تحت میں بہت انواع
انہیں سے بعض کی تفصیل یہاں لکھی جاتی ہے منجملہ انکی ایک
مروت یہہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس اور ون پر احسان کرتا ہے
دوسرے کرم یہہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس سبکو نفع پہنچاتا ہے
تیسرے مواسات یہہ وہ ملکہ ہے جس سے نفس مستحقین کو نعمت
میں شریک کرتا ہے چوتھے عفو یہہ وہ ملکہ ہے جس سے
نفس باوجود انتقام کی قدرت کی معاف کر دیتا ہے

فائدہ

جو کہ بعض ملکات کا ذکر بیان مابوق میں آ گیا ہے اسوا

نوع

نوع

مختصر حقیقت نفسانی ملکات کے انقسام کے ہی تحریر
 کیجاتی ہی واضح ہو نفسانی ملکات تین قسم پر منقسم ہیں
 ایک وہ کہ جو سب حالتوں میں ستودہ ہوتی ہیں (مثلاً حیا وغیرہ)
 انکو ملکات ممدوحہ کہتی ہیں دوسری وہ کہ جو بعض حالتوں
 میں ستودہ اور بعض میں ناستودہ ہوتی ہیں (مثلاً کبر
 وغیرہ) انکو ملکات مشترکہ کہتی ہیں تیسری وہ کہ جو تمام حالتوں
 میں ناستودہ ہوتی ہیں (مثلاً عجب وغیرہ) انکو ملکات مذمومہ
 کہتے ہیں باقی انکی توضیح و تعیین اسے صائب محمول ہے
 کیونکہ اس سے زیادہ اس مختصر میں گنجائش نہیں۔

چھٹی فصل

ردائل ہشتگانہ کی بیانیہ

نور

نور

نور

نور

جو کہ فضائل چار جنس میں محصور ہیں اس واسطے ردائل
 جو انکی ضد ہیں وہ بھی بادی النظر چار جنس میں متحد
 ہو سکتے ہیں حکمت کی ضد جہل عدالت کی ضد جو
 شجاعت کی ضد جبن عفت کی ضد حرص مگر ہر ایک
 فضیلت کے واسطے حد و اندازہ ہے اُس سے گھٹنا
 اور بڑھنا یا اُس کے قید و شرط کا فرو گذاشت کرنا
 سے ردیلت کر دیتا ہے اس صورت میں فضیلت
 ایک وسط ہی اور اطراف (یعنی کمی و بیشی) ردیلت
 پس ہر فضیلت کی تحت میں دو ردیلتیں ہوں
 تو سب آٹھ ردیلتیں ہیں حکمت کی مقابلہ میں سفہ
 و بلہ اور عدالت کی ظلم و انظلام اور زنجی حکمت کے

تہور و جین اور عفت کی شہرہ و محمود شہوت مند
 زیادہ کی طرف ہی یعنی بے موقع حد سے زیادہ منکر
 کرنا بلکہ کمی کی طرف ہے یعنی بے استعمالی سے منکر کا
 معطل کرنا ظلم زیادتی کے طرف ہی یعنی عتیقی سے
 تجاوز کرنا انظلام کمی کی طرف ہی یعنی ذلت و جبر
 سے مظلوم ہونا تہور زیادتی کی طرف ہے یعنی مضیقت
 تہلکہ میں پڑنا جین کمے کے طرف ہے یعنی حد
 سے زیادہ ڈرنا شرہ زیادتی کے طرف ہی
 یعنی حد سے زیادہ لذات کی حرص کرنا محمود شہوت
 کمے کے طرف ہے یعنی ضرورے لذات کا ترک کرنا

ساتویں فصل

فضائل کے مشابہات کی بیان میں

فضائل اربعہ پر انسان کا فائز ہونا اُس کے سعادت ہے
 مگر جبکہ فضائل اپنی اصلے مقاصد سے منحرف و مغائر
 ہوتے ہیں تو وہ ہے مشابہات ہو جاتی ہیں چنانچہ
 حکمت کی غایت نفس کی تکمیل و یقین کے مضبوط
 ہے اگر اس کے جگہ امتیاز و اختصاص کے خیال سے
 محض اقوال کا ناقل اور صرف مسائل کا قائل ہو
 تو وہ ہے فضیلت سے مشابہات میں دخل ہو جاتے
 ہے جاہلون کا یہہ شیوہ ہے عدالت کی غایت
 نفسانی احوال و انسانی اعمال کا اعتدال حاصل
 کرنا ہے اگر اس کے جگہ تمتع و تحکم کے غرض سے

۲۰
 ۲۰
 ۲۰

۲۰
 ۲۰

مطلق اعمال کی تقلید اور محض افعال کی نقل ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات میں داخل ہو جاتی ہے، ریاکاروں کا یہ شیوہ ہے شجاعت کی غایت حق کے اشاعت یا رد اہل کی اجتناب میں شائد کا اختیار کرنا ہے اگر اسکے جگہ غلبہ و انتفاع کے طمع سے صرف تہلکہ کا اقدام اور محض مصائب کا ارتکاب ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات میں داخل ہو جاتی ہے ظالموں کا یہ شیوہ ہی عدت کے غایت نفسانی شہوات کی اشتعال میں اُنکے حد و اندازہ کا نگاہ رکھنا ہے اگر اسکے جگہ کرمیت و شہرت کی لئے مطلق شہوات کا ابطال اور محض

ریا کاروں

میں

انتخاب کرنا

میں

میں

لذات کا فقدان ہو تو وہ ہے فضیلت کے مشابہات
 میں داخل ہو جاتے ہے زیاں کا رون کا یہ شے
 ہے سخاوت کے غایت ضرورت و مروت میں
 حاجت کی موافق آسانی سی مال کا خرچ کرنا ہے اگر
 اُسکے جگہ عزت و اظہار کے واسطے صرف و خرچی اور
 محض اسراف ہو تو وہ ہی فضیلت سی مشابہات
 میں داخل ہو جاتے ہے احمقوں کا یہ طریقہ ہے

اٹھوین فصل

نفسانی صحت کی حفاظت کے بیان

صحت کا مفہوم مزاج کا اعتدال اور علت کا معلوم مزاج
 کے اعتدال کا انحراف ہی اس بنا پر علت کا وجود

صحت سی پایا گیا چنانچہ کسے ماورزا دمخبوط الحواس کو
 علیل نہیں جانتے بلکہ ناقص الخلقیت مانتے ہیں اس کے
 دلیل اس کے لاعلاجی کیونکہ علاج کا یہ سلسلہ قاعدہ
 ہے کہ ناقص علاج کے ذریعہ سے کامل نہیں
 ہو سکتا مگر علیل کا علاج کے سبب صحیح ہونا
 ممکن جبکہ یہ ثابت ہو گیا کہ علت سے صحت کو
 تقدّم ہے تو اول صحت کے حفاظت چاہئے اس کی
 پہلے شرط یہ ہے کہ مضرات کی اسباب سے
 مجتنب ہو یعنی بد صحبت مثلاً جاہلون کا ہون چھوٹوں
 وغیرہ کی منشیئین سے بچے کیونکہ الصحبہ مؤثرۃ
 دوسرے شرط یہ ہے کہ حسنات کی موجبات پر

علیل نہیں
 ہوتا بلکہ
 اس کی
 وجہ اس کی
 صحت ہے

ماہل ہو یعنی نیک صحبت مثلاً عالمون عالمون قلمون قلمون
 حکیمون وغیرہ کے ہم نشینے حاصل کرے کیونکہ صحبت
 اثر کرنے والے ہے تیسرے شرط یہ ہے کہ اوقات کا
 انضباط فرمائے کیونکہ انتظام کے بغیر کس شے کا
 انصرام نہیں ہو سکتا چوتھے شرط یہ ہے کہ سچے
 دوست کی دانست سنی اپنے عیب کی اور سچے
 دشمن کی سمجھ سنی اپنی صواب کی تحقیق عمل میں لائے
 کیونکہ عیب و صواب کی تحقیق انہیں مقامات سے
 خوب ہوتی ہے پانچویں شرط یہ ہے کہ نفسانی مخا
 روزانہ کرتا رہے کیونکہ حساب کی بغیر فراض کامل ادا
 نہیں ہو سکتے چھٹے شرط یہ ہے کہ نفسانی شہوت

۲

حکیموں کی صحبت

کے اشتعال کے اسباب سے احتیاط رکھے کیوں کہ
 براگیختگی کے وقت طبعی مقدار ان کے تسکین کو کافی
 ہو جائے ورنہ خدمت خیس نفس نفیس کو پیش
 آئے گی یہ ہے رکاکت ہے کہ اشرف اذل
 کے خدمت کرے کس واسطے شریف کا فعل بنظر
 اول اپنے ذات میں نیک ہونے کے سبب سے
 اور بنظر ثانی غیر کو نفع پہنچانے کے باعث سے
 ہوتا ہے اور زویل کا عمل بنظر اول خدمت کرنے کے
 باعث سے اور بنظر ثانی آپ نفع اوٹھانے کے سبب سے پایا جاتا ہے

فائدہ

مضرات کی موجبات کی چار نوع ہیں ایک شہوت زہلت

مستحق ہے

۴۰

اُسکے تابع ہی دوسری شرارت جو اُسکے تابع ہی تیرے
خطا خزن اُسکی تابع ہے چوتھی شقا حسرت اُسکے تابع ہے

نورین فضل

نفسانی امراض اور اُنکی معالجہ کی نین

نفسانی کل امراض اُسکی قومی کے اخلاف سی پیدا ہوتے

ہیں اور اخلاف کی اسباب ہر ایک نفسانی قوت

کے تین ہیں ایک افراط جو اُس قوت کا اپنی مقداً

سے زیادہ ہو جانا ہے دوسرے تفریط جو اُس قوت کا

اپنی مقدار سی کم ہو جانا ہے تیسرے روأت جو اُس

قوت کا اپنے کیفیت سی حسراب ہو جانا ہے پس

معالجہ کی غرضن سے اس فضل میں چند مشہور

نفسانی امراض درج کیے گئے ہیں تاکہ اسی قیاس پر
باقی امراض کا بہ علاج کیا جائے۔

امراض

حیرت اشیا کی تحقیق میں مختلف دلائل کے پیدا
ہونی ہی ذہن کی بموقع یا بجد پریشانی ہے اس مرض کا سبب
قوت تیز کی زیادتی اور جہل کی وجہ سے اس کا عجز ہے
جہل بسبب اشیا کی تحقیق میں جعلی سے ذہن کے
بے موقع یا بجد سادگے ہے اس مرض کا سبب قوت
تیز کی کمی اور جہل کے وجہ سے اس کا قصور ہے۔
جہل مرکب اشیا کی تحقیق میں خود نپداری سے نادانی پر
دانائی کا بموقع یا بجد یقین ہے اس مرض کا سبب قوت

تمیز کے خرابی اور جہل کی وجہ سے اس کا نقصان ہے۔

فائدہ

جو کہ قوت تمیز کا فعل نظری و عملی طریقہ سے ہوتا ہے

نظری طریقہ کا فعل حکمت ہی اور عملی طریقہ کا فعل

عدالت پس و اُت کے سبب سے قوت کے

دو نون طریقہ ٹہل ہو جاتے ہیں نظری سے

کے بطلان سے جہل اور عملی کے بطلان سے

خود پسندی عارض ہوتے ہیں۔

مغضب طبیعت کی خلاف پرتفاخر (مثلاً عجب وغیرہ)

سے نفس کے بید یا بیجا شورش سے اس مرض کا سبب

وضع کی زیادتی اور جہل کی وجہ سے اس کا عجز ہے

جس میں اپنی حفاظت میں بزدلی (مثلاً بی ثباتی و عینہ) سے نفس کا بموقع یا بجد سکون ہے اس مرض کا سبب قوت دفع کی کمی اور جہل کے وجہ سے اس کا تصور ہے خوف حوادث کی اندیشہ میں اپنی لاچارگی (مثلاً موت و عینہ) سے نفس کا بموقع یا بجد گہرا ناہی اس مرض کا سبب قوت دفع کی خرابی اور جہل کی وجہ سے اس کا نقصان ہے

فائدہ

واضح ہو نفس کا اپنے تحریک پر مقتدر و مختار ہونا حیات کی غایت ہی ہے اس طرح نفس کا اپنی تحریک کے عجز کے تکلیفات سے نجات پانا موت کے مصلحت ہی اس صورت میں حیات و موت

قوت دفع

اختیار والہ

دو نون اپنے اپنے محل و موقع پر نہایت مناسب
 و ضروری ہیں چنانچہ اگر موت ہوتی تو لا علاج
 و بچہ درد و غم سے کہے نجات نہ ملتے ہیں
 بنا پر موت سے خوف نازیبا ہے کیونکہ
 موت اپنے موقع پر ان رسوائے و عذاب
 (مثلاً رذالت الظلام و درد بے درمان عیشہ)
 سے رہائے بخشتے ہے جن کے مقتابلہ میں مرگ
 زندگے پر فائق ہوتے ہے الحاصل امر ان
 کے مداوا اور معائب کے مدافع میں موت
 سے ہرگز نہ ڈرے لاکن بے ضرورت
 تہلکہ کا اقدام ہے ناروا ہے کیونکہ

بے وجہ نعمات سے روگردانی جمع ہے

کثرت شہوت لذات کے طلب میں طمع بجا

سبب سے نفس کی بموقع یا بجد خواہش ہے اس مرض کا

قوت جذب کی زیادتی اور جہل کی وجہ سے اس کا عجز ہے

بطالت ضروریات کے رفع میں خام خیالی

سبب سے نفس کا بموقع یا بجد اجتناب ہی اس مرض کا

قوت جذب کی کمی اور جہل کی وجہ سے اس کا قصور ہے

حزن مطلوب کی یاد میں اس کی فقدان سے نفس کے

بموقع یا بجد خواہش ہے اس مرض کا سبب قوت جذب

کے خرابی اور جہل کے وجہ سے اس کا نقصان ہے

فائدہ

دنیا کی شیاں گزشتہ گزشتے و گزشتے ہیں ان سے دست بردار
 چاہیے بلکہ ضرورتاً اختیار کر کے نفع حاصل کا عطر دان
 انکی مثال ہے کہ نوبت بہ نوبت ایک سے دوسرے
 تک پہنچتا ہے مگر اکثر حزن کا مرض توجہ کے بغیر
 بے جا تار پتا ہے الاحسد کے اندوہ ہی خدا محفوظ
 رکھے کسی واسطے اسکا صاحب جہان کے نعمات
 اپنا حصہ کج فہمی سے سمجھتا ہے اور ون کو اٹنے
 بھرہ ور دیکھ کر رقیباً نہ جلتا ہے یہ کیونکر
 ہو سکتا ہے کہ ایک شخص کو تمام نعمات میسر آئیں
 اور سب محروم رہیں بالفرض اگر حاصل ہی ہو
 تو اسکا اٹنے متمتع ہونا کب ممکن ہے۔

بہتر ہے کہ

بہتر ہے کہ

حد حرص بجا و غضب فاسد سے
 مرکب ہی اس کا سبب قوت جذب کے
 روأت اور قوت متمیز کے تفریط ہے۔

معاالجہ

نفسانی قوت کے انحراف کی تعدیل سے
 امراض کا معاالجہ کرین یعنی قوت کی انحراف
 کے اسباب منقطع کیئے جائیں اور کہی نفسانے
 امراض جسمانی امراض کے باعث ہی
 بہے پیش آتے ہیں ان کا علاج بہے
 سبب کا انقطاع ہے یعنی جسمانے
 امراض کا علاج کرنا۔ فقط

بہے

بہے

۱۰۰ سالہ مقلدوں کو کتا لبیبیتو سنزل کتربیر کہ جان میں +

پہلی فصل

تدبیر سنزل اور اُسکی ضرورت کے بیان میں

واضح ہو تمام حیوانات لباس و آلات سی قدرتی آراستہ
 و پیراستہ پیدا ہوتے ہیں اُنکے غذا اصل طبیعت میں
 ساختہ و پرواختہ اُنکے موطن میں ہر وقت مہیا
 پائی جاتے ہے چنانچہ اُنکے توجہ اُسکے محض طلب میں
 منحصر رہتی ہے تاکہ نفسانی حوارج سے تسکین ہووے
 اسکے خلاف انسان لباس و آلات سی معرا ہوتا ہے
 اُسکے تمام حاجات تدبیر و دستکاری کے بغیر
 (مثلاً بولنے کا ٹھنہ بننے کو نہ ہننے پکانے وغیرہ کے)

رفع نہیں ہو سکتے ان جملہ مراتب کی دستی اوقات کے
 صرف آلات کی استعمال و مددگاروں کی مدد کے
 بدون ناممکن اس وجہ سے تمام حوائج روزمرہ کا
 روزانہ انصرام محال لا محالہ مادہ معیشت کے ذخیرہ
 کرنے کے احتیاج پڑے اس طرح سے کہ خارجی سبب
 اسکو جلدی سے شراب نکرین یہہ ہی ضرورت
 منزل ہے اور تدبیر منزل خاص اس یلہنی
 و ترقیب نسبت کی محافظت تحصیل ہے جو مرد
 و عورت والدین و اولاد خادم و مخدوم مال و
 مالدار میں باہم ہوتے ہے اس شرط سی کہ ہر ایک
 شخص کی حال کی تدبیر پیروی کی جائے

گزاران

ایسے طریقہ پر کہ جسمین تالیف و محبت کی صورت پیدا ہو جانی کیونکہ گہر کے آدمیوں کے لئے جدا جدا اعتدال و افعال ہیں جنکے سبب سے امنین افتراق و ہستیاً کیا جاتا ہے اور ان سبکے شراکت و معاونت سے وہ مجموعی ہئیت جسپر گہر کے معنی کا اطلاق ہو سکے مہیا ہوتے ہے اسواسطے گہر کا مدبر گہر کے آدمیوں کے احوال پر مطلع رہنا چاہیے تاکہ اس جماعت کو اس کمال پر جو گہر کے انتظام کا موجب ہو فائز کر دے

دوسرے فصل

مال کی حفاظت کی بیانیہ

جاننا چاہیے جن اشیاء کا انسان طبعی محتاج ہے

۴

۲

انکا بدلہ روپیہ سی ہوتا ہے اس واسطے عقلاً روپیہ کے
 حفاظت انسان کو لا بد ہوئی اس کے حفاظت چورون
 سے ممکن ہی لیکن خرچ سی ناممکن کیونکہ خرچ کی ضرورت
 سی وہ مطلوب ہی اس صورت میں روپیہ کی حفاظت ^{انتظام}
 خرچ و مکان محفوظ و آمدنی کافی پر منحصر ہو سکتی ہے

تیسری فصل

خرچ کے انتظام کے بیان میں

واضح ہو ہر ایک شخص کو خرچ کے بند و بست کی ضرورت
 ہے کیونکہ جب تک خرچ کا انتظام نہ ہو گا تب تک
 کسی قدر آمدنی ہو کافی نہو گے اس وجہ سے لازم ہے کہ
 انسان اپنے آمدنی کے چار حصے کرے دو حصے معینہ

حاجات میں بخوشی اوٹھائی تیسرا حصہ اتفاقی قضیہ
 کے انصرام کے واسطے رکھے چوتھا حصہ اس وقت کی لیے
 کہ جس میں کسی سبب سے آمدنی باقی نہ رہے مقرر فرمائی
 لاکھ اندوختے کو بیکار پنچوڑے بلکہ اس سے ہمیشہ
 ارزانی کے وقت ذمہ ہر پہنچائے اور بڑی
 ہوئے ہر شے خوش اسلوبی سے کام میں لائے

فائدہ

کل اخراجات میں کفایت کا خیال کرنا چاہیے اس
 شرط سے کہ اصل شے خراب نہ ہو جائے
 اور تمام حاجات میں ضرورے حاجت ووجہ
 مقدار کا لحاظ رکھنا چاہیے اس شرط سے کہ

تنگی وقت ہونے پائے مگر استعمالی شیار کی خریدنے
 یا بنوانے میں اُنکی خوبے و مضبوطے کے لیے اور
 خرچوں کے نسبت صرف کثیر و سعی بلیغ کرنی چاہئے
 کس واسطے ایسے مصارف کی مالیت و نشان دیر تا قلم
 رہتا ہی اور دوسروں کا ہی اس سے متمتع ہونا ممکن

چوتھی فصل

سکونت کی مکان کے بیان

بود و باش اور اپنے کاموں کے کرنیکے واسطے
 مکان ہر ایک کو مطلوب ہوتا ہے اس ضرورت سے
 اشرفون کی آبادی میں دلچسپ چنتہ حاجت کی
 موافق بلا شرکت غیر مکان لیوسے اور ہر وقت

وہر حالت میں اُسکے نگاہبانے و پاسبانی کرے
 کیونکہ سب سے مقدم مال کے حفاظت ہے
 لاکن تمام ایشیا، فضل سے فصل تک کے خرچ
 کے ذخیرے کے طور پر اپنے مکان میں ہمیشہ
 ہیا رکھے تاکہ محتاج و قلت کی وقت درقت نہ ہو

پانچویں فصل

آمدنی کی طریقوں کے بیان میں

جاننا چاہیے خرچ کے جارے رکھنے کے واسطے
 آمدنی کا ہونا شرط ہے کیونکہ اُسکے لیے آمدنی
 بغیر جمع کافی نہیں ہو سکتے اس وجہ سے ہر ایک کو
 آمدنی کے حاصل کرنے کے ضرورت ہی ہیں

واضح ہو تمام آمدنیوں پر چار طریقہ پر منحصر ہیں ایک
 قدرے ذریعہ دوسرے خرچ بار اور تیسرے
 محنت چوتھے سرمایہ قدرتی ذریعہ سی مراد بن
 اور ڈانگ وغیرہ کے آمدنے ہے جو تردد کے بغیر
 آوے خرچ بار اور سے مراد سود اور رہنے وغیرہ
 کے آمدنے ہے جو روپیہ کے وجہ سے حاصل ہووے
 محنت سی مراد مزدورے اور نوکرے وغیرہ کے
 آمدنی ہے جو مشقت کرنے سے میسر ہووے سرمایہ
 سے مراد تجارت اور ٹھیکہ وغیرہ کے آمدنے ہے
 جو مال کے صرف سے وصول ہووے لیکن سٹیج
 دو قسم ہے ایک سرمایہ قائم یعنی جس کا نفع حاصل

شے کے بے انتقال کیے دستیاب ہوتا ہے مثلاً کرایہ
 وغیرہ دوسرے سرمایہ دار جبکہ نفع جنس مبیعہ کے
 بیع سے ہاتھ آتا ہے مثلاً مال کا منافع وغیرہ

فائدہ

تمام پیشے چار قسم پر منقسم ہیں پہلے قسم میں شریف پیشی
 ہیں جو نفسانی ریاضت سے متعلق ہیں مثلاً وزارت
 نظامت طبابت وغیرہ دوسری قسم میں متوسط
 پیشے ہیں جو جسمانی مشقت سے متعلق ہیں مثلاً
 تجارت مساحت کتابت سپاہگری وغیرہ تیسری قسم
 میں مکر و ہر پیشی ہیں جو عقل کے خفت سے متعلق ہیں
 مثلاً حمالی دباغی مو تراشی وغیرہ چوتھی قسم میں ممنوعہ

پیشی ہیں جو بیرونی و بی عزتی سے متعلق ہیں مثلاً
 سوخوری نقالی قرم ساقی دیوسی وغیرہ اور یہ
 چارون قسمیں پھر چار اعتبار سے منسوب ہیں پہلے
 اعتبار میں ضروری پیشی ہیں جنکے بغیر ہر اوقات
 ناممکن ہی مثلاً زراعت وغیرہ دوسرے اعتبار میں
 غیر ضروری پیشے ہیں جنکے بدون بسر برد ممکن ہے
 مثلاً زنگری وغیرہ تیسری اعتبار میں مفرد پیشی ہیں
 جو اپنی ذات میں دوسرے پیشے کے محتاج نہیں مثلاً
 آہنگری وغیرہ چوتھے اعتبار میں مرکب پیشی ہیں جو
 دوسرے کے محتاج ہیں مثلاً آئینہ سازی وغیرہ

انتباہ

مرد کو روزی کی فرانخے سے زیادہ کوئے زینت
 ہنیں حتی المقدور اُسکے لیئے تدبیر پیروی کرے
 اگر کامیابی ظہور میں نہ آئے تو لتنگ نہو بلکہ
 و صلاح کے ساتھ غسل کے تکرار عمل میں لائی

چھٹی فصل

ازدواج کی ضرورت کی بیان میں

جان و مال کی حفاظت و بقائے نسل کی ضرورت کے

لیئے انسان کو چند در چند امور کا انصرام کرنا لازم ہوتا

انکاتہنا انجام دینا محال لامحالہ شریک مددگار کی حاجت

ہوتی ہی چنانچہ قدرت کاملہ و حکمت بالغہ نے اسی زوج

زوج بنایا ایک کو دوسری کا محتاج کیا تاکہ مصلحت و ضرورت

مرد کی
 زوج کی
 ۱۹۲۰ء

کے تقاضے سے ہر فرد زوج اختیار کرے اور وہ دونوں
 شریک حال معاون ہوں اس واسطے ہر زن مرد کو عقلاً و
 نقلاً کدخدائی لا بد ہی اور تجربہ ممنوع لاکن ازدواج میں
 مسرف مغرور تندر خود کار بی ہنر زشت و افراد سی بچے
 ہم سنی ہم مزاجی ہم چینی ہمپانگی وغیرہ ملحوظ رکھے ورنہ
 ناموافقیت مسوی مزاجی کہ ام التکلیفات ہی پیش آئیگی

فائدہ

خانگی امور میں میان بی بی باہم نائب و نیکے نسبت
 کہتی ہیں اس نسبت کا مساوی ملحوظ و قائم رکھنا
 طرفین کو چاہیے یعنی اپنے بے بے کے کفالت و عزت
 و مروت کرنی مرد کو لازم ہے اور اپنے میان کے

شادی

ان تمام نیکے

ہمیشہ و محبت رکھنے عورت پر واجب۔

انتباہ

نا اتفاقی کے صورت میں رسوائی و خرابی کے

اندیشہ سے تحمل و صلاح کے واسطے طرفین کو حتمی لائحہ

توجہ و سعی کرنے چاہیے لیکن لاعلاجی و بی احتیالی

کے حالت میں تلخ حیات و تفسیح اوقات ہرگز

روان نہ کہیں بلکہ افسانہ و آسترا زکریا و

جان کی تلف و حرمت کی خلل کا موقع پیش آئیگا

ساتویں فصل

اولاد کے پرورش اور اسکی تعلیم کی بنیاد

جو کم از دو ساج کے بعد اولاد کا وجود اکثر یہی اس واسطے

میں

میں

میں

میں

اولاد کی پرورش کا بیان ہی تدبیر منزل میں لکھنا
 واجب ہوا واضح ہوا اولاد کے پرورش والدین پر
 فرض ہی اسکے تین حق ہوتے ہیں ایک یہ کہ مولود
 کے تدبیر طب کے قاعدہ پر کرین دوسرے
 یہ کہ اولاد کا نام نیک کہیں تیسرے یہ کہ
 اسکے تعلیم و تربیت شایستہ طریقہ سے
 انجام دین اسکے واسطے اوقات کا انضباط شرط ہے

انضباط اوقات

ایک گھنٹہ رات سی بچوں کو اوٹھائیں بول و براز سے
 فرغت کی بعد نہلائیں خدا کے عبادت کرائیں
 آفتاب کی طلوع ہونے سے پہلے ہوا خورے کو

جنگل میں پیادہ پالیجا میں آفتاب نکلے سواری پر
 واپس لائین تاکہ چہل قدمیے ریاضت بدنے
 ہوا خوری سی فراغت ایک ہی وقت اور ایک ہی
 حرکت میں ہو جائے گہر پنچ پر ہاشتہ کہانے کو دین بعد
 پڑھنے کو ہیچین دوپہر کا کہانا مکتب میں کہلائین
 سہ پہر کو چھٹے کے بعد ضروریات (یعنی پیشاب
 پنجانے موہنہ ماتہ و ہونے) سے فارغ کر کے
 وہ کھیل جو لہو و لعب سی بری اور حکمت کی قاعدہ
 پر مبنی ہوں ان ہم سنون سے جو طبع مہذب و آتے
 نیک ہوں کہیلنے دین شام کو پڑھا ہو اید کرتا
 آگے کا مطالعہ دکھائین کھانا کہلائین اسکے

بعد سولائین لیکن بُری صحبتوں بدخصلتوں خراب
 کہیلوں بیکاری سے بچوں کو بہت چائین حتیٰ کہ
 ان کا علم ہے بچوں کو نہ ہونے پائے کیونکہ **الْإِنْسَانُ**
حَرِيصٌ عَلَى قَامِنِعٍ اس واسطے حد و قوف و بلوغ
 عقل تک خرابیوں اور بُرائیوں سے وہ محض
 رکھے جائیں شعور کے وقت کل ذہلیتوں و
 بدخصلتوں کے نتیجے انہیں سمجھا دیئے جائیں کہ
 وہ اُس سے خود خائف و محتنب ہوں۔

فائدہ

تعطیل کے ایام و فرصت کے زمانہ میں تعلیم کے وقت
 لڑکوں کو سپاہگری کے فنون مثلاً نشانہ اندازی

مذکورہ جگہ پھر لکھنا شروع ہو رہا ہے

پہلے لکھا ہے

و شناوری وغیرہ سکھائیں انکی تحصیل و تکمیل کے بعد
 ان ایام میں بحری و بری سفر شکار کے نام سے محنت کی
 عادت کی واسطے اور دیار و مہصار کی سیاحت کی سیر کی
 سے تحقیق و حکمت کی لپی کرائیں لڑکیوں کو انکے مناسب
 ان اوقات میں کام بتائیں حاصل بچوں کی اوقات
 ایک دم ضایع ہونے دین تاکہ وہ بیکاری سے لبریز
 و طبعے نافر اور اعلیٰ مراتب کی شائق و عادی ہوں

ترتیب

جو کہ انسان تنہا اپنی لوازم کے انجام دہی میں عاجز و فقیر
 ہے لہذا مدنی لطیف ہے تاکہ وہ ان نعمات و کرامات
 خیرات و حسنات کو جنہیں خود اکتساب نہیں کر سکتا

آپکے معاونت و مشارکت سے حاصل کر کے اصل خوشی
 اور حقیقی لذت اوٹھائے مگر اسکے اشخاص انواع حیثیات سے
 مختلف المراتب (یعنی حاکم و محکوم امیر و غریب عالم و
 جاہل شریف و رذیل بزرگ و خور دیگانہ و بیگانہ دوست
 و دشمن) ہوتے ہیں بصورت میں اگر انکے حفظ مراتب
 میں قصور ہوتا ہے تو بجائے معائن و متمتع کے مرؤ
 و خاسر ہوتا ہے بنا بر ان اس جگہ ایسے دامن کا عمل درآ
 ذاتی لیاقت کی واسطے کافی ہو تھیر کی جاتی ہیں کیونکہ
 اور ونکے طرز معاشرت اپنی ہی ادب و تہذیب کا نتیجہ
 بنے جتے کہ اگر کوئی شخص کسی کے نار و اکسر شان کرے تو
 اصل کی فضیلت میں کچھ و سرق نہیں آتا بلکہ کاسر

۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

نالایق ٹھہرتا ہے چنانچہ جو وضع اپنی موضوع لہی خلا
 ہوتی ہی تو اسی ناموضوع کہتے ہیں لاکن حکام کی ذوا
 چونکہ زیادہ تر مشر اور بیش تر باخط ہے اسلئے ایک

خاص داب اُنکے حاضر باشی کا ہی لکھا جائیگا

داب حرکت سکون

رقا میں متانت سادگی خاموشی میانہ روی چاہئے

اسی طرح بیٹھنے میں جگہ اور طرح کا محاذ ضروری

تاکہ اپنا اور اوروں کا حفظ مراتب ہی مگر صدر کی جگہ

سرداری و فضیلت کے بغیر ہرگز سزاوار نہیں ^{حقیقت} لڑنا و

و بچلے سے اپنے منصب کی خلاف جگہ بیٹھ جائی تو

علم و اطلاع پر اپنے مناسب جگہ آ بیٹھے جو کسے وجہ سے

اسکے مناسب جگہ گنجائش ہو تو کشادہ خاطر پہرائی لیکر
 آدمیوں میں کسی بکروہ حرکت (مثلاً قبضہ مارنے ڈکا
 لینے کہنکارنے ناک سنکنے دانت کریدنے وغیرہ) کا
 ارتکاب نہ کری اسی وجہ سے تنہائی میں سونا لازم ہے کیونکہ
 سونیکے حالت میں اکثر ایسے افعال صادر ہوتے ہیں
 جنکا انکشاف ندامت و خفت کا موجب ہوتا ہے

داب کلام

سوچنے سمجھنے بغیر نہ بولے فحش و بد گوئی و کذب ہرزہ گوئی
 طعن و تعلق متسخر و قطع کلام سے بچے مختصر و دلچسپ و مفید
 و معقول بات کہی اگر مخاطب ایک ہو تو اسکی سماعت کے وقت
 اور جو مجمع ہو تو انکے سینے کے موافق آواز سے کلام کرے

لیکن سامعین کی طبع کے ناگواری کا لحاظ و مطلب کے
 ادائیگی کا خیال رکھی جتنے کہ بات کا جواب بی پوچھے بند
 اگر کوئے استفسار ایسے جماعت سے کیا جائے جس میں
 خود ہی ہو تو اور ون کا منظر و جماعت کا متفق ہے
 اور جو مصلحت و ضرورت کے وجہ سے اختلاف ہے
 پیش آئے تو اور ون کے کلام پر معترض نہ ہو بلکہ
 اپنے مدعا کے اثبات کے واسطے اسکے موافق مثال و نظیر
 گزرائے ہمیشہ سابقین و لاحقین کو غائب و حاضر
 کلمۃ الخیر (یعنی دعا و ثنا) سے یاد کرے

فائدہ

دیوانوں مستون لڑکون نامہذبون سی مخاطب ہونا

منع ہے لغزشِ سخن کلام کرنے میں بہت آفات
ہیں اور کم گوئے میں نہایت مصلحت و حکمت

دابِ طعام

بزرگوں و سرداروں کی دسترخوان پر خود کسے امر میں

سبقت نہ کری متوسط حالت سے اس طرح کہانی کہ کسی کو کراہت

نہ آئی اپنی حاجت و خواہش پر اور ونکی حاجت و خواہش کو

فائق یا برابر جانی کسی شے کا آٹھال بننے لار و لاکہ کا عال سے

فائدہ

اشتہاد و تمہ ہے ایک کا ذب جو لذات کی غرض سے نفس کے

طمع فاسد ہی دوسری صادق جو بدلانا تحلیل کے ضرور

سے جسمانی عضا کی طلب ہی اشتہا صادق میں اس کے

موافق سریع لہضم صالح الکی موس کثیر الغذا کہانا کہانی
 بلکہ غذائیں اور انکے اوقات و مقدار طب کے قاعدہ اور
 وقت کے مصلحت پر تقسیم کرے تاکہ اسکا ثقل کاہلی کا سبب
 اور محنت کی حرج کا باعث نہ ہو مثلاً ناشتہ غذائے
 دوائی (یعنی چائے آشجو پاودہ وغیرہ) سی کیا جائے
 مگر تبدیل غذا یا تھلیل مقدار سے ہضم کے صلاح
 ملک و موسم و سن کی رعایت کی ساتھ عمل میں لانا

حکایت

عجم کے کسے بادشاہ نے ایک طبیب جاذق جناب رست
 مآب حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی خدمت بابر
 کت میں ہدیہ کے طریق بھیجا تھا مدت تک طبیب حاضر رہا

نہایت اخلاص
 ۱۰

مگر علاج کا اتفاق نہوا آخر شش طبیب نے رخصت طلب
 کے اپنے رخصت فرمایا طبیب نے بادشاہ کے حضور
 میں حاضر ہو کر عرض کیا واماں بیماری نہیں ہوتے
 میرا مہنا بیکار تھا اس واسطے رخصت ہو آیا بادشاہ
 نے بیمارے ہونے کا سبب پوچھا طبیب نے
 جواب دیا عرب کمال شہتہا میں کہاتی ہیں ہوڑ
 بہو کے رہتے ہیں ہمیشہ ریاضت کیا کرتے ہیں۔

داب لباس

عقلاً نقلاً سما بدن کا ستر لازم ہے اور برہنگے
 ناپسندیدہ و معیوب چنانچہ بقدر مہذب و شایستہ
 اشخاص ہیں اسی قدر انہیں ہر ایک عضو و محل و موقع

کے لباس جُدا جُدا ہیں لیکن اُنہیں مصدحت و
 ضرورت کا خیال کرنا لا بُد ہے مثلاً شبِ خوابی کے
 لباس میں راحت و آسائش ہو اور صبح سیر و ملاقات
 کے لباس میں متانت و سادگی جنات کے لباس میں
 حفاظت و مضبوطی و چپتے دربار کے لباس میں شوکت
 اور اپنے پیشے کے مناسبت ملحوظ رکھنے چاہیے

دابِ سلاطین

حکمائے حکام کے ذوات کو آگ کے مانند مفید و مخوف
 بیان کیا ہے اُنکے تقریب سے اجتناب لکھا ہے اور رکھا ہے کہ
 اگر بضرورت شدید مرتکب بھی ہو تو کمال دیانت و
 عیانت ادب و تہذیب خیر خواہی و خوشے و غاواہی

و جان نثاری سے اُنکے مہمات انجام دیکر ممنونے
 و مشکوری قناعت و رضا عمل میں لانی کیلئے ہر ایک
 شایستہ شخص اُس منصب بزرگ کا شایان مستحق او
 متوقع و متلاشی ہوتا ہے جس پر مجوز کے تجویز سے اہلکا
 مقرر ہوا ہے لہذا ہر دم بلا عذر اُنکے فرمان بردار پر
 بجان و مال مستعد رہے علاوہ ازین یہ نوع آمر بحت
 مکلف بالخیر آ یہ کر میہ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَا
 اُولِ الْاَمْرِ مِنْكُمْ کے موضوع لہ حقیقہ محترم و افعی مطاع ہے
 مگر حق سے اختلاف اور خیر سے انحراف کی شکل میں
 تا با مکان اُنکے متابعت سی پہلو ہتی کرے بکایہ لفظ
 اچیل انہیں ہے اُس سی باز رکھے لاکن اصرار و اجبار کے

علم کے اور اپنے امور کے اور احاطہ کرنا

حالت میں ناچار و متعذر ہے لغیر من اُنکے ستر
 معائب اظہار محاسن برحت رسالی عظمت دانے
 میں مبالغہ شیر بجانائے حتمی کہ اُنکے معاملہ ^{من}
 ترجیح و تقدس اُنسے منسوب اور خطا و تقصیر اپنے
 طرف معطوف کرے کیونکہ مرجح کے مقابلہ میں
 تساوی اور حاکم کے معاملہ میں تنصیف ناجائز
 و مستنہج ہے گذشتہ ازین خطا پر عتراء
 و انفعال عتاب سی مخلصے کا وسیلہ اور تقصیر
 اقرار و خجالت تشدد سے نجات کا ذریعہ ہے

تعلیم

بچوں کو اُنکے زبان میں پہلے علم حکمت پڑھائیں

بعدہ کو لے کر فنی فن جسکے جانب طبع میلان و
مناسبت پائین معہ ایک اور مروج زبان کے
سکھائیں تاکہ تحصیل کے آسانی و معاشکے فرغت ہو سکے

فائدہ

تحصیل کے فرغت کی بعد بچوں سے بے ضرورت

بہے مصلحتاً انکے مکتبہ کے ذریعہ سے روپیہ حاصل

کرائیں کہ معاش کے اکتساب کا ملکہ اور اس

فنی میں کامل مہارت ہو جائے بلکہ انکی شاد

انہیں کے ذمہ مستر فرمائیں یعنی اپنے

شاوے اپنے روپیہ کے صرف سے وہ اپنی

کریں تاکہ شعور و بلوغ کے زمانہ سے ایک

مکتبہ

لفسانے تقاضا ڈالتے لیاقت اور صفائے وقعت
کے واسطے ہمیشہ وہ مردم اُن پر معین رہتے

نہشباہ

اولاد کے نالایقہ و بد فطرتے و لاعلاجی کے
حالت میں اُنہیں عاق کر دے ورنہ اُنکی بد اعمالی
کے پاداش میں خود بہے شریک ہو جائے گا

آہوین فضل

والدین کے حقوق کی بیان

جو کہ والدین کا بقا اولاد کے شعور و قوف کی تک
اکثر یہ رہتا ہے اس واسطے والدین کے حقوق کا بیان
یہی اُجب ہوا واضح ہو مولود کے اولے سبب والدین

انکی پرورش مولود کی بقا و تکمیل کا موجب اس صورت میں
 خدا و رسول اور بادشاہ عادل کی بعد والدین کا
 رتبہ و حق سب سے زیادہ و فائق ہے اس لحاظ سے
 انکی نصیحت و نصیحت بجالاتی اور خدمت و اطاعت و تعظیم
 کرنے چاہیے چنانچہ اسکے مصداق یہ آیه کریمہ ہے
 اَنْ لَا تَعْبُدُوا الْاِلٰهَ اِثْنًا وَّ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا

فائدہ

باپ کی تعظیم و حقوق سے استاد کی حقوق و نصیحت بہت
 زیادہ ہیں چنانچہ اسکا مصداق سلطان سکند کا یہ قول ہے
 لان ابی کان سبباً لِحیوة الفانیة
 لان معلنے کان سبباً لِحیوة الباقیة

انکی پرورش مولود کی بقا و تکمیل کا موجب اس صورت میں
 خدا و رسول اور بادشاہ عادل کی بعد والدین کا
 رتبہ و حق سب سے زیادہ و فائق ہے اس لحاظ سے
 انکی نصیحت و نصیحت بجالاتی اور خدمت و اطاعت و تعظیم
 کرنے چاہیے چنانچہ اسکے مصداق یہ آیه کریمہ ہے
 اَنْ لَا تَعْبُدُوا الْاِلٰهَ اِثْنًا وَّ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا

نورین فضل

خدام کی تدبیر کے بیان میں

جو انسان اپنے بیقلے و زادانے سے کوئے حروف
 آپکے اعانت کی واسطے نہیں کر سکتے وہ اہل متیان
 کے خدمت گزارى کے مستحق و سزاوار ہیں تاکہ
 ممتاز اعانت ہر صر من (یعنے اُنکے لیئے کسب عیش)
 کریں اور وہ اُنکے خدمت بالذات (یعنے
 محند و مومن کے امورات خانہ دارے)
 انجام دین اس صورت میں اپنے امورات
 کے انجام دینے کے لیاقت خدام میں اول دیکھ لینا
 چاہیئے کیونکہ وہ اپنے کم ہنمے و عسر عرض کے

سب سے مجبور و معذور ہیں پہر اُنکے ضروریات کا
 تمامہ کفیل ہونا لازم ہے حتیٰ کہ وہ تنگ و
 حیران نہ رہیں بلکہ رعایت چشم پوشے عسفو
 فہمائش و عنیہ اپنے اپنے موقع سے اُنکے ساتھ
 ملحوظ رکھے تاکہ اُن میں دل سوزے خیر خواہی
 رفاقت محبت پیدا ہو جائے اگر اسپر یہ خطا
 برخطا عمدا کرین تو اس صورت میں تمام سیاستوں سے
 جدا کرنا اچھا ہے کہ واسطے خدام عضا کے مانند ہیں
 اور لاعلاج و مؤلم عصبو کے کوئی تدبیر قطع سے بہتر نہیں
 مگر یہ علاج کل اصلاح کے تدابیر انتظار کے بعد
 کیا جائے کہ واسطے کہ قدیم خادم کے صفت ہے

تیسرا مقولہ سو سو پہ کتاب سیاست ملکر سیاست کے بن پان

پہلی فصل

تمدن کی ضرورت کے بیانیہ

ہر ایک موجود کے واسطے ایک طرح کا کمال ہے

بعض موجودات کا کمال پیدائش سے آنکی وجود کے

ساتھ لاحق ہوتا ہے وہ اجرامِ علوی ہیں اور

بعض موجودات کا کمال انکے وجود کے بعد

ہوتا ہے وہ اجسامِ سفلی ہیں جس موجود کا کمال اس کے

وجود کے بعد عارض ہوتا ہے اسکو نقصان سے

کمال کی طرف طبعی حرکت ہے اس حرکت میں آپسی

اعانت مطلوب ہوتی ہے اعانت کی تین طریقہ ہیں

بِالْمَادَّةِ بِاللَّامِ بِالنَّحْدِ مَت بِالْمَادَّةِ وَهِيَ كَمَا مَعَانِ
 اعانت کی بعد معین کا جز ہو جائے مثلاً غذا کے
 امداد اجسام نامیہ میں۔ بِاللَّامِ وَهِيَ كَمَا كَوْنِي شَيْءٌ
 امداد کا وسیلہ و واسطہ ہووے۔ مثلاً پانی کی
 امداد قوتِ غازیہ میں۔ بِالنَّحْدِ مَت وَهِيَ كَمَا كَمَا
 فِعْلٌ دُوسَرِے كَمَا كَمَا كَمَا كَمَا كَمَا كَمَا كَمَا كَمَا
 آفتاب کی امداد موالیہ ثلاثہ میں لیکن بِالنَّحْدِ مَت
 دوسم ہے ایک وہ کہ جسکے فعل کی غایت خدمت ہو
 مثلاً غلام کی خدمت اپنی صاحب کے لئے یہ خدمت
 بالذات ہے۔ دوسرے وہ کہ جسکے فعل کی غایت
 کوئی اور امر ہو مثلاً چرواہے کی خدمت اپنی مویشی

دوسم ہے ایک وہ کہ جسکے فعل کی غایت خدمت ہو

کی واسطے یہ خدمت بالعرض ہے جو کہ ان اقسام کے
 اعانت تمام اجسام سفلی میں باہم علوم ہوتی ہے بلکہ
 اوسکے بغیر ان کا بقا و کمال محال اس بنا پر انسان ہے
 بذات واحد بدون آپسکے امداد کے اپنی ضروری ہمت
 (یعنی غذا لباس مکان وغیرہ) ہرگز انصاف نہیں کر سکتا
 اگر بالفرض ان ضروریات سے صرف ایک غذا کا ہی
 تنہا اہتمام کرے تو پہلے آلات کی مادہ کی فراہمی یعنی
 آہن چوب وغیرہ کی (اونکے معدن و منبع سے اسکے ذمہ
 عاید ہوگی پہرا نجانا بعد و قلبہ ان کے آلات کی تیار
 لازم آئی گے اسکے بعد زراعت اور اسکے جملہ مراتب
 ابتدا سے انتہا تک تنہا پوری کرنی پڑیں گے تو کیونکر
 فضل

فضل تک ایک آدمی یہہ تمام امور انجام دی سکے گا
 اس واسطے وہ بالطبع مدنی ہے تاکہ آپکے اعانت کے
 وسیلہ سے اپنی ضروریات رفع کرے یہہ ہے
 فضیلت ہے چنانچہ حکمانے لکھا ہے
 فضیلت الفلاحین هو التعاون بالاعمال فضیلت
 التجار هو التعاون بالاموال فضیلت المملوک هو
 التعاون بالارای السیاست فضیلت الالہین
 هو التعاون بالحکم الحقیقہ ثمہم جمیعاً یعاونوا
 علی عمارة المدن بالخیرات والفضائل

دوسری فصل

مدین کی ماہیت کے بیان میں

مجموعہ فضیلت
 مدنیوں کے
 اعمال کے
 سودا گروں کے
 فلاحیوں کے
 باوجود مدنیوں کے
 مدنیوں کے
 عیسویوں کی
 ساتھ مدنیوں کے
 اشیا کے
 مدنیوں کے
 مدنیوں کے
 مدنیوں کے
 اور مدنیوں کے

اپنے اجزا سے علامہ ہر مرکب کے واسطے ایک طرہ کی
 خاصیت حکم صورت الگ الگ ہے جسکی رو سے
 ان میں فرق و امتیاز ہوتا ہے اسی قاعدہ پر انسانے
 اجتماع کے لیے ہی اسکے اشخاص سے جدا ایک طرح
 کی خاصیت حکم صورت ہوتی ہے جیسا کہ انسان کے
 ارادی افعال دو قسم ہیں ایک خیر دوسرے شر
 ویسا ہی اجتماعات ہی دو قسم ہیں پہلی قسم
 نیکی کے سببے دوسری قسم بدی کے باعث سے
 قسم اول کو مدینہ فاضلہ کہتے ہیں قسم ثانی کو بد
 غیر فاضلہ یہ مدینہ اپنے حسب حالت (یعنی مختلف
 طور و ن اور قسموں پر) جدا جدا ناموں سے نام د

ہو سکتا ہے لیکن مدینہ فاضلہ ایک ہی قسم ہے کیونکہ
 رستی و نیکی کا ایک ہی طریق ہے مدینہ فاضلہ
 ان لوگوں کے اجتماع کو کہتے ہیں کہ جو نیکیوں کے
 حاصل کرنے اور بدیوں کے دور کرنے میں مصروف
 رہتے ہیں ان کا اعتقاد و خلقت کے مبداء و منہج
 و انسانی حالت میں رستی کے سبب سے باہم
 مطابق اور ان کے افعال انسانی بقا و نفسانی
 کمال کی غرض سے تہذیب و سیاست پر مبنی
 ہوتے ہیں اسوجہ سے اختلاف و تغیر حالات میں
 بھی اس جماعت کے فعلوں کی علت غائی ایک ہے
 اور فکر و خیال آپس میں موافق اگرچہ یہ افراد مختلف

مدینہ فاضلہ
 .
 مدینہ فاضلہ
 مدینہ فاضلہ

اوقات یا متفرق مقامات میں جدا جدا ہوں مگر
 حقیقت میں متفق و متحد پائے جاتے ہیں انکی مثال
 لباس طعام کے اقسام ہیں کہ باوجود مختلف المات
 ہونے کے انکی غایت و منفعت میں اختلاف نہیں ہوتا
 مدینہ فاضلہ ان پانچ جماعتوں سے مشتمل ہوتا ہے
 ایک حکما کی جماعت جو تہذیب و ثنائی کے سبب سے
 فضل و اکمل ہوتی ہے انکا کام موجودات کے
 حقیقت کا جاننا ہے مدبر مدینہ انکو کہتے ہیں دوسرے
 علما کی جماعت جو علمی فضیلت کے باعث سے بزرگ
 ہوتی ہے ان کا کام درس و تدریس ہے و حفظ مدینہ
 انکو کہتے ہیں تیسرے شجاعون کی جماعت جو شجاعت

صحیح
 نسخہ
 ۱۰

کی وجہ سے اشراف ہوتی ہے انکا کام ملک کی حفاظت
 اور لڑنا ہے حامی مدینہ انکو کہتے ہیں چوتھے پیشہ ورو
 جماعت جو فنون شریفیہ کے ذریعہ سے معزز ہوتی ہے
 انکا کام وکالت مساجت سیاق وغیرہ ہے مقدران
 مدینہ ان کو کہتے ہیں پانچویں اہل حرفہ کی جماعت جو
 مال کے وسیلہ سے ممتاز ہوتی ہے انکا کام تجارت
 و صنعت وغیرہ ہے مالیان مدینہ ان کو کہتے ہیں او
 جو لوگ کہ آلات کے طور سے ان جماعتوں کے کام
 میں آتے ہیں وہ جداگانہ ذکر کے قابل نہیں۔

فائدہ

مدینہ فاضلہ میں خیرات مشترک یعنی صلاح و فلاح کے سبباً

(مثلاً نہر-تالاب-بند-پل-نل-تار-ریل-سڑک
 ڈاکخانہ-مسافر خانہ-شفاخانہ-محتاج خانہ-عجائب خانہ
 کتب خانہ-رصد خانہ-کالج-چھاپہ خانہ-تربیت خانہ
 سلج خانہ-حصار-حربی مدارس-ہتھامٹی مجالس
 تجارتی قانون-ملکی گوڈام-دخانی کارخانہ وغیرہ)
 موجود کیے جاتے ہیں تاکہ امن ورفاہ کے سبب سے
 ہر ایک اپنے کسب کمال کا موقع پاوے۔

تیسری فصل

محنت کی تقسیم و تالیف و تکمیل کے بیانیہ

اپنی محنت کی آپ تالیف و تکمیل کریں تاکہ اس سے خود
 متمتع ہوں اور ملکوں کی صرف کارروائی ہو سکے

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ورنہ نامتق (یعنی غیر ملک کے آدمی) اُسکے نفع میں
 شامل و داخل ہو جائیں گے چنانچہ عمدہ قسم کا اناج
 نیل تھینا سورا پیمین اوسط نرخ پر ہندوستان سے
 انگلستان جاتا ہے مان سے وہ ہی صاف ہو کر
 تھینا تین سورا پیمین اوسط نرخ پر پہرتا ہے۔
 اس صورت میں اس کے درجہ کا شریک انگلستان
 ہو گیا اور بارگشتگی کا خرچہ نادانی کا جرمانہ مسترد
 دیا جاسکتا ہے بلکہ غیر ملک کے آدمی زیادہ نفع
 ادا ہائیں گے کیونکہ علم انتظام مدن میں یہ مسئلہ بہت
 کیا گیا ہے کہ پیداوار میں مصلحت محدود اور مصنوعاً
 میں نامحدود ہوتا ہے رہی محنت کی تقسیم و تالیف کے

فوائد ڈاکخانہ کے احوال کے ملاحظہ سے کما حقہ ظاہر
 ہو جاتے ہیں کہ کیسا سخت و دشوار کام کیا ہے
 آسانی و خوبی سے انجام پایا ہے اس بنا پر اپنی
 ضروریات اور اسکے متعلقہ کاروبار کے الگ الگ
 اجزا ایک ایک جماعت پر اسپین تقسیم کریں کہ سوا
 ایک آدمی سے ایک کام کابل ہو سکتا ہے پھر ان کی
 مصلحت و ضرورت اور دوری و تعداد کی مناسبت کے
 لحاظ سے ان کے مساکن و امکانہ مقرر فرمائیں تاکہ اشیا کی
 تکمیل اور محنت کی تقسیم و تالیف ملک میں بخوبی ہو جائے
 فائدہ

کا خانہ نوین جہاں مشقت کے جگہ حتی المقدور کلین اور سنج و خیرہ کا کام

۴
 قیام کو ہیں

۴
 ڈاکخانہ

میں لائین کیونکہ انکے ذریعہ سی خرچ کم اور کام زیادہ ہوتا ہے

چوتھی فصل

سلطنت کی ضرورت کے بیان میں

ملاک کے امن و آزادی کے لیے سلطنت وضع کی گئی ہے

کیونکہ انسان کے ارادے اور خواہشیں متباہن ہیں جنکی وجہ سے

ان میں اختلاف ہوتا ہے اور ہر ایک اپنے مقصد کے لیے

جداگانہ توجہ و سعی کرتا ہے مثلاً ایک شخص کا ارادہ لذات کی

تحصیل ہے اور دوسرے کی خواہش نعمات کی فراہمی اگر ان دونوں کو

بلا مداخلت انکے طور پر چھوڑ دیا جائیگا تو امداد کی حکمہ عنان

کریں گے لذات کا محصل اپنے مقصد کے واسطے اور نعمات کا

جلب اپنے مطلب کے لیے قاتل دشمن لا یعقل مدعی ہونگے

اس واسطے ایک عاقل و عادل محافظ مطلوب ہوا تاکہ
ہر ایک کو اُسکے مرتبہ پے قائم کر کے اُسکے حق پر فائز
کر دے اسی ضرورت سے سلطنت کی حاجت ہے۔

فائدہ

مدین کے تمام اقسام میں اس قوت کی زیادتی و کمائی
جو اُنکے بنا کی غرض ہوتی ہے ریاست سیاست مقرر ہے
جو کہ اجتماع کے بنا کی غرض بجز انسانی کمال و نفسانی
اعتدال کے واقعی اور نہیں ہو سکتی اس واسطے
حقیقت میں انہیں فضائل کی زیادتی و کمائی
سیاست ریاست کا حصہ ہے۔

پانچویں فصل

سلطنت کی ماہیت و اقسام کے بیان میں

سلطنت کا لفظ ان نظم و نسق ملکی کے اختیارات پر دلالت

کرتا ہے جن کی رو سے رعایا کے جان و مال کی حفاظت

کی جائے اور ان میں حقوق و محصولات قرار دی جائیں

اگرچہ اسکی پابندی تمام ممالک کے باشندوں نے بجا لیا

برضا تسلیم کی ہے۔ واضح ہو سلطنت دو قسم کی

سلطنت ظالمہ جس میں شاہی اختیارات نامحدود ہیں حکومت

کے اس طرز میں امن و آزادی عدل و رفاہ کی ہرگز پابندی

نہیں بلکہ بادشاہ کی مرضی و خواہش اور غیظ و غضب کا

بجائے اتباع ہے اسی سبب سے رعیت نہایت ناتوان و خائف

بلکہ غلامی و قید کی حالت میں رہتی ہے بادشاہ کے خلاف

مرضی کوئی قول فعل نہیں کر سکتے اس واسطے سلطنت کے
 معاون نہیں ہوتے حتیٰ کہ منافقانہ لبر کر رہے اسلئے
 سلطنت ہمیشہ خطرناک حالت میں پڑتی ہے دوسرے ^۲سلطنت
 عادل حسین شاہی اختیارات محدود دین حکومت کی اس
 طرز میں امن و آزادی عدل و رفاہ کی لبر پابندی ہے
 بلکہ بادشاہ کی مرضی خواہش اور غیظ و غضب کا مطلقاً
 دخل نہیں اسی سبب رعیت نہایت توانا و مطمئن بلکہ خود
 مختاری و آزادی کی حالت میں لبر کرتی ہے بادشاہ
 بخوف اپنے مصالح و مضار کی بابت جھگڑ سکتی ہے ایسا ^{سط}
 سلطنت کی حامی ہوتی ہے حتیٰ کہ دوستانہ برتی ہے
 اسلئے سلطنت کی حالت ہمیشہ مستحکم رہتی ہے یہہ سلطنت

دو قسم پر منقسم ہے ایک وہ کہ ملک کی حکومت کسی ایسے
 اصل و طریقہ کے بموجب ایک فرمان روا کے اختیار
 میں ہوئے جسکی فرمان برداری رعایا پر تا تبدیلی
 طرز حکومت واجب و لازم رہے حکمرانی کے آئین ^{صنع} جو
 کرنے میں ارکان دولت دخل پائین حکومت کی
 اس طرح سے حکمران کو خود مختاری مملکت میں نہیں ہوتی
 حتیٰ کہ اس کے اختیارات و ذات مقررہ طریقہ کے پابند رہتا
 ہیں اگر وہ اسکی پابندی سے انحراف کرے تو فرمانروا
 فرمان داری سے رعیت آزاد ہو جاتی ہے پھر اسکو ^{میت} حکومت
 استحقاق و منصب باقی نہیں رہتا یعنی وہ معزول کیا جاتا ہے
 چنانچہ اسلامیہ خلافت اسکو سلطنت نوعی کہتے ہیں دوسرے

وہ کہ ملک کا بند و بست کسی عقلی یا نقیے قانون و
 قاعدہ کے مطابق رعیت کے قبضہ میں ہو و سلطان
 حقوق و محصولات سے وہ آزاد رہے سلطنت کے
 امور اتلکے چندے سے نوبت نوبت اس کے
 اشخاص انجام دین خاص و عام کی مصلحت کی موافق
 آپس کی رضا و شورہ سے انتظامی ضوابط و صنع
 کرین چنانچہ اگر مکن سلطنت اسکا و سلطنت جمہوری کہتی ہیں

چہٹی فصل

رعیت کی نگرانی کے بیان میں

شایستہ رعیت کی اختیار میں سلطنت کی کاروبار
 تفویض ہونی سے بے انتہا فوائد ظاہر ہوتے ہیں

یعنی عموماً رعایا کے دلون اور طبیعتون میں قومی
 حمایت جو شہ مارتی ہے حتی کہ ضرورت کے وقت
 سلطنت کی سبب حامی ہو کر مالی و شخصی امداد دیتے
 ہیں تمام دقتوں و خرابیوں سے سلطنت بچتی ہے
 اسکی کامل محافظ اور پوری فوادار فوج رعایا بن جاتے
 ہے اسوجہ سے اسکے بڑے بڑے مخالف اُس ہی ڈرتے
 ہیں چنانچہ اسکا مصداق خلافت راشدہ کا
 احوال اور مہذب رعیت کی اختیار میں سلطنت کے
 امورات سپرد ہونے سے وہ ہی سلطنت کا ایک
 بڑا دشمن ہو جاتی ہے چنانچہ اسکا مصداق سن اٹھارہ سو
 اکہتر عیسوی کا فرانسیسی انقلاب مگر ناشائستہ رعیت کے

یعنی خلافت صحابہ کرام

قوت سلطنت کے مضرت کا قوی سبب ہوا کرتی ہے
 چنانچہ اسکا مصداق ہندوستان کی محمد شاہی
 طوائف الملوکی اسواسطے رعیت کی حالت کی نگرانی
 سلطنت پر لازم ہے یعنی جس قدر اس میں
 شایستگی و تہذیب پائے اسی قدر حکمرانی کے
 اختیارات میں اُسکو ذخیل و شریک فرمائے

ساتویں فصل

سیاست کی ماہیت کی بیان میں

سیاست دو قسم ہے ایک سیاست ناقصہ جسکی
 غرض خلقت کی حکمرانی اسکا طریقہ ظلم و غلبہ ہے اسکا
 لازمہ سلطنت کا تزلزل اور رعیت کی دشمنی دوسرے

سیاست فاضلہ جس کے غرض خفاقت کی تکمیل اور کاظمیہ
 حکمت عدالت ہی اس کا لازمہ سلطنت کا احکام
 اور رعیت کی دوستی سیاست فاضلہ حکمرانی
 کے کلیات کی اصلاح کرنی ہے اس مجموعی ہیئت کے
 دوستی کے واسطے جو افراد انسانی کے جمع ہونے سے
 حاصل ہوتی ہے اسکے دو طریقہ میں ایک وہ
 مذہبی فرقہ پرستی احکام کے بموجب اس کا حصر کیا
 جائے دوسرے وہ کہ ملک ہش مندوں پر وقت کے
 مناسب اس کا تقرر عمل میں آئے تاکہ افراد انسانی کے
 مجموعی کی تالیف و ترتیب حکمت عدالت پر بنا جائے
 اور انسانی افراد اسکے ذریعے سے اپنے کمالات کی تکمیل

طرف متوجہ ہوں یہ سیاست چارہل پر مشتمل ہے

پہلی اصل

ملکی قانون کی ماہیت کے بیان میں

واضح ہو قانون حقوق کی اثبات دستاویزات کی تحت

نالشات کی ارجاع جرائم کی سرآمدات کی انفصال

محصولات کی تقرر کا دستور ہی اسکی تجدید تبدیل

تیسرے نسخے ضرورت کے بغیر جماعت فاضلہ کی اجماع کی بدو

ممتنع ہی مگر سخت ضرورت میں جماعت فاضلہ کی مشورہ

سی ملکی قوانین کی ترمیم و تیسرے نسخے تجدید و تبدیل کی جانی

اسکا مسودہ ایک مدت معتد بہ تاک شہیر دیا جائے

اس غرض سے کہ جس کسی کو جو کچھ عذرات اسکی بات

جمعہ ۱۰
۱۰
۱۰
۱۰
۱۰
۱۰
۱۰
۱۰

ہوں اس معینہ مدت میں پیش کر کے کیونکہ قانون
 حقیقت میں رعیت و سلطنت کا باہمی معاہدہ ہے
 نہ تھا ایک فریق اسکی تجدید و تیسخ کا مختار اور
 اس مقررہ مدت کے گزرنیکے بعد نہ دوسرا فریق
 عذر پیش کرنے کا مجاز اسی طرح پر سخت ضرورت میں
 جماعت افاضلہ کے صلاح سے ملکہ قانون کا مسوہ
 تبدیل و تجدید کے واسطے رعیت سلطنت میں پیش کرینکے
 مستحق ہی اور بشرط نظم و نسق ملکہ میں فتور ہونے
 کے سلطنت اُسکے رواج دینے کے ذمہ دار۔

دوسری اصل

ملک میں امن و آزادی قائم کرینکے بیابن

۲۰
انتظام

۲۱
قاعدہ ۱۲

عموماً تمام انسانی خواہشیں قوت سی فعل میں لائے
 جانے مطلق آزادی ہے مگر یہ آزادی دو قسم ہوتے
 ہے ایک آزادی نا جائزہ جسمین ملکی قانون کی مخالفت
 کی جاتی ہے اسکا لازمہ جبر و جفا ہے دوسرے آزادی
 جائزہ جسمین ملکی قانون کی متابعت رہتی ہے اسکا
 لازمہ امن و رفاہ ہے جائز آزادی کی رو سے
 انسانی افراد تین قسم ہیں ایک آزاد مطلق جو اپنے
 ذوات و حقوق کے خود مختار ہیں۔ (مثلاً صحیح
 حر و غیرہ) دوسرے مطیع جنکے ذوات و حقوق
 کسی اور کے متعلق ہیں (مثلاً محکوم و ملازم وغیرہ)
 تیسرے مجبور مطلق جنکی ذوات و حقوق کسی دوسرے

کے تحت میں میں (مستلحا جبکہ و مجبوس و غیرہ) سعوت
 میں ہر ایک اپنی حد اسکے سوا حق میں و آزاد ہو
 مستحق ہو اور اسکا نشانہ کہنا ضرور ہے ورنہ علی غایت
 ذات کی اعلیٰ اور زیادتی اور رون کے لئے ظلم ہوگی

تیسری اصل

انسانوں کی ذاتی قابلیت کے بیا مین

ہر ایک شخص کے افعال و احوال پر نظر کر کے اسے
 موافق انکا مرتبہ و غیرہ معتد رکھیں کیونکہ انسانوں
 افراد کے ساج تین قسم پر منقسم ہیں ایک وہ کہ بطبع
 نیک ہوں اور آئنی نیکی اور رون تاک پونچھ
 یہ لوگ جہنم و سزاخانہ میں ان کو حکم اسے میں

۱۰۲۷

۱۰۲۷

ذلیل و شریک کرین تاکہ بخوبی خیر پونجائین
 دوسرے وہ کہ نہ بطبع نیک ہوں اور نہ بدیہہ لوگ
 مامون و محفوظ ہیں انکہ آزاد رکھیں تاکہ حسب قابلیت
 اپنے کمال پر فائز ہو جائیں تیسرے وہ کہ بطبع شریک
 ہوں اور انکے شرارت اور خون تک پہنچے
 یہہ لوگ شریر و رذالہ بین النہر ذالت چھوڑا
 یا انہی ملک پاک کرین تاکہ انکے شر سے اور محفوظ
 بین گجریم کی مقدار و مراتب کی لحاظ سے سزا
 معین فرمائیں یعنی پہلے مرتبہ جرم کی ارتکاب
 قید و بید کی سزا تندیہ و تہدیدے واسطے اور دوسرے
 مرتبہ جرم کے ارتکاب پر عجلہ بطبع و عفو سزا

کی سزا ملک کی رفاہ کے لئے دین لیکن عفو و چشم پوشی
 انکے حق میں ہرگز روا نہیں کیونکہ جرم کی سزا حقیقت
 میں آئندہ کا پند و نبت ہے نہ کہ مافات کی تلافی

چوتھی اصل

حقیقت کی حفاظت کی بنیاد

حقیقت کا زوال دو طریقہ پر ہوتا ہے ایک ضمانت

سے مثلاً بیع قرض بخشش وغیرہ دوسرے جبر سے

مثلاً چوری زبردستی دغا بازی وغیرہ بنیاد

سے ہر ایک کی واسطے جدا جدا حکم و شکل معین ہیں

چنانچہ پہلے طریقہ کے لئے انتقال کی صلاحیت اور

دوسرے طریقہ کے واسطے ناجائز حیثیت شرط ہے

چوتھی اصل

بنیاد

پس ہر ایک صورت میں ذمی حق کو واجبی معاوضہ
 پونہچا نا چاہیئے صلاحیت انتقال کی تعریف یہ ہے
 کہ مملوہ شے مکمل و جائز طور سے تحت مین آئی ہو اور
 حیثیت نا جائزہ کے تعریف یہ ہے کہ مقبوضہ شے
 ممنوع یا ناقص طور سے دخل کے گئے ہو۔

آہوین و فضل

جنگ کے کلیات کی بیان میں

دشمنوں سے رہائی کے دو طریقہ ہیں ایک
 ملاحظت مدارا دوسری تسلیم و قمع مدارا کا
 مژہ دوستی و مروت ہی اور جنگ کا نتیجہ
 فتح و شکست لیکن منہج کے صورت میں ہے

۴
 جنگ کی کلیات

۴
 جنگ کی کلیات

وقت وزیر بارے سے کہ جنگ کا لازمہ ہے
 مفر نہیں اس واسطے حتیٰ المقدور نہ لڑے
 حکمت عملے سے کام نکالے چنانچہ تاریخ حکما
 میں اسکے موافق سکندر اعظم کا حال لکھا ہے
 کہ سلطان سکندر دارا کے ملک پر جب غلبہ
 ہوا اور جنگ کا سامان اہل عجم کے پاس کثرت
 سے دیکھا انکے بیچ کئی مین فتنہ عظیم پایا
 تو خیال کیا کہ میرے یہاں سے جانے کے
 بعد یہ لوگ دارا کے انتقام پر جلد آمادہ
 ہونگے اس شورش میں روم کا ملک بھی
 ماتہ سے جائیگا ناچار ارسطو سے مشورہ کیا

حکیم نے صلاح دے کہ اُنکے خیالات متفرق کر دو
 تاکہ اُن کا معاملہ اسپین ہو جائے تم اُسے محفوظ رکھو
 اسی بنا پر سکندر نے ہر ایک کو جدا جدا حصے
 حکومت عطا کی اُس روز سے اردو شیر بارکان کے
 عہد تک جمیوں کو باہمی تنازع سے فرخت نہونے
 پائی مگر تاہم سلطنت کی امور اتہین جنگ کا پیش آنا
 ضروریات سے ہے اگر لڑے تو بادشاہوں کی
 معاونت اور ملک کی مشارکت ہی لڑے مگر جیسے
 بذات خود جنگ کا شریک نہو کیونکہ اگر فتح ہوگی تو
 کسر شان کا بدلہ ناممکن ہے اور جو شکست ہوگی تو
 مشارکت کی حالت میں تدارک کرنا مشکل ہو گا جیسا کہ

نیپولین بونا پارٹ ثالث فرانس کی بادشاہ کا
 سن اٹھارہ سو اکتیس کی لڑائی میں گرفتار ہوا۔

فائدہ

لڑائی کا سبب تغلب کا رفع یا ملک کی حفاظت چھین
 خیر کی اشاعت یا انتقام کے سوا کوئی اور امر نہیں
 ایسی صورتوں میں تمام مہذب آدمی معاون و شریک
 ہوتے ہیں اور تن آسانی و پہلو تہی و انہیں کہتے

نورین فصل

ردیفی عسکر کے ضرورت کی بیانیہ

وضع ہو ملک کی چار رکن ہوتے ہیں ایک اہل سیف
 دوسرا اہل قلم تیسرا اہل معاملہ چوتھے اہل صنعت انہیں

تالیفِ اعتدال اور ملکی مناسبت ملحوظ رہتی ہے یعنی ملکی
 وسعت اور باہمی ضرورت پر انکی تعداد قائم کی جاتی ہے
 اس بنا پر حافظ المدینہ کی تعداد وہ ہونی چاہی جو نامعلوم کے
 لئے برابر و مناسب ہو وی کیونکہ اعداد کی تعداد اکثر معلوم
 ہوتی ہے اور نامعلوم عدد کی لمبی کوئی تعداد مساوی و
 کافی نہیں ہو سکتے ناچار محافظوں کی تعداد محفوظوں کے
 برابر مطلوب ہوتی حالانکہ یہ امر سخت دشوار بلکہ قریب الحاصل
 ہے لامحالہ تمام ملک کی صحیح و سالم لڑکوں کو ایک مقرر مہینے
 تک جنگی قواعد سیکھنے کی لمبی مجبور کرین اور بعد انفرار
 اختیار دین لاکن اسکا شمار عسکری دفترین مرقوم مہینے
 کے واسطے عند الضرورت ملک کی حفاظت ملکوں سے

اور ملت کی حمایت ملتییوں ہی قرار دیتی تھی ممکن ہے کہ
 اس صورت میں معینہ تعلیم و تربیت اطفال کی سلطنت
 ذمہ داری تاکہ قواعد جنگ کی تعلیم و مسائل معاش کے
 اکتساب کی تالیف اور ملک کی حفاظت کا موجب ہو۔

فائدہ

صورت مذکورہ میں حربی مدارس کے جگہ تعلیم خانوں
 کے ساتھ دبستان قائم کر کے ان کے تمام
 اغراض اور کل مقاصد حاصل کریں یعنی سیر
 ہوا خوری کے اوقات میں لعب و بازی کی طور پر
 جنگی قواعد سکھائیں تاکہ ایک ہی مدت اور ایام
 طفولیت ہی میں دونوں مہم سے انفرغ ہو جائے

بہارِ تعلیم و تربیت

۲۰
 جلد ۱

خاتمہ

محبت کی فضیلت و ماہیت کے بیانیں

لے محمد کہ مقصد حسب المراد سرانجام پایا یعنی منشا کی
 تحریر نہ اتمام ہوا اب ختم کتاب براہ صواب محبت کے
 ذکر پر سخن نظر آیتا کہ اس سالہ کے ہر ایک مقالہ کو
 شامل حاوی ہووے کیونکہ محبت بحیثیت
 موجود العین لازمی اور بحیثیت مطلوب الغیر متعدی
 فضیلت ہی پس واضح ہو انسان اپنی بقا و تکمیل
 میں اعانت باہمی کا بالطبع محتاج و مائل ہی اسی وجہ
 سے اسکے تالیف و ترتیب کے لئے ایک جوہر
 (یعنی محبت و اتحاد) اسکے اصل آفرینش میں

۴۰
 دائرہ

۴۰
 دائرہ

ودیعت رکھا گیا ہے تاکہ اپنے کمال پر جو اس کے
 غرض و غایت ہے وہ فائز ہو جائے مگر شہوات و
 ملکات نفسانی کی تعدد و کثرت کی سبب سے انسانی
 افراد کے امزج مقبائل ہوتے ہیں اسی سبب سے اودیعت کا
 فقدان و وجدان افراط و تفریط اسکے شخاص میں پائے
 جاتی ہے اس واسطے بجائے اس اتحاد فطری کی ایک
 اتحاد صناعی (یعنی عدالت و انصاف) کے اُسے
 حاجت پیش آتی ہے تاکہ اُس کے تمام افراد اعانت کے
 حیثیت سے بمنزلہ ایک شخص کے عصا کی ہو جائیں
 اور وہ مجموعہ کمال مطلوب حاصل کرے لاکن جیسا اتحاد
 خلق کے واسطے وحدت و سلامتی لازم ہے ایسا ہے

" "

۲۰
 " "

کثرت و فساد کے لیے اتحاد و صنائع کے ضرورت
 بنا بران جب قدر ان میں محبت کے تفریط یا فقدان
 ہوگا اسی قدر نظام عالم کے قیام کے لیے عدالت کے
 حاجت پڑے گے یہیں سے اتحاد و خلق کے فضیلت
 اتحاد و صنائع پر ثابت ہوتے ہے ایک جماعت
 قدما و حکمائے محبت کی عظمت میں بہت مبالغہ
 کیا ہے حتیٰ کہ انسان اسم ہائے قرار دیا ہے
 اُس کے وجہ تسمیہ یون بیان کے ہے کہ انسان کا
 اشتقاق انس کی لفظ سے ہے انس کے معنی
 دوستی کے ہیں جو کہ انسان بالطبع مانوس ہے
 لہذا اسکا نام انسان رکھا اور یہی فرمایا ہے

کہ تمام موجودات کا قوام محبت کی سبب سے ہے
 کوئی موجود محبت سے خالی نہیں جیسا کہ ہر ایک موجود کا
 جوہر وحدتی ہے معرا ہونا محال ہے ایسا ہی ہر موجود کا
 محبت سے خالی رہنا اشکال کیونکہ محبت کی حقیقت
 اصل میں اسی جوہر وحدتی کی اتحاد کے طلب ہی
 جو مخلوقات کی ایجاد و تکوین کا مبداء ہی اس کتاب کے
 پہلے مقالہ کے دوسری فصل میں یہ تحریر ہو چکا ہے کہ
 جس موجود میں جس قدر جوہر وحدتے کا قرب و
 اتصال ہی اسی قدر وہ شرف و فضل ہے پس
 ہر موجود کا کمال اسی جوہر وحدتی کے طلب ہوئی
 اس صورت میں محبت کا طالب و حقیقت کمال کا

طالب ہوا مگر اور حکمائے نے اس مبالغہ پر بیکجاہ اقدام
 نہیں فرمایا تاہم محبت کے فضیلت کا اعتراف کیا
 اور اُس کے سر بیان و جریان کے تمام مخلوقات میں
 شرح کے محبت کا لفظ خاص انسان کے لئے
 استعمال کیا باقی کے واسطے اور الفاظ کام میں
 لائے جیسا کہ عناصر کے نسبت لفظ میل اور جاد کی نسبت
 لفظ جذب (مثلاً سنگ آہن با کے فعل کو جذب)
 اور نبات کی نسبت لفظ خاصہ (مثلاً گہر با کے
 فعل کو خاصہ) اور حیوانات کی نسبت لفظ الفت
 منسوب فرمایا لاکن محبت کے مراتب و مدارج
 متفاوت ہیں کہ اُن کے ترتیب کے سبب ہی موجودا

بین کمال و نقصان مترتب ہوتا ہے اسو سہلی اسکے
 مراتب کے لیے جدا جدا نام معین ہیں مثلاً مودت
 و صداقت و عشق و عنیہہ بالآخر محبت وہ ہے
 جو ہر شے شروع ہے جو عموماً افراد انسانی کو نظام
 عالم کے لیے عطا کیا گیا رہے مودت وہ جسز
 چند افراد کے سب میں نہیں ہو سکتے کیونکہ
 مودت کے معنی دوستی ہے علیٰ جسموم
 اس شان کا ہونا محال لامحالہ تن چند میں ممکن
 ہے اسطرح صداقت مودت سے خاص ہے
 کہ واسطے صداقت کی معنی بحیثیت خیر گالے
 دو شخصوں کا باہم ایک ہو جانا ہے یعنی صدق

۲
 کیا گیا
 امانت

اپنے دوست کا خیر خواہ مثل اسکے ذات کی ہوتا ہے
 یہ صورت تمام احباب میں ہونی اشکال ایسا ہی عشق
 صداقت کے خاص الجا ص کے کیلئے عاشق اپنے معشوق کے
 نسبت میں ماسوا سے محور ہوتا ہے الْعِشْقُ بِنَارٍ
 یحرق ما فی القلوب سوالمحبوب اسکا صدق سے
 محبت کی افراط کو عشق کہتے ہیں عشق کی ماہیت لذت
 بحت کی طلب یا خیر محض کے سبب سے فرط محبت کے
 الا وہ جو خیر محض کے سبب سے ہوتا ہے وہ عشق حقیقی
 یا نفسانی و ممدوح ہے اور وہ جو لذت بحت کے
 طلب سے ہوتا ہے وہ عشق مجازی یا باہمی و مذموم
 ہے حکیم اول ابو لقلطیس کا مقولہ ہے کہ انسان

عشق حقیقی
 عشق مجازی
 عشق باہمی
 عشق مذموم

اپنے اُس جوہر مجسّمہ بسیطہ کے سبب سی مانوں
 مالوف ہی جبکہ وجہ سے اُسے توحید حقیقہ وصول
 اور تغایر مد رتفع ہوتے ہیں جبکہ وہ جوہر طبیعت کے
 کدورات سی پاک ہو جاتا ہے تب انواع شہوت
 و کرامات کے طلب اُس سی زائل ہو جاتی ہے
 اُسکو اپنے شبیہ کا شوق صادق پیدا ہوتا ہے وہ
 بنظر بصیرت مشاہدہ جلال خیر محض میں بسنج
 خیرات ہی مشغول ہتا ہے اُس پر انوار الہی فایز ہوتے
 ہیں اس حالت میں اسی ایک ایسی کیفیت و رتے
 ان لذات کی حاصل ہوتے ہے کہ وہ اُسے درجہ
 وحدت سی مقام اتحاد پر کہ بہترین مقامات ہے

جوہر
 انوار
 شہوت

۲۰
 ۲۱
 ۲۲

پہنچا دیتی ہے ذلک الفوز العظیم وہ نسانے
 سعادت ہی جس سے انسان کامل مشرف اور باقی کائنات
 محروم ہے وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ اسکا مصداق ہے لاکن حکماً
 اولین کے بقول انسان بعد از مفارقت کلی اس
 رتبہ اعلیٰ (یعنی سعادت) کا مستحق ہی جو منہنگ
 کمال انسانی ہے کیونکہ صفائے کامل بغیر از
 مفارقت کلی حیات فانی میں نہیں ہو سکتی مگر اس میں
 سی ارسطاطالیس اور اسکی تابعین نے اختلاف و انحراف کیا
 اور کہا شنیع و بیچ ہی کہ ایک شخص کامل بالذات مکمل بالغیر
 حضرت باب الغرت سے موسوم یقیناً حقہ کا معتقد اعمال
 صالح کا مواظب انواع فضائل کا استجمع اصناف

اور اس میں کمال ہے اور اس میں کمال ہے اور اس میں کمال ہے

کائنات کا مصلح تاحین حیات سعادت سی محروم رہے
 اور بعد اعمات باوجود ان افعال کے ابطال کی وہ ہے
 سعید ہو جائے احوال نہ ہب اول کی وہی حیات فانی
 میں انتہائی کمال انسانی حاصل ہونا محتسغ اور مذہب شانے
 کی روسی بشرط اعمال صالح کے موظبت کی زندگی میں
 اس مرتبہ پر فایز ہونا واجب لاکن مذہب مختار کی روسے
 سعادت و قسم ہے ایک غیر تام جسکا اعمال صالح کی موظبت
 حیات میں حاصل ہونا ممکن دوسری تام جسکا حین حیات
 حاصل ہونا ناممکن کیونکہ انسان کوتا بحیات ترقی مالاہت
 لازم ہی کسواسطے جس موجود کا کمال اُسکی وجود کی بعد
 ہوتا ہے اُسکو نقصان سی کمال کی طرف طبعی حرکت ہے

۲۰
دنیائے۲۰
زمانہ۲۰
انسان

اسلئے انہیں پرہیز جلد الفضال ہو جاتا ہے بالآخر
 انسانی محبت و مہم کے ہوتے ہے ایک طبعی یعنی بلاوجہ
 جس کا ظہور ہو وی مثلاً اولاد کی محبت کہ بالطبع اسکے
 پرورش کی جاتی ہے دوسرے اسبابی یعنی بحیر سبب
 جس کا ظہور نہ وی چنانچہ کسی سبب کا وجود ہی سبب کے
 موجود نہیں ہوتا چونکہ مقاصد انسانی حسب استطاعت تین
 شعبہ پر مشعب ہیں ایک نفع دوسرے لذت تیسرے خیر
 بنا بران محبت کی یہ مہم ہے انہیں تین سبب پر مبنی
 ہے لہذا اسکا انعقاد و انحلال اپنی سبب کے اقتضا کی
 موافق ہوتا ہی لاکن جو محبت کہ شکایت و ملامت کی
 شائبہ سی مبرا اور منازعت و مخالفت کی صدسی منظرہ بلکہ

جبراً

۴۰
تغیر۴۰
تغیر۴۰
تغیر

خلعت و اتحادی آریستہ اور عدالت و حکمت سی پیراستہ
 خیر کے طلب یا سعادت کی کتاب کی نظری ہوتی ہی جسکو
 بقا و قیام مستلزم ہے وہ حکما کی محبت ہے کہ وہ خود
 مخیر ہوتے ہیں اور و نکو خیرات سکھاتی ہیں کیونکہ
 شریف کا فعل نظر اول اپنی ذات میں نیک ہونے کے
 سببے نظر ثانی اور و نکو نفع پہنچانیکے باعث سے
 ہوتا ہے پس یہ محبت انواع حطاً نظر اور اقسام لذائذ
 سے مشرم ہوتی ہی کوئی لغت اس سے فائق تر نہیں کسوا
 اسکے اصحاب خیرات کی عادت کی وجہ سے عمیم الاحسان
 ہوتے ہیں اسلئے وہ پیشوا اور پیرو بنتے ہیں مگر جو
 بطالت و رذالت پر مبنی اور اعراض و شہوات پر متفرع

بلکہ نخل و فساد سے بہرے ہوئی اور بغض و کینہ سے نبی ہوئے
 منفعت کی جلیب یا لذات کی استحصال کی غرض سے ہوتی ہے
 جسکو نقصان و بطلان متلزم ہے وہ جہلا کی محبت ہی کہ
 وہ آپ خود غرض من ہوتی ہیں اور ون کو ظالم جاننے میں
 کیونکہ جاہل کا فعل بنظر اول جسمانی شہوات کی حاصل
 کرنے کے سبب بنظر ثانی اور ون پر ترجیح پانیکے عیش
 سے ہوتا ہے پس یہ محبت طرح طرح کی کدورات اور وضع
 وضع کے آفات سے منتج ہوتے ہیں کیلئے اسکے اصحاب
 خود غرض منی یا ترجیح بلا مرجح کی عادت کی وجہ سے مغرضان عام
 ہوتے ہیں اسی واسطے وہ محسود اور حاسد مترار
 پاتی ہیں احوال اس فطری فضیلت کا واقعی استعمار

۱۰

۱۰

۱۰

بیان ماسبق کی علم پر منحصر ہی کیونکہ جب تک انسان اُس
 سے تمام تر واقف نہیں ہوتا تب تک ہرگز ہرگز ہکا پورا پورا
 مراتب ان اور ٹھیک ٹھیک موقع شناس نہیں ہو سکتا ہے جو
 سے وہ اسی اچھی طرح ادا نہیں کر سکتا حتیٰ کہ ممکن ہے ادا انی سے
 توجید میں تخیل محل افراط میں تفریط مرتبہ قلت میں کثرت
 کام میں لائی یہ ناکامی اور تباہیوں کا باعث ہو یعنی
 دوستوں کی نفرت لوگوں کی عداوت نفس کے ندامت روح کے
 اذیت مطالب کے محرومی طالع کے شومی سعادت کی دور
 فضیلت کے ہجور شرموت کی فقدان غرت کی خسران کا ہو جو بے

۹۰
۱۰

۹۱
نقصان
۱۱

مَمَّتْ بِالْخَيْرِ

بِقَلَمِ سَيِّدِ الزُّرُوقِ عَفِيفِ

نقل تقریظ او نرائیل سید احمد خالص صاحب بہار

سی۔ ایس۔ آئی

میں نے اس سالہ کو دیکھا جو ایک برہان مصنف کی جو تہ

ذہن و شائستگی خیالات کی ہے۔ عبارت اُردو

نہایت صاف و شستہ ہے۔ مشکل مضامین کو صفا

وسہل عبارت میں بیان کیا ہے اگلے حکما کے

خیالات جو عبارات دقیق میں مندرج تھے اُسکو

نہایت تہذیب و درستی سے ادا کیا ہے۔ بلاشبہ

یہ رسالہ عمدہ و مفید عام ہے۔

راقم سید احمد علیگڑہ۔ ۲۵۔ مارچ ۱۹۶۷ء

مطبع انصار و ملی میں طبع ہوا

اطلاع

فہمہ رمضان المبارک ۱۳۰۰ ہجری

ترجمہ حق تالیف اس کتاب کا مخدومیے
مولوی محمد عبد المجیب صاحب کو
دوام کے لئے سپرد کیا۔ اور نیز یہ کتاب
داخل ہی آرہے سرکار ہے۔ کوئی صاحب
بغیر اجازت اونکے طبع نہ فرمائیں

العبد

محمد اکرام علیخان
غفرلہ

تقریر خود

آخرى درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ
 جامعہ اسلامیہ
 مدرسہ اسلامیہ
 ۱۔ اراکین و نصاب
 ۲۔ اساتذہ جامعہ علمائے
 ۳۔ نذرانہ
 ۴۔ کتب خانہ
 ۵۔ کتب خانہ
 ۶۔ کتب خانہ
 ۷۔ کتب خانہ
 ۸۔ کتب خانہ
 ۹۔ کتب خانہ
 ۱۰۔ کتب خانہ
 ۱۱۔ کتب خانہ
 ۱۲۔ کتب خانہ
 ۱۳۔ کتب خانہ
 ۱۴۔ کتب خانہ
 ۱۵۔ کتب خانہ
 ۱۶۔ کتب خانہ
 ۱۷۔ کتب خانہ
 ۱۸۔ کتب خانہ
 ۱۹۔ کتب خانہ
 ۲۰۔ کتب خانہ
 ۲۱۔ کتب خانہ
 ۲۲۔ کتب خانہ
 ۲۳۔ کتب خانہ
 ۲۴۔ کتب خانہ
 ۲۵۔ کتب خانہ
 ۲۶۔ کتب خانہ
 ۲۷۔ کتب خانہ
 ۲۸۔ کتب خانہ
 ۲۹۔ کتب خانہ
 ۳۰۔ کتب خانہ
 ۳۱۔ کتب خانہ
 ۳۲۔ کتب خانہ
 ۳۳۔ کتب خانہ
 ۳۴۔ کتب خانہ
 ۳۵۔ کتب خانہ
 ۳۶۔ کتب خانہ
 ۳۷۔ کتب خانہ
 ۳۸۔ کتب خانہ
 ۳۹۔ کتب خانہ
 ۴۰۔ کتب خانہ
 ۴۱۔ کتب خانہ
 ۴۲۔ کتب خانہ
 ۴۳۔ کتب خانہ
 ۴۴۔ کتب خانہ
 ۴۵۔ کتب خانہ
 ۴۶۔ کتب خانہ
 ۴۷۔ کتب خانہ
 ۴۸۔ کتب خانہ
 ۴۹۔ کتب خانہ
 ۵۰۔ کتب خانہ
 ۵۱۔ کتب خانہ
 ۵۲۔ کتب خانہ
 ۵۳۔ کتب خانہ
 ۵۴۔ کتب خانہ
 ۵۵۔ کتب خانہ
 ۵۶۔ کتب خانہ
 ۵۷۔ کتب خانہ
 ۵۸۔ کتب خانہ
 ۵۹۔ کتب خانہ
 ۶۰۔ کتب خانہ
 ۶۱۔ کتب خانہ
 ۶۲۔ کتب خانہ
 ۶۳۔ کتب خانہ
 ۶۴۔ کتب خانہ
 ۶۵۔ کتب خانہ
 ۶۶۔ کتب خانہ
 ۶۷۔ کتب خانہ
 ۶۸۔ کتب خانہ
 ۶۹۔ کتب خانہ
 ۷۰۔ کتب خانہ
 ۷۱۔ کتب خانہ
 ۷۲۔ کتب خانہ
 ۷۳۔ کتب خانہ
 ۷۴۔ کتب خانہ
 ۷۵۔ کتب خانہ
 ۷۶۔ کتب خانہ
 ۷۷۔ کتب خانہ
 ۷۸۔ کتب خانہ
 ۷۹۔ کتب خانہ
 ۸۰۔ کتب خانہ
 ۸۱۔ کتب خانہ
 ۸۲۔ کتب خانہ
 ۸۳۔ کتب خانہ
 ۸۴۔ کتب خانہ
 ۸۵۔ کتب خانہ
 ۸۶۔ کتب خانہ
 ۸۷۔ کتب خانہ
 ۸۸۔ کتب خانہ
 ۸۹۔ کتب خانہ
 ۹۰۔ کتب خانہ
 ۹۱۔ کتب خانہ
 ۹۲۔ کتب خانہ
 ۹۳۔ کتب خانہ
 ۹۴۔ کتب خانہ
 ۹۵۔ کتب خانہ
 ۹۶۔ کتب خانہ
 ۹۷۔ کتب خانہ
 ۹۸۔ کتب خانہ
 ۹۹۔ کتب خانہ
 ۱۰۰۔ کتب خانہ

